

تفسیر سوره‌های

حمد، معوذتین و توحید

علی غضنفری

فهرست

مقدمه ۳۰۰۰

اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۲۵۰۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲۸۰۰۰

رحمت اسلامی ۶۱۰۰۰

الحمد لله ربّ العالمين ۶۸۰۰۰

الرحمن الرحيم ۷۳۰۰۰

مالک يوم الدين ۷۴۰۰۰

اَيَاكَ نَعْبُدُ وَ اَيَاكَ نَسْتَعِينُ ۷۸۰۰۰

اهدنا صراط المستقيم ۸۳۰۰۰

صراط الذين انعمت عليهم ۹۲۰۰۰

غير المغضوب عليهم و لا الضالين ۹۳۰۰۰

سوره فلق ۹۸۰۰۰

سوره الناس ۱۱۲۰۰۰

سوره توحيد ۱۱۹۰۰۰

توکل ۱۳۰۰۰

سحر ۱۳۷۰۰۰

حسادت ۱۴۶۰۰۰

ابليس كيست؟ ۱۵۵۰۰۰

ابزار ابليس ۱۶۵۰۰۰

وسواس ۱۷۲۰۰۰

عوامل رهایی از گزند ابليس ۱۸۰۰۰

اخلاص ۱۹۷۰۰۰

توحيد ۲۰۷۰۰۰

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر اصطلاح خاص در حوزه علوم قرآن است و معنای آن پرده برداری از الفاظ و عبارات مشکل قرآن می‌باشد.

مفسر قرآن نیز کسی است که با الهام از اشراقات رحمانی و با استفاده از علوم لازمه رأی خویش را در تبیین آیات قرآنی آشکار سازد، رأیی که بر اساس استانداردهای تفسیری بوده و بدور از هر گونه تحمیل نظری بر قرآن باشد.

بی تردید افتخاری بس بزرگ و نعمتی غیر قابل توصیف از جانب حیّ سبحان است کسی را که در این وادی گام نهد.

این نعمت عظمی را شکر می‌نهم و به درگاه کبریائیش به سواد و بیاض خود سر تعظیم فرود می‌آوریم.

امید که او بپذیرد و ما و شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد.

علوم پیشنهادی

تفسیر قرآن مانند هر دانش دیگری مستلزم رعایت اسلوبهای خاص برای اخذ نتیجه‌ای صحیح و تمام است. این اسلوبها که از آن به «پیشنیازهای تفسیر» و یا

«استانداردهای تفسیر» یاد می‌کنیم، ضابطه صحیح تفسیر قرآن را به ما می‌آموزد و انحراف در این مسیر را ایمن می‌سازد. چه اینکه دقت در عوامل انحراف در هر کدام از منابع تفسیری، ما را به همین نکته رهنمون می‌نماید.

در این قسمت از بحث، اهم این قوائد را به اجمال فهرست می‌نمائیم.

۱- قرائت

هر چند بیش از ۳۴ قرآن کریم قرائت واحدی دارد، اما وجود قرائات مختلف در ربع باقی مانده قابل انکار نیست. طبیعی است اگر قرائت این بخش از قرآن معلوم نباشد، ترجمه و تفسیر هم غیر ممکن می‌شود و حداقل تفسیر صحیح کلام و حیانی قابل ارائه نخواهد بود.

۲- معانی واژه‌ها

عیان است که لغت در گذر زمان معانی مختلفی می‌یابد و چه بساگاه معنای آن چنان دگرگون می‌شود که با معنای اولیه خود کاملاً متعارض باشد. علاوه اینکه گاهی یک لغت در یک عصر نیز معنای واحدی ندارد و هر کس در هر نقطه‌ای از کره زمین معنای متفاوت را از آن واژه اخذ می‌کند. قابل تصور است که واژه‌هایی در عصر نزول قرآن کریم بین هر کدام قبائل عربی به معنای متفاوت از یکدیگر استعمال گشته‌اند.

در این راستا توجه به استعمال واژه در اشعار جاهلی شعرائی که تقریباً قریب زمان نزول قرآن شعر سروده‌اند، نیز استعمال واژه در روایات معصومین علیهم‌السلام که نزدیک به زمان نزول بوده‌اند و همچنین بهره‌گیری از کتب لغوی نزدیک به عصر نزول توصیه می‌شود.

۳- قواعد ادبی

بعد از دقت در معنای اصلی واژه‌های قرآنی، معانی حاصله از چینش الفاظ در کنارهم نیز نقش عمده‌ای در تفسیر قرآن دارد چه اینکه هر واژه‌ای با هر معنایی که داشته باشد در هر عبارتی که قرار گیرد، می‌تواند به سهولت معنای آن عبارت را

تغییر دهد.

پس بهره‌گیری از قواعد ادبی عرب یعنی صرف و نحو از ملزومات بی قید و شرط یک مفسر محسوب می‌شود.

طبیعی است تفسیری که صرف و نحو آن را همراهی نکند یعنی بدون توجه به مفاد واژه‌ها در جمله بدست آمده باشد، تفسیر صحیحی به نظر نمی‌رسد. بلکه برداشتی مشخص و بی برهان تلقی می‌گردد.

۴- قواعد بیانی

علم معانی علمی است که ما را در شناسائی حالات مختلف مخاطب و ایراد سخن مطابق همان حال یاری می‌نماید.

در این علم احوال مسند و مسند الیه چون نوع جمله، تقدیم و تأخیر، ایجاز و اطناب و... بحث می‌شود.

طبیعی است قرآنی که به زبان عربی نازل شده است مملو از احوال بیانی کلام عربی باشد، و با این وصف مفسر از توجه به آنها گریزی ندارد.

به چند نمونه از استعمال این قواعد توجه کنید:

۵- قرآن

قرآن مجموعه واحدی از ناحیه خدای متعال است که دستورات حضرتش را برای هدایت بشریت بیان نموده است، علاوه اینکه این کتاب از ناحیه حکیمی نازل شده است که سخنانش بر اساس اسلوب خاص بوده بطوری که هرگز تصادفی در چینش واژه‌ها و عبارات آن راه پیدا نکرده است. همین نکته کافی است که بگوئیم قرآن کریم ایده واحدی از جانب خداوند متعال می‌باشد و با این وصف حصول این

نتیجه احتیاج به مؤنه بیشتری ندارد که از ابزارهای مهم تفسیر هر آیه‌ای از قرآن، توجه به آیات دیگر این کتاب می‌باشد.

در این رابطه توجه به سیاق آیات، و نیز تناسب آیه‌ها با یکدیگر و نیز سوره‌ها با هم توصیه می‌شود.

۶- اخبار و احادیث

قرآن کریم بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده‌است، آن حضرت کلام و حیانی را به اصحاب خویش تعلیم داده و فرزندان طاهرینش نیز این کلام را نسل به نسل از آن حضرت فرا گرفته‌اند.

پس در واقع آنان مخاطبان اولیه محسوب می‌شوند و به جزئیات آن آگاه ترند. بر همین اساس است که هرگز نمی‌توان تأثیر روایات از آنان را در تفسیر قرآن نادیده گرفت.

اما سخن اینجاست که آیا همه روایات منقوله از پیامبر و سایر معصومین و نیز اصحاب حجیت دارند و همه قدرت تأثیر در تفسیر قرآن را دارند.

طبیعی است که پاسخ مثبت به این سؤال صحیح نباشد چرا که گستره باب جعل حدیث و اسرائیلیات و... به صحنه روایات مانع از این پاسخ خواهد شد پس باید چاره‌ای اندیشید و راهکاری ارائه داد.

فقها در مباحث فقهی که ناچارند به اخبار و احادیث عمل کنند، کنکاش وسیعی در شناخت روایات مربوطه متحمل شده‌اند و با پایه گذاری علوم «رجال» و «درایه» به بررسی صحت و سقم روایات پرداخته‌اند.

می‌توان آنچه که آنان در فقه انجام داده‌اند به تفسیر تسری داد. و در روایات تفسیری

همان کنکاش را عملی ساخت.

۷- منطق

تسلط بر قواعد و قوانین منطقی، چون انواع و اشکال مختلف قیاس، تمثیل و استقراء همچنین میزان اعتبار هر کدام از صناعات خمس چون برهان، خطابه، شعر، سفسطه و جدل و نیز انواع دلالتها چون دلالت عقلی، طبعی و وصفی (لفظی و انواع دلالتهای لفظی چون مطابقت، تضمن و التزام، ضروری است.

اشراف بر این قواعد مفسر را در فهم ادله و براهین قرآنی بسیار کمک می‌کند بطوری که می‌تواند جایگاه هر دلیل و میزان استدلال آن را تشخیص دهد.

۸- اصول

علم اصول، ضوابط و قواعد استنباط حکم شرعی از مستندات آن چون قرآن، سنت، اجماع و عقل می‌باشد. بدیهی است که مفسر به خاطر پرهیز از مخالفت با این قواعد مسلم که قبلاً باید با این دسته از قواعد آشنایی کافی داشته باشد.

۹- علوم قرآن

جهت فهم آیات ناسخ و منسوخ، مجمل و مبین، مطلق و مقید، عام و خاص، همچنین اسباب نزول شناخت آیات مکی و مدنی و...

۱۰- مناہج تفسیری

جهت شناخت آراء گذشته مفسر و درک سیر تفسیری او از میان مناہج مختلف کلامی، فلسفی و دیدگاههای مختلف فرعی و فقهی.

۱۱- اصول مسلم

قرآن کتاب زندگی است و به همین علت موضوعی نبوده و حاوی موضوعات مختلف می‌باشد، و چه بسا در یک آیه دهها موضوع مطرح می‌شود.

طبیعی است که این موضوعات هر کدام اصولی دارند که جای اثبات آنها ممکن است آیات دیگر قرآن بوده و یا اساسا آن موضوعات در جای دیگر و با ادله دیگری از جمله سنت، اجماع و عقل اثبات شده باشند.

چه اینکه عقل و نه پندار مخلوق خداست، او خالق عقل است و قرآن نیز مخلوق اوست طبعاً، بهره‌گیری از آن برای تفسیر کلام و حیانی کار بجایی است چه اینکه هر دو از یک منبع ازلی آفریده شده‌اند. البته باید توجه داشت که عقل صرفاً مدرک کلیات است و ورود او در جزئیات امکان‌پذیر نیست.

با این وصف مفسر می‌بایست به این اصول مسلم توجه کند و آیه‌ای را برخلاف آنها تفسیر ننماید.

فی المثل وقتی که در مباحث کلامی، عدم جسمانیت خداوند عقلاً و نقلاً اثبات می‌گردد، می‌باید آیه‌ای که به ظاهر بر جسمانیت او دال است به شکلی تفسیر نمود

که آن اصل مسلم را به هم نزند. پس در تفسیر آیه شریفه وَ جَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَائِكَةُ صَفَاً صَفَاً می‌بایست آیه را به حرکت جسمانی خدا و ملائک تفسیر ننماید.

۱۲- قرائن

کلام در شرائط خاص صدور معنای خود را ایفا می‌کند، طبعاً اگر آن شرائط سپری شد، مثلاً ظرف زمانی و مکانی آن از بین رفت، در این صورت فهم معنای واقعی کلام مشکل می‌شود. راه رسیدن به مفاد واقعی، این است که آن شرائط تحصیل شود. کشف قرائن حالیه و نیز مقالیه می‌تواند در این باره کارگر باشد.

برخی از مواردی که به قرینه نیاز داریم عبارتند از:

۱- صنایع بدیعی

صنایع بدیعی هر چند موجب فصاحت کلام می‌گردند اما گاه افاده مفهوم مورد نظر از آنها به آسانی امکان‌پذیر نیست بلکه تنها با کشف محذوفات و سایر شرائط ممکن می‌شود. برخی از این صنایع عبارتند از:

الف ایجاز

ب مجاز

ج کنایه

د مشترک لفظی و معنوی

۲- سیاق

اصطلاحاً این واژه به معنای بهره‌گیری از صدر و ذیل کلام برای فهم مراد می‌باشد. به همین جهت می‌توان گفت یکی از عمده‌ترین قرائن جهت فهم مراد متکلم سیاق

۱- فجر، ۲۲.

است. بدیهی است واژه‌ها و عبارات بدون توجه به مفاهیم اطراف آنها ممکن است معنای مورد نظر را افاده نکند، آنچه که می‌تواند مفهوم خاصی را از آنها متقین سازد، سیاق می‌باشد.

۳- سبب نزول

اسباب نزول همان‌طور که گفته شد، زمینه نزول آیه محسوب می‌شود و به‌همین جهت فهم آن در تفسیر صحیح آیات لازم می‌باشد.

آیات قرآن کریم چه‌بسا مجمل و کلی به نظر برسد، ولی وقتی شأن آنها معلوم باشد، معنای صریح آنها نیز آشکار می‌گردد.

علاوه بر این، تفسیر برخی آیات جز با فهم اسباب نزول آنها امکان‌پذیر نیست.

۴- منابع تاریخی

قرآن در ظرف زمانی خاصی نازل شده است، طبعاً می‌بایست حوادث و اتفاقات عصر نزول در آن مؤثر باشد هر چند آن حوادث موجب نزول آیات قرآن نشده‌باشند.

این نه به آن معنا است که آنچه مورخین نقل کرده‌اند صحیح شماریم، بلکه به هر حال منابع تاریخی همچون روایات ضعاف می‌توانند صحنه‌های نزول آیات قرآن کریم را برای ما بازسازی نمایند.

۵- علوم تجربی

علوم تجربی حاصل تجارب محققین می‌باشد و چون این تجربه‌ها حد ایستائی ندارند در طول زمان قوی و قوی‌تر می‌شوند. بر همین اساس است که قوانینی که زائیده تجربه باشند دائماً در حال دگرگونی هستند و جای خود را به فرضیه‌ها و

سپس قوانین جدید می دهند.

ولی نباید چنین تصور شود که ما از علوم تجربی بهره نگیریم بلکه بایستی یا علم تجربی را در صورت توافق با مفهوم آیه، مؤیدی برای تقویت تفسیر شماریم و یا حداقل تفسیر حاصله با استفاده علوم تجربی به عنوان یکی از احتمالات در کنار تفسیری که بدون آن شکل گرفته است، قرار دهیم.

دو مقدمه دیگر

غیر از آنچه که گذشت دو مقدمه مهم دیگر برای تفسیر قرآن، شناخت خدا و تقرب به او می باشد.

معرفت

از جمله ابزارهای مهم برای مفسر قبل از شروع به تفسیر قرآن شناخت خداست. مفسر قبل از هر چیزی بایستی خدای خود را بشناسد و عظمت او را در حد وجودی خود درک کرده باشد. این امر موجب می شود که خداوند به بنده اش توجه داشته و وی را در رسیدن به ناگفته های قرآن کریم راهنمایی نماید. امام صادق صلی الله علیه و آله اساس عام را فیض الهی می داند و می فرماید:

أَلْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ.

علم نوری است که خداوند در قلب هر کس که بخواهد قرار می دهد.

و طبعا کسی که در راه خدا قدمی بردارد خدا او را یاری می نماید.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ^۱

کسانی که در راه ما مجاهدت کنند به راههای خویش راهنمایی خواهیم کرد و خداوند با

^۱ - عنکبوت، ۶۹.

نیکوکاران است.

تقرب

علاوه بر آنچه گذشت مفسر بایستی بیش از دیگرانی که از تفسیر او بهره خواهند برد به خدا نزدیکتر باشد.

وی بایستی با رعایت اصول عبادی و اخلاقی در مرحله‌ای بیش از سایرین خویش را به خدای خود نزدیک سازد تا توان فهم کلام را بیابد و قدرت بازگوئی آنچه را که فهمیده است پیدا کند. اهمیت این امر بدان جهت است که اگر مفسر بدان بی اعتنا باشد، تفسیر او جز ضلالت و گمراهی چیزی به دنبال نخواهد داشت چه اینکه بی اعتنایی به اصول و ضوابط دین چون خصائل زشت دیگر در اعمال و گفتار آدمی تأثیر گذار خواهد بود.

بنابراین اعتقاد کامل به مبانی اسلام و قرآن برای مفسر امری حیاتی است، بر این اساس مفسر باید مسلمان بوده و به تمام ارزشهای اسلامی معتقد باشد، مفسری که ولو یک حکم از احکام قرآنی را نپذیرد، قطعاً در تفسیر همان بخش و محتملاً در تفسیر سایر قرآن به انحراف خواهد رفت.

تناسب آیات سوره حمد

این سوره با بسمله آغاز شده و سپس به حمد و ستایش خداوند پرداخته و برخی اوصاف حضرت حق را مطرح می‌سازد. ربوبیت خدا، رحمانیت و رحیمیت او در دنیا و مالکیت روز جزا از این صفات است. لازمه این اوصاف این است که آدمی

نگاه خود را معطوف آن ذات ربوبی نموده و از غیر او اعراض جوید. بر همین اساس بعد از پایان اوصاف خداوند، بنده تمام توجه خود را به خدا نموده و خود را تنها عبادت کننده خدا می‌شمارد و خدا را تنها ملجأ و مأوی خود می‌داند. پایان سوره نیز به بیان خواسته‌های عبد از معبود پرداخته است، عبد راه راستی که او را به همان معبود قابل ستایش و دارای اوصاف برجسته‌ی بدور از هر گونه لغزش و آفتی برساند از خدا طلب نموده است.

ثواب قرائت سوره حمد

عیاشی به اسناد خود از حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده که به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: می‌خواهی تو را تعلیم کنم، بهترین سوره‌ها که حق تعالی در کتاب خود نازل فرموده؟ جابر عرض کرد: بلی. حضرت فرمود: آن فاتحه‌الکتاب می‌باشد که شفای جمیع دردها و رافع امراض و بلاهاست مگر مرگ و رافع درجات خواننده است در بهشت اعلاء و رضایت علیا، و ابلیس ملعون وقت نزول این سوره به فریاد آمد.

در برخی آثار آمده است شیطان لعین در جمیع عمر خود چهار مرتبه مضطرب و به فغان آمد:

۱ - وقتی طوق لعنت به گردن او افتاد.

۲ - زمانی که از بهشت خارج شد.

۳ - ساعتی که حضرت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله مبعوث شد.

۴ - هنگامی که سوره فاتحه نازل گشت.^۱

ابی ابن کعب روایت می‌کند که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر که این سوره را بخواند چنان است که تورات و انجیل و زبور مصحف ابراهیم و موسی و قرآن را خوانده و به هر حرفی درجه‌ای در بهشت به او بدهند و من خواستم تا وصف این درجات بگویم ولی دستوری به من ندادند و لکن خنک باد خواننده این سوره را و سه بار گفت: این سوره فسون است از هر زهری، و شفاست از هر دردی و آفتی.

طبرسی در مجمع البیان نیز آورده است:

از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: هر کس سوره فاتحه‌الکتاب را بخواند به او آنچنان پاداش می‌دهند که گویی دو ثلث قرآن را خوانده و بر هر مؤمن و مؤمنه صدقه داده است.

همین مضمون در روایت دیگری نقل شده است با این تفاوت که در آن آمده است: گویی تمام قرآن را خوانده است.

از ابی بن کعب نقل شده است در تورات و انجیل و زبور و حتی در خود قرآن مانند این سوره نیست، این سوره «ام‌الکتاب» و «سبع‌المثنی» است و این سوره بین خدا و بنده‌اش تقسیم شده است و برای بنده است آنچه بخواهد.

همچنین از امام صادق علیه‌السلام نقل شده کسی که از حمد شفا نیابد، هیچ چیز او را خوب نمی‌کند. پس فرمود: هر که آن را بخواند در حالیکه به دوستی محمد و آل او معتقد و به ظاهر و باطن آن مؤمن و پیرو فرمانش باشد خداوند در برابر هر حرفی

^۱- تفسیر اثنی عشر، ذیل آیه.

از آن حسنه‌ای به او می‌دهد که هر یک از آن بالاتر از آن دنیا با همه اموال و خیراتش می‌باشد.^۱

المنیر نیز آورده است:

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابی سعید المعلی می‌فرماید:

هر آینه سوره‌ای را برایت تعلیم می‌دهم که بزرگترین سوره قرآن است، این سبع مثانی و قرآن عظیمی است که به من داده شده است.^۲

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: وقتی که بنده‌ای می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحیم، خدا می‌فرماید: بنده‌ام به نام من شروع کرده بر من لازم است که آن کارها را به اتمام برسانم، و در جمیع احوال آن را پر برکت سازم. هنگامی که می‌گوید: الحمد لله رب العالمین، می‌فرماید: بنده‌ام مرا ستایش کرد. او دانست که نعمت هایش همه از جانب من است. بلاها را با قدرت خویش از او دفع کردم. من شما (ملائکه را گواه می‌گیرم که علاوه بر نعمت‌های این جهان نعمت‌های آن جهان را به او ارزانی کنم و بلاهای این جهان و جهان آخرت را از او دفع کنم. وقتی می‌گوید: الرحمن الرحیم، می‌فرماید: بنده‌ام گواهی داد که من رحمن و رحیم هستم. شما (ملائکه را گواه می‌گیرم که رحمت فراوانی به او عطا کنم و از عطا‌های خود سهم مهمی به او خواهم داد.

وقتی می‌گوید: مالک یوم الدین، می‌فرماید: همانطور که اعتراف به مالکیت من در روز رستاخیز نمود من هم در آن روز حساب را بر او آسان می‌گیرم و کارهای نیک

^۱- مجمع البیان، ذیل سوره.

^۲- تفسیر المنیر، ذیل سوره.

او را می‌پذیرم و از کردار بد او صرف نظر می‌کنم.
و زمانی که می‌گوید: ایاک نعبد و ایاک نستعین، خدا می‌فرماید: بنده‌ام راست گفت
او تنها مرا پرستش کرده است شما را گواه می‌گیرم به عبادت او پاداش عطا کنم که
هر کس که مخالف اوست به جان او غبطه خورد.

نیز می‌فرماید: بنده‌ام از من یاری طلبید و به من پناه آورد. او را در کارهایش یاری
می‌کنم و در مشکلات فریادرس او می‌باشم و در هنگام سختی و تنگدستی دستگیر
او می‌شوم.

و زمانی که می‌گوید: اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم
غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین، می‌فرماید: درخواست او پذیرفته است. هر چه
بخواهد پذیرفته است. من خواسته او را اجابت کردم و هر چه آرزو کند به او عطا
خواهم کرد و از هر چیز وحشت داشته باشد، ایمنش خواهم کرد.^۱

تفسیر برهان که تفسیر روائی محسوب می‌شود، نیز روایاتی را در ثواب و عظمت
سوره ی حمد ذکر کرده است و از جمله آنها:

۱ - عن محمد بن مسلم قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن السبع المثانی والقرآن
العظیم، اهی الفاتحة؟ قال نعم، قلت بسم الله الرحمن الرحیم من السبع؟ قال نعم هی
افضلهن.

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا سبع مثانی و قرآن عظیم در قرآن
کریم، فاتحه‌الکتاب است؟ فرمود: بلی. گفتم آیا بسمله جزء هفت آیه هست؟ فرمود: بلی، افضل
آنهاست.

^۱ - تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۷.

۲ - عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لو قرأت الحمد علی میت سبعین مرة ثم ردّ الله فیہ الروح ما كان عجبا.

امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر هفتاد بار حمد را بر مرده بخوانند، آنگاه خداوند روح او را به وی باز گرداند، تعجب ندارد.

۳ - عن سلمة بن محرز قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول من لم يبرأه الحمد لم يبرأه شیء.^۱

مسلمه می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: کسی که حمد او را خوب نکند، چیزی شفایش نمی دهد.

۴ - عن ابی الحسن موسی بن جعفر عن ابیه علیه السلام قال لأبی حنیفه ما سورة اولها تحمید و اوسطها اخلاص و آخرها دعاه؟ فبقی متحیرا ثم قال لا ادری. فقال ابو عبدالله: السورة التي اولها تحمید و اوسطها اخلاص و آخرها دعاه، سورة الحمد. امام کاظم علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: کدام سوره آغازش حمد، وسطش اخلاص و آخر آن

^۱- نور الثقلین، ج ۱، ص ۴.

دعا است؟ ابو حنیفه متحیر شد و پاسخ نداد. حضرت فرمود: سوره حمد.
تفسیر ابوالفتح نیز به نقل از «ابو سلیمان» آورده است که: با رسول خدا صلی الله علیه و آله
مهمان بودیم. کسی به واسطه صرع بر زمین افتاد، یکی از اصحاب در گوش وی
سوره ی فاتحه الكتاب تلاوت کرد، وی بهبود یافت، حضرت فرمودند:
هی ام القرآن و هی شفاء من کلّ داء^۱

گفته شده است از دوستان امام صادق علیه السلام از بیماری رنج می برد. وی می گوید:
نزد حضرت آمدم، حضرت فرمود: رنگ تو تغییر کرده، عرض کردم یک ماه است
بیمارم و تب من قطع نشده و داروی طبیبان اثر نکرده است. حضرت فرمود: یقه
پیراهن را باز کن و سر در بالین خود ببر و اذان و اقامه بگو و هفت بار حمد بخوان
چنین کردم گویا با ریسمان مرا بسته بودند و رها شدم.

اسامی سوره

اسامی مختلفی برای این سوره مطرح است که عبارتند از:

- ۱ - سوره الحمد، این نام از اولین کلمه این سوره بعد از بسمله که محور اساسی
سوره تلقی می شود اخذ شده است.
- ۲ - فاتحه الكتاب، چون قرآن از آن شروع می شود و نیز آغاز قرائت نماز است.
بدین جهت فاتحه خوانده شده است.
- ۳ - ام الكتاب، چون بر سایر سوره ها مقدم است و عرب به هر چیزی که جامع یا
مقدم بر چیزهای دیگری که تابع آن هستند باشد «امّ» می گوید مانند «ام الرأس» به

^۱- تفسیر روح الجنان.

یوستی که حاوی مغز است و «ام القری» به مکه چون زمین از آن نقطه گسترده شد و نسبت به همه نقاط دیگر «ام» است، یا از نظر شرافت و برتری آن بر شهرها و مکانهای دیگر «ام القری» گفته شده است.

بعضی می‌گویند سوره ی حمد را بدین جهت «ام الکتاب» خوانده‌اند که اصل قرآن است و منظور از اصل بودن حمد این است که همه ی قرآن و مطالبی که در مجموع سوره‌ها است مانند اثبات خداوند و وجوب بندگی که هدف عالی قرآن هستند در این سوره بیان شده است.

۴ - ام القرآن، دلیل این نام گذاری از آنچه گذشت بدست می‌آید.

۵ - السبع، چون این سوره دارای هفت آیه است.

۶ - المثنی، در اینکه چرا بدین نام خوانده شده دو وجه گفته‌اند: اول اینکه در هر نماز واجب یا مستحب دو بار خوانده می‌شود. دوم اینکه دو بار نازل شده است. ۷ سبع المثنی، این نام بواسطه استفاده آیه ذیل از همین واژه به سوره حمد داده شده است.

و لقد آتیناک سبعا من المثنی و القرآن العظیم.^۱

۸ - قرآن العظیم، این واژه از همان آیه گرفته شده است.

۹ - سورة الشکر، شکر و حمد چنانچه خواهد آمد فرق کلی ندارند و حداقل در بسیاری از موارد وجوه اشتراک دارند.

۱۰ - سورة المنة، خداوند با نزول این سوره بر خلائق منت گذاشت.

^۱ - حجر، ۸۷.

- ۱۱ - کافیه، زیرا حمد می‌تواند در نماز جای سوره دیگر را بگیرد، اما هیچ سوره‌ای نمی‌تواند جانشین حمد گردد.
- ۱۲ - وافیه، چون تمام سوره باید در نماز خوانده شود.
- ۱۳ - مجزیه، به این جهت که قرائت آن در نماز کافی است.
- ۱۴ - اساس، به مناسبت آنچه از ابن عباس نقل شده است که برای هر چیز پایه و اساسی است و اساس قرآن فاتحه و اساس این سوره بسم الله الرحمن الرحیم، است.
- ۱۵ - شفاء، چون از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: فاتحه الكتاب شفاء هر دردی است.^۱
- ۱۶ - شافیه، به همان دلیل که در علت اسم قبل گذشت.
- ۱۷ - السؤال، این اسم بواسطه وجود آیاتی است که بر تضرع و ابتهال بندگان به سوی خداوند دلالت دارد.
- ۱۸ - الرقیه، به این جهت که افسون است برای رفع دردهای جسمانی.
- ۱۹ - الواقیه، به معنای نگه دارنده از آفات و بلاهاست.
- اسامی دیگری چون سوره الدعاء، سوره المسأله، سوره التلقین، سوره الصلوة، سوره السّرّ، سوره المكافات، سوره التناء، سوره الکنز، نیز گفته شده است.

مکی یا مدنی

اختلاف است در اینکه این سوره مکی است یا مدنی. مجاهد و عطا آن را مدنی

^۱ - مجمع البیان، ذیل سوره.

خوانده‌اند، و قتاده و عبدالله بن عباس گفته‌اند مکی است. و بعضی دیگر می‌گویند این سوره هم مکی و هم مدنی بطوریکه یکبار در مکه و یکبار در مدینه نازل شده اما اخبار و احادیث بیشتر به آن دلالت دارند که این سوره مکی است.

علاء ابن المسيب روایت می‌کند از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که او گفت: این سوره در مکه فرود آمد از کنزی در زیر عرش.

دلیل دیگر بر آنکه سوره مکی است این است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بیش از ده سال در مکه اقامت داشت و آن حضرت در مکه نماز می‌گذارد و نماز بدون فاتحه‌الکتاب تمام نیست.

طبرسی در مجمع نیز از برخی نقل کرده است: که این سوره دو بار نازل شده است، یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه.^۱ البته دلائلی که اقامه شد بدون تأمل نیستند نیز اینکه دلیلی بر مکی بودن سوره اقامه شد، هیچکدام تعدد نزول آن را انکار نمی‌کنند.

تعداد آیات، کلمات و حروف

اختلاف نیست بین علماء در اینکه این سوره هفت آیه دارد. اما در کیفیت تعداد آیات اختلاف کرده‌اند.

عبدالله بن عباس و اصحاب او چون عطاء و سعید و جبیر و عبدالله بن عامر و اهل کوفه بسم الله الرحمن الرحيم را آیه‌ای شمرده‌اند و بنابراین صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين را یک آیه محسوب کرده‌اند. و اهل شام

^۱- ر.ك: تفسير مجمع البيان، ذیل سوره.

بسم الله الرحمن الرحيم این سوره را آیه نشمرده‌اند ولی صراط الذين انعمت عليهم را آیه‌ای و غیر المغضوب عليهم ولا الضالین را آیه دیگر شمرده‌اند. کلمات این سوره بیست و پنج کلمه و حروفش صد و بیست و سه حرف می‌باشد.

بحث ادبی

بسم: جار و مجرور، متعلق به محذوف که یا ابتداءً یا استعین^۱ است. در اصل باسم بوده که الف در استعمال حذف شده‌است، در رسم الخط قرآنی حرف «س» را به همین علت به صورت کشیده می‌نویسند. حذف این الف در باسمه تعالی صحیح نیست.

الله: مضافٌ الیه مجرور به کسره ظاهره.

الرحمن: صفت برای الله و مجرور.

الرحیم: صفت برای الله و مجرور، صفت بعد از صفت.

الحمد: مبتدا و مرفوع (حمد مصدر سماعی حَمَدَ يَحْمُدُ چون نصر ینصر است و معنای آن این است که الحمد ثابت لله، الحمد واجب الله.

لله: جار و مجرور متعلق به محذوف.

رب: مصدر رَبَّ يَرْبُوبُ بوده و صفت الله یا بدل از آن می‌باشد.

العالمین: این واژه جمع عالم است. مضافٌ الیه مجرور بوده و علامت جر آن چون ملحق به جمع مذکر سالم است، «ی» است. جمله ابتدائیّه بوده و لا محل لها من

^۱- به متعلقات دیگر اشاره خواهد شد.

الاعراب

الرحمن: صفت برای الله.

الرحیم: صفت برای الله.

مالک: صفت برای الله.

یوم الدین: مضافٌ الیه مجرور.

ایّاک: ضمیر منفصل مبنی بر فتح در محل نصب، مفعولٌ به مقدم - ک، کاف خطاب.

نعبد: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن ضمیر مستتر.

و: واو عاطفه.

ایّاک: ضمیر منفصل در محل نصب، مفعولٌ به.

و ایّاک نستعین: واو حرف عطف و عطف به ایّاک نعبد، نستعین فعل مضارع مرفوع

است.

این واژه از عون مشتق شده، اصل آن نَسْتَعُونَ است، کسره بر واو ثقیل بود به عین

منتقل شده و نَسْتَعُونَ شده است، واو نیز به خاطر کسره ماقبل به یا تبدیل شده است.

اهدنا: فعل امر، مبنی بر حذف حرف عله، نا ضمیر متصل در محل نصب مفعولٌ به و

فاعل آن ضمیر مستتر است.

الصراط: مفعولٌ به دوم یا منصوب بنزع خافض. صراط به «س» هم قرائت شده قرائت

به صاد به خاطر تطابق با طا در اطباق است.

المستقیم: اسم فاعل از استقام یستقیم که یَسْتَقِيمُ بوده و مثل نستعین قواعدی بر آن

جاری شده است.

صراط: بدل مطابق با صراط قبلی. علت تکرار آن توضیح واژه است، صراط دوم با

سالک آمده است و صراط اول به تنهایی و بدون سالک است.
 الذین: اسم موصول، مضافٌ الیه مجرور.
 انعمت: فعل ماضی، مبنی بر سکون و متصل به ضمیر رفع متحرک، و تاء ضمیر متصل در محل رفع که فاعل آن است.
 علیهم: جار و مجرور متعلق به أنعمت.
 غیر: بدل از ضمیر در علیهم. یا بدل از الذین و یا صفت الذین.
 المغضوب: مضافٌ الیه مجرور. مغضوب اسم مفعول از غضب است.
 علیهم: جار و مجرور در محل رفع نائب فاعل.
 و لا: واو حرف عطف، لا زائده مفید تاکید در معنی منفی است.
 الضالین: معطوف به مغضوب علیهم، مجرور. ضالین جمع ضال و اسم فاعل از فعل ضَلَّ يُضِلُّ است.

اعوذ باللّٰه من الشّیطان الرجیم

دشمنی شیطان قابل انکار نیست و این چیزی است که بارها در قرآن بدان تصریح شده است.

... إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ^۱.

توان شیطان در گمراهی بشر، تلاش او برای اغوای انبیاء، ایجاد آئین‌های کاذب

^۱- یوسف، ۵.

غیرالهی و فرقه‌های مختلف، ترویج گناهان و... نیز غیر قابل انکار است. او با لشکر پیاده و سواره‌اش از هر چهار سو به انسان می‌تازد تا بلکه بر آدمی چیره شده و عقل او را برباید.

علاوه این‌که او از هر گروه یاران و اعوانی و لشکریانی خاص خود دارد. فان له (ابلیس من کل امة جنوداً و اعواناً و رجلاً و فرساناً).^۱ ابلیس از هر گروهی لشکرها و یاوران و نیز پیادگان و سواران دارد. البته برخی سربازان و لشکریان او در حيله و نیرنگ و وسوسه‌گری از خود او برترند.

پس ای انسان از سوگند ابلیس به فریب آدمیزادگان و عناد همیشگی او با آنان غافل مشو، گستره مانور او را ببین، انبوه لشکریان جنی و انسی او را بنگر، ابزارهای او را دریاب، به مکر و کید عظیم او که برجستگانی را در کام خویش درنوردیده پی بر، همواره همزاد خود را چون حریف خود بین، در وسوسه‌های خفی او که به شکل حق نمایان می‌شود اندیشه کن، و از او به خدا پناه بر.

اولین قدم برای رهایی از وسوسه ابلیس، پناه بردن به خداوند است. وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَاعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ.^۲ بگو: پروردگارا من از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم، و از این‌که نزد من حاضر شوند به تو پناه می‌برم.

ابوداود از محدثین اهل سنت نقل کرده است که: پیامبر هر وقت داخل مسجدی

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

^۲ - مؤمنون، ۹۷ و ۹۸.

می شد می فرمود:

اعوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۱

پناه می برم به خدای بزرگ و ذات بزرگوار او و سلطنت دائم وی از شر شیطان مطرود شده. استعاذه هنگام وضو، نماز، خوردن و آشامیدن، پوشیدن لباس، سوار شدن بر مرکب، حرکت بر روی پل، شنیدن صدای کلاغ و الاغ، وارد شدن به بازار، پایان ساخت منزل، ورود به بیت الخلاء، همخوابی با همسر، هنگام خواب و هر صبحدم و شامگاه توصیه شده است.

به نص قرآن کریم، قبل از قرائت قرآن، استعاذه لازم است.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۲

چون قرآن را قرائت کنی از شیطان رانده شده به خداوند پناه بر.

استعاذه در واقع پاک شدن (تخلیه خانه دل از اغیار است، که امام صادق علیه السلام فرموده است: القلب حرم الله فلا تسكن حرم الله غير الله، تا قلب در پی آن مصفا (تصفیه شده و به ورود نور خداوند زینت (تحلیه یابد. و البته این دوری از شیطان و نزدیکی به خدا بدون التجاء به مبدأ هستی بخش امکان ندارد. هم اوست که اراده و توان دوری جستن از شیطان و نزدیکی به خود را افاضه فرماید و لذا تنها راه تخلیه و تصفیه و تحلیه این است که به پناه برده شود تا آدمی از شرور شیطان و شیاطین در امان بماند و بعد از صفای باطن به نور حق منور گردد.

در مورد واژه‌های آن برخی چون ابن کثیر، عاصم، ابو عمر، اعوذ بالله من الشیطان

^۱ - سنن ابوداود، ص ۴۶۶.

^۲ - نحل، ۹۸.

الرجيم و عدهای چون نافع، ابن عامر، کسائی انه هو السميع البصير را نیز به آن افزوده‌اند.

همزه نیز نستعید بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم را پذیرفته است. البته در اینکه تعویذ جزو قرآن نیست، تردیدی نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

شان نزول

شیخ طوسی در تفسیر تبیان آورده است که: مشرکین مکه گاهی نام خدا را به کلمه الله و گاهی به کلمه ی رحمن از رسول خدا می‌شنیدند و گمان می‌بردند پیامبر دو خدا دارد و آنها را یاد می‌کند تا آن جایی که می‌گفتند رحمن اسم مردی است در یمامه، پس این آیه نازل گردید. بسم الله الرحمن الرحيم.

قرآنی بودن بسمله

مفسران شیعی اتفاق نظر دارند که یک آیه از حمد و هر سوره‌ی دیگری است و کسی که آن را در نماز نخواند نمازش باطل است، خواه نماز واجب باشد، یا مستحب، و بلند خواندن در نمازهایی که باید حمد را بلند خواند واجب و در نمازهایی که باید آهسته خواند مستحب است. البته همه این احکام از نظر دانشمندان اهل سنت محل اختلاف است ولی جزء بودنش در سوره‌ی نمل برای هیچ دسته قابل انکار نیست.

در میان قراء، خلف و یعقوب و حمزه بین سوره‌ها با بسم الله الرحمن الرحيم فاصله نمی‌اندازند ولی بقیه در فاصله ی هر سوره و سوره ی دیگر بسم الله الرحمن الرحيم می‌گویند مگر بین دو سوره ی انفال و توبه.

در میان فقهای اهل سنت اسحاق و ابو ثور و ابو عبیده و عطاء و زهری و عبدالله مبارک می‌گویند: بسم الله الرحمن الرحيم آیه‌ای است از فاتحه‌الکتاب و همه سوره‌های دیگر.

شافعیه معتقدند بَسْمَلَهُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ که چه در نماز جهری و چه اخفاتی واجب می‌باشد و اگر ترک شود نماز باطل است. حنفیه می‌گویند بَسْمَلَهُ در نماز سنت است. مالکیه معتقدند که بَسْمَلَهُ چه در نماز جهری و چه اخفاتی مکروه است ولی اگر کسی بخواهد به خاطر خروج از خلاف بگوید در این صورت مستحب است آن را آهسته بگوید و بلند گفتن آن مکروه است. حنابله معتقدند که بَسْمَلَهُ جزء قرآن نیست ولی آهسته گفتن آن سنت می‌باشد.^۱

اینک با توجه به این فتاوی، جای طرح این سوالات است که آیا بَسْمَلَهُ اساساً جزء قرآن است یا نه؟ آیا قرائت آن در نماز واجب می‌باشد؟ آیا جهر به بَسْمَلَهُ لازم است؟ این سه سؤالی است که لازم است در این مجموعه مطرح شود.

آیا بَسْمَلَهُ جزء قرآن است؟

کسانی که معتقدند که بَسْمَلَهُ جزء قرآن نیست، به دلائلی تمسک کرده‌اند که همه قابل تأمل هستند. توجه کنید: برخی از این دلائل حکایت سخن برخی صحابه است

^۱ - الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۲۵۷.

که با روایات وارده از پیامبر سازگار نیست.

برخی نیز گفته‌اند: سوره حمد دو بخش است، بخشی مربوط به خدا و بخشی مربوط به بنده است این مطلب از روایتی گرفته شده است که مسلم از ابوهریره از طریق علاء نقل کرده است. صحت این تقسیم در صورتی است که سوره حمد شش آیه داشته باشد تا به دو قسم مساوی تقسیم شود.

این اشکال نیز قابل تأمل است. اول آنکه: این روایت مخالف نصوص متعددی است که بنابر آنها سوره حمد هفت آیه دارد، اشاره به این نصوص خواهد شد. ثانیاً: از کجا معلوم است که مراد از دو بخش شدن آیات، تقسیم تعداد آیات به طور مساوی باشد؟

نیز گفته‌اند: بسم الله سر فصل سوره‌ها است و اصحاب بوسیله بسمله ابتدا و انتهای سوره‌ها را تشخیص می‌دادند، سعید بن جبیر می‌گوید: اصحاب انتهاء سوره را درک نمی‌کردند مگر زمانی که بسمله سوره بعد نازل می‌شد.^۱

این شبهه نه تنها شبهه نیست بلکه دلیل مهمی بر قرآن بودن بسمله است، چرا که در متن تمامی روایاتی که این نکته آمده است، واژه انزلت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وارد شده و این دلالت بر قرآنی بودن بسمله می‌نماید. بلی اصحاب از این آیه قرآنی، می‌فهمیدند که سوره قبل به اتمام رسیده است و سوره جدید آغاز شده است.

دلایل دال بر جزئیت بسمله

بسمله به نظر شیعه و بسیاری از برجستگان از صحابه و تابعان پیامبر خدا جزء هر سوره است. ابن عباس، سعید بن جبیر، ابن زبیر، ابوهریره، ابن عمر، عطاء، طاووس،

^۱ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۳۲؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۴۳.

زهري و... به جزئیت معتقدند. از میان قاریان قرآن، عاصم، ابن کثیر و کسائی جزئیت را پذیرفته‌اند. سیوطی ادعای تواتر روایات بر جزئیت بسمله نموده‌است.

دلیل اول

جدای از روایاتی که از طریق اهل بیت بر جزئیت وارد شده‌است، در بین منابع اهل سنت روایات دال بر جزئیت نیز به حد تواتر معنوی می‌رسد. برخی از این روایات عبارتند از:

۱ - انس می‌گوید: رسول خدا بین ما بود و چشمانش به خواب رفت، سپس سرش را در حال تبسم برداشت، گفتم چه موجب تبسم شما شده؟ فرمود: هم اینک سوره‌ای بر من نازل شد و تلاوت نمود. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا اَعْطٰیْنَاکَ الْکُوْثَرَ...^۱

۲ - عن رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا قرأتم الحمد فاقرئوا بسم الله الرحمن الرحيم انها ام القرآن و ام الكتاب و السبع المثاني و بسم الله الرحمن الرحيم احدي آياتها (احداها).^۲ رسول خدا می‌فرماید: چون حمد را تلاوت کردی بسم الله الرحمن الرحيم را بخوان که حمد مادر قرآن و مادر کتاب و هفت آیه‌ای است که دو بار نازل شده‌است و بسم الله الرحمن الرحيم یکی از آیات آن است.

۳ - سئل علی بن ابی طالب عن السبع المثانی، فقال: الحمد لله رب العالمین، فقيل له: انما هي ست آیات؟ فقال: بسم الله الرحمن الرحيم آية.^۳

از امیرالمؤمنین در مورد سبع المثانی سؤال شد، فرمود: الحمد لله رب العالمین. گفته شد این که

^۱ - صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۲؛ سنن ابی‌داوود سجستانی، ج ۱، ص ۱۸۲ و ج ۲، ص ۴۲۳.

^۲ - سنن دارالقطنی، ج ۱، ص ۳۱۰؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۴۳۷، ش ۱۹۶۶۵.

^۳ - سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۴۵؛ سنن دارالقطنی، ج ۱، ص ۳۱۱.

شش آیه است، فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم آیه ای است.

۴ - عن ابن عباس: السبع المثاني فاتحة الكتاب، قيل فاين السابعة؟ قال: بسم الله الرحمن الرحيم.^۱

ابن عباس می گوید: سبع المثاني، فاتحة الكتاب است. گفته شد: هفتم کدام است؟ گفت: بسم الله الرحمن الرحيم.

۵ - سعيد بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که:

استرق الشيطان اعظم آية من القرآن، بسم الله الرحمن الرحيم.^۲
شیطان بزرگترین آیه قرآن را به سرقت برد. آن بسم الله الرحمن الرحيم است.
بیهقی روایت را چنین نقل کرده است:

ان الشيطان استرق من القرآن اعظم آية في القرآن بسم الله الرحمن الرحيم.^۳

۶ - عن ابن عمر قال: نزلت بسم الله الرحمن الرحيم في كل سورة.^۴
عبدالله ابن عمر می گوید: بسم الله الرحمن الرحيم با هر سوره ای نازل شده است.

دلیل دوم

با توجه به روایات، قابل درک است که جزئیت بسمله برای اصحاب امری مفروغ عنه بوده است، چون گاهی آنان آغاز سوره را از آیه بعد از بسمله می دانستند

^۱ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۵۱؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۴۵.

^۲ - فتح القدير، ج ۱، ص ۱۸.

^۳ - سنن بیهقی، ج ۲، ص ۵۰.

^۴ - تفسیر در المنثور، ج ۱، ص ۷؛ اسباب النزول واحدی، ص ۱۱.

و وقتی که مورد سؤال قرار می‌گرفتند که پس بسمله چه؟ می‌گفتند: بسمله جزء قرآن است. یعنی اینکه بسمله بر زبان نمی‌آمد تنها به جهت اشتراک آن با سوره‌های دیگر بوده‌است نه عدم جزئیت. گفته شده روزی معاویه بسمله و برخی تکبیرات نماز را ترک کرد، به وی گفتند: از نماز دزدیدی یا فراموش کردی؟ بسم الله الرحمن الرحیم کجا رفت؟ تکبیر کجا رفت؟ اسرقت الصلاة ام نسیت؟ این بسم الله الرحمن الرحیم و الله اکبر حتی تهوی ساجدا؟^۱

دلیل سوم

ثبت بسمله در مصاحف دلیل جزئیت است، اصحاب می‌خواستند چیزی که جزء قرآن نیست در قرآن نوشته نشود، آنها حتی نقطه گذاری و علامت گذاری مصحف را نمی‌پذیرفتند و بعدها به خاطر ضرورت آن را با رنگ دیگری نگارش کردند، آنان نیز با نوشتن نام هر سوره در آغاز سوره‌ها مخالف بودند، با این وصف اگر بسمله جزء قرآن نبود، چگونه اجازه دادند، یکصد و سیزده بار تکرار شود و در متن مصحف کتابت شود.

دلیل چهارم

سیره مستمره مسلمین توجه به بسمله به عنوان آیه‌ای از قرآن برای تمام سوره‌ها بوده‌است. فخر رازی می‌گوید:

ان نقل متواتر ثابت بان بسمله کلام انزله الله علی محمد صلی الله علیه وآله و بانه مثبت فی المصحف بخط القرآن.^۲

^۱- المصنف صنعانی، ج ۲، ص ۹۲؛ ر. ک: سنن دارالقطنی، ج ۱، ص ۳۰۹.

^۲- تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۷.

به نقل متواتر ثابت شده است که بسم الله الرحمن الرحيم کلامی است نازل شده از سوی خدا به پیامبرش و در مصحف به خط قرآنی نگاشته شده است.

بسیاری از علماء نیز کتابهائی مستقل به همین موضوع اختصاص داده و جزئیت بسمله را بیان نموده اند مانند کتاب بسمله ابن خزیمه، کتاب جهر به بسمله خطیب بغدادی و کتابی با همین نام نوشته ابوسعید بوشنجی و جلال الدین شافعی و...

آیا قرائت بسمله در نماز واجب است؟

این سؤال فرع سؤال قبل است، وقتی اثبات شد که بسمله جزء قرآن است و با توجه به اینکه قرائت سوره حمد در نماز واجب می باشد، قطعاً قرائت آن بدون بسمله، ناقص بوده و کافی نیست، همین طور اگر سوره ای دیگر بعد از حمد قرائت شود، قرائت آن باید با بسمله آغاز گردد و در غیر این صورت آن هم ناقص می باشد.

(مگر اینکه قرائت سوره کامل در نماز بعد از حمد واجب نباشد، پس در واقع دلیل اول بر وجوب قرائت بسمله در نماز جزئیت آن برای هر سوره است. علاوه بر این از روایات عدیده ای بر می آید که پیامبر و اصحاب وی سوره حمد و سوره بعد از آن را با بسمله می خواندند. برخی از این روایات عبارتند از:

۱ - از ام سلمه سؤال شد که قرائت پیامبر در نماز چگونه بود؟ ایشان می گوید: پیامبر قرآن را آیه آیه می خواند و سوره حمد را چنین می خواند: بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد...

۲ - ابن عباس نیز قرائت پیامبر را به همین صورت توصیف می کند و می گوید: کان

^۱ - مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۳۲.

النبي يفتح صلاته بسم الله الرحمن الرحيم.^۱

۳ - عن نافع، ان ابن عمر كان اذا افتتح الصلاة يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم في امّ و في السورة التي تليها و يذكر انه سمع ذلك من رسول الله.^۲

نافع می گوید: ابن عمر چون نماز را آغاز می کرد بسم الله الرحمن الرحيم را در سوره حمد و نیز در سوره بعد از آن قرائت می نمود و می گفت: این را از پیامبر شنیده‌است.

۴ - ابوهریره می گوید: پیامبر وقتی نماز می خواند با بسمله آغاز می کرد، این آیه‌ای از قرآن است و آیه هفتم حمد است.^۳

۵ - از انس بن مالک سؤال شد که قرائت رسول خدا چگونه بود؟ وی گفت: حضرت در بسم الله الرحمن الرحيم، هر کدام از کلمات را مد می داد.^۴

ابوهریره می گوید: با پیامبر در مسجد بودم. مردی آمد و مشغول نماز شد، اعوذ بالله را گفت و از الحمد لله شروع نمود. حضرت فرمود:

يا رجل قطعت على نفسك الصلاة اما علمت ان بسم الله الرحمن الرحيم من الحمد؟ فمن تركها فقد ترك آية و من ترك آية فقد افسد عليه صلاته.^۵

ای مرد نماز را خراب کردی، نمی دانی بسم الله الرحمن الرحيم از حمد است و هر که آن را ترک کند آیه‌ای را ترک گفته‌است و هر که آیه‌ای را ترک گوید، نماز را خراب کرده‌است؟

نیز آثاری در منابع اهل سنت نقل شده که برخی صحابه در نماز بسمله می گفتند.^۶

علاوه بر این روایات، تمام روایات و دلائلی که در بحث آتی دلالت بر جهر به

^۱ - سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۵۵؛ ر. ک: صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۱۲؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۴۶.

^۲ - سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۷.

^۳ - سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۷؛ تفسیر درالمنثور، ج ۱، ص ۳.

^۴ - صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۱۲.

^۵ - تفسیر درالمنثور، ج ۱، ص ۷.

^۶ - ر. ک: تفسیر درالمنثور، ج ۱، ص ۷؛ مسند شافعی، ص ۳۶.

بسمله می‌نمایند، به نحوی جزئیت آن را در نماز اثبات می‌کنند.

آیا جهر به بسمله در نماز لازم است؟

مستند قائلین به عدم قرائت و یا قرائت سرّی روایات ذیل است.

۱ - ابن قیم آورده است: پیامبر گاهی بسمله را بلند می‌خواند و گاهی کوتاه و بیشتر مواقع کوتاه می‌خواند.^۱

۲ - انس می‌گوید: پشت سر پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خواندم و آنان نماز را با **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** شروع کردند.^۲

۳ - ابن عبداللّه بن مغفل می‌گوید: من در نماز بودم و بسمله گفتم، پدرم گفت: من با پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خوانده‌ام و هیچکدام بسمله نمی‌گفتند.^۳
در مقابل این اخبار، روایات عدیده و تاریخ قوی وجود دارد که پیامبر در نماز بسمله را با صدای بلند خوانده‌اند.

علاوه بر روایاتی که قبلاً در بحث جزئیت بسمله مطرح شد و مطابق برخی از آن روایات پیامبر خدا در نماز بسمله را با صدای بلند می‌خواندند و همین بلند خواندن حضرت موجب شده است که عده‌ای صدای حضرت را بشنوند و بفهمند که بسمله را بر زبان آورده است، اخبار دیگری را می‌توان بر لزوم جهر به بسمله از منابع اهل سنت استخراج نمود که برخی از آنها عبارتند از:

۱ - عن علی بن ابی طالب علیه السلام: کان رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله یجهر ببسم اللّٰه الرحمن

^۱ - عون المعبود عظیم آبادی، ج ۲، ص ۳۵۴.

^۲ - صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۲.

^۳ - مسند احمد، ج ۵، ص ۵۵.

الرحيم في السورتين جميعا.^۱

علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: رسول خدا بسم الله الرحمن الرحيم در هر دو سوره را بلند می خواند.

۲ - ابن عباس نیز همین عمل را از حضرت نقل کرده است، وی می گوید: ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم في الصلاة.^۲

۳ - عایشه هم گفته است: ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم.^۳

۴ - ابن عمر هم می گوید: صليت خلف النبي و ابى بكر و عمر، فكانوا يجهرون بسم الله الرحمن الرحيم.^۴

پشت سر پیامبر و ابوبکر و عمر نماز خوانده ام و آنان بسم الله الرحمن الرحيم را بلند می خواندند.

۵ - انس نیز می گوید از پیامبر شنیده است که بسمله را در نماز بلند می گفته است. سمعت رسول الله يجهر بسم الله الرحمن الرحيم.^۵

۶ - نیز انس می گوید: پشت سر پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و علی نماز خواندم و همه بسم الله را بلند می خواندند.^۶

۷ - ابوهریره می گوید: رسول خدا صلى الله عليه وآله گفت: علمنى جبرائيل الصلاة، فقام فكبر

^۱ - سنن دارالقطنی، ج ۱، ص ۳۰۲.

^۲ - سنن دارالقطنی، ج ۱، ص ۳۰۸؛ معجم الاوسط طبرانی، ج ۱، ص ۱۵..

^۳ - مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۱۰۸.

^۴ - تفسير درالمنثور، ج ۱، ص ۸.

^۵ - تفسير درالمنثور، ج ۱، ص ۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۳۳.

^۶ - المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۳۴.

لنا ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحيم فيها يجهر به في كل ركعة.^۱
جبرئیل نماز را به من تعلیم داد، وی ایستاد و تکبیر گفت و بسمله را در هر رکعت بلند گفت.
۸ - نیز ابوهریره گفته است: كان رسول الله يجهر في الصلاة بسم الله الرحمن الرحيم
فترك الناس ذلك.^۲

رسول خدا بسم الله الرحمن الرحيم را در نماز بلند می خواند ولی مردم آن را ترک گفتند.
بنابر شواهد تاریخی در منابع اهل سنت، نماز دیگر صحابه نیز چنین بوده و آنان
بسمله را بلند خوانده اند. آثار صریحی رسیده است که برخی صحابه و از جمله علی
علیه السلام، عمر، ابن عمر، ابن زبیر، ابوهریره، سعید ابن جبیر و... بسمله را بلند
می خواندند.^۳

علاوه بر این همان طور که گفته شده کتابهایی در این باره (جهر در بسمله از سوی
مسلمانان نوشته شده است که به برخی از آنها اشاره شد.

انس می گوید: معاویه نماز را در مدینه بدون بسمله و نیز بدون تکبیر در آغاز و
پایان رکوع و سجده خواند، مردم بعد از نماز از هر طرف به وی گفتند: اسرقت ام
نسیت، معاویه دوباره نماز را با بسمله قرائت نمود.^۴

نیز گفته شده است که اولین کسی که بسمله را در مدینه آهسته خواند، عمرو بن سعید
بن العاص بود و او آدمی کم رو بود.^۵

^۱ - تفسیر در المنثور، ج ۱، ص ۷.

^۲ - سنن بیهقی، ج ۲، ص ۴۷.

^۳ - ر. ک: سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۴۸ و ۴۹؛ سنن دارالقطنی، ج ۱، ص ۳۰۴؛ المصنف ابن ابی شیبیه، ج ۱، ص ۴۴۹؛
مسند شامیین، ج ۳، ص ۲۸۴.

^۴ - ر. ک: المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۳۲؛ ام شافعی، ج ۱، ص ۱۰۸؛ تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۸؛ تفسیر
در المنثور، ج ۱، ص ۸.

^۵ - سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۵۰.

با توجه به دلائل متعدد دال بر وجوب جهر به بسمله و سیره مستمره مسلمانان مکه و مدینه در این باره، لزوم جهر قابل استنباط است چرا که به سادگی نمی‌توان از مجموعه روایات و سیره اصحاب در قرائت بسمله با صدای بلند به خاطر روایات اندک متعارض دست برداشت.

حمد در مصادر شیعی

در مصادر روایی شیعه نیز اخبار بسیاری که دلالت بر جزء بودن بسمله برای هر سوره دارند عبارتند از:

۱ - بریده روایت کند از پدرش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که گفت: شما را خبر دهم به آیه‌ای که پس از سلیمان یغمبر بر کسی فرود نیامد مگر بر من؟ گفتم: بلی یا رسول‌الله. گفت: به چه افتتاح قرآن می‌کنی؟ گفتم به بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم گفت: آن آیه همان است.^۱

۲ - ام سلمه گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چون نماز اقامه می‌کرد، چنین می‌خواند: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم، الحمد لله رب العالمین، الرحمن الرحیم... یعنی آیه به آیه مقطع می‌کرد و بر سر هر آیه وقف می‌کرد تا آنکه هفت آیه شمرد.^۲

۳ - احمد بن محمد بن الحضرمی روایت می‌کند از پدرش که گفت: پشت سر مهدی خلیفه وقت نماز گذاردم، بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم را با صدای بلند خواند، چون فارغ شد، گفتم یا امیرالمؤمنین چرا بسمله را بلند خواندی؟ گفت: پدرم از پدرش از

^۱ - تفسیر ابوالفتوح، ذیل سوره.

^۲ - تفسیر روح الجنان، سوره حمد.

عباس نقل کرد که: در پشت سر رسول الله صلی الله علیه و آله نماز کردم، این آیه یعنی بسم الله الرحمن الرحيم را بلند خواند، من گفتم: یا امیر المؤمنین من این خبر را از تو روایت کنم؟ فرمود: آری.^۱

۴ - معاویه بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم وقتی به نماز بر می خیزیم بسمله را در آغاز حمد بخوانیم؟ فرمودند: آری. پس گفتم هنگامی که حمد تمام شد و سوره ای بعد از آن شروع کردم، بسمله بخوانم؟ فرمود: آری؟

۵ - قیل لامیر المؤمنین اخبیرنا عن بسم الله الرحمن الرحيم اهی من فاتحه الكتاب، فقال: نعم کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقرأها و یعدها آیه منها.^۲

به امیر المؤمنین گفته شد ما را خبر ده از بسم الله الرحمن الرحيم، آیا از فاتحه الكتاب است؟ فرمود: بلی رسول خدا آن را قرائت می کرد و آیه ای از آن می دانست.

نظر ابوالفتوح رازی

ابوالفتوح در مورد جزئیت بسمله می گوید:

اتفاق و اجماع امت، این بعضی است از آیتی در سوره النمل و اگر همه ای امت را گویند چرا گفتمی که این آیه در سوره النمل از قرآن است گویند: برای آنکه در مصحف یافتیم نوشته به خط مصحف برنگ سواد مصحف بر وجهی که هیچ مخالف و فرق و تمیز نبود. حکم این آیه حکم مقررات قرآن باشد. چنانکه در سوره الرحمن و سوره المرسلات و جز آن هست.

طریق دیگر اعتباری آن است که آیه از چهار وجه بیرون نیست، یا برای اول سوره

^۱ - همان.

^۲ - نور الثقلین، ج ۱، ص ۹.

نوشتند یا برای آخر سوره یا برای فصل بین سورتین یا آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که فرود نیامد بنوشتند اگر برای اول سوره است که با ابتدای سوره‌ی توبه می‌آید و اگر برای آخر سوره است بایستی در آخر سوره انفال و سوره الناس می‌آید. و اگر برای فصل دو سوره است باید بین دو سوره انفال و توبه می‌بود. و در سوره النمل نبود. چون این سه قسمت باطل شد، نماند جز آنکه آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که فرود نیامد بنوشتند.^۱

البته استدلال ابوالفتوح قابل تأمل است چرا که برخی اندیشمندان سوره انفال و توبه را یک سوره شمرده‌اند و آنها را به عنوان دو سوره مستقل نمی‌دانند.^۲ همچنین در سوره نمل نیز بسمله به عنوان حکایت و نقل آمده است. صورت چهارم نیز اصل مدعی و محل نزاع است علاوه اینکه حصر موارد به چهار عنوان، حصر عقلی نیست.

فضیلت بسمله در اخبار و احادیث

اخبار زیادی در فضیلت این سوره وارد شده است که از جمله آنها:

۱ - عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه وآله: من أراد ان ينجيه الله من الزبانية التسعة عشر فليقرأ بسم الله الرحمن الرحيم فانها تسعة عشر حرفا ليجعل الله كل حرف منها عن واحد منهم.^۳

ابن مسعود به نقل از رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌گوید: هر کسی که می‌خواهد خدا او

^۱ - تفسیر ابوالفتوح، ذیل سوره.

^۲ - ر.ک: بیان روان، اثر مؤلف.

^۳ - تفسیر برهان.

را از شعله‌های نوزده گانه آتش جهنم رهایی دهد، بسم الله الرحمن الرحيم را بخواند که آن نیز نوزده حرف دارد و هر حرفی را بر یک شعله قرار می‌دهد.^۱

۲ - از ابن عباس نقل شده که وقتی معلم به بچه می‌گوید بگو بسم الله الرحمن الرحيم و او بگوید، خداوند برای خود او و پدر و مادر و معلمش بیزاری از آتش می‌نویسد.^۲

۳ - آمده است که: اذا سمى الله العبد على طعام لم ينل الشيطان منه و اذا لم سميه نال منه.^۳

چون بنده طعام بخواد بخورد اگر «بسم الله» گوید شیطان از طعام تناول نکند و اگر نگوید تناول کند.

۴ - تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم از امام صادق علیه‌السلام سؤال شد، حضرت فرمود: الباء بهاء الله و السین سناء الله و المیم ملک الله و الله اله کل شیء و الرحمن بجمیع خلقه و الرحیم بالمؤمنین خاصه.

باء بهاء خدا، سین سناء خدا، میم ملک خدا و خدا معبود هر چیزی است. او رحمن به تمام مخلوقانش و رحیم به مؤمنین است.

۵ - هر که در وقت طعام بسم الله گوید، شیطان از او دور شود و اگر نگوید با او مشغول شود.

۶ - هر که در وقت جامه کردن بسم الله گوید حایلی واقع می‌شود میان چشم شیطان و عورت او.

^۱ - منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

^۲ - برهان، ج ۱، ص ۲۹۴.

^۳ - تفسیر گزر.

۷ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کل امر ذی بال لم یبدأ فیه باسم الله فهو ابتر.^۱

هر عمل و کار مهمی که بدون نام خداوند آغاز شود، ابتر و بی فرجام است.

۸ - علی علیه السلام فرمود: فقولوا عند افتتاح کل امر صغیر و عظیم بسم الله الرحمن الرحیم.^۲

هنگام شروع هر کاری چه کوچک و چه بزرگ بسم الله الرحمن الرحیم بگوئید.

۹ - این روایت از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است^۳

ان العبد اذا اراد ان یقرأ او یعمل عملاً فیکول بسم الله الرحمن الرحیم، فانه تبارک له فیه^۴

بنده هنگامی که می خواهد بخواند یا کاری انجام دهد، بسم الله الرحمن الرحیم بگوید که آن خجسته و مبارک می گردد.

۱۰ - عن امام صادق علیه السلام و لربما ترک بعض شیعتنا فی افتتاح امره بسم الله الرحمن الرحیم، فیمتنحه الله عزوجل بمکروه لینبئه علی شکرالله تبارک و تعالی و الثناء علیه و یمحق عنه و صمة تقصیره عند ترکه بسم الله الرحمن الرحیم.^۵

بسیار می شود که بعضی از شیعیان ما «بسم الله الرحمن الرحیم» را در آغاز کارشان ترک می کنند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می کند تا بیدار شوند و ضمناً این خطا از نامه‌ی عملشان شسته نشود.

۱۱ - لا ترع بسم الله الرحمن الرحیم و ان کان بعده شعر.^۶

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۲.

^۲ - نورالقلین، ج ۱، ص ۱۳.

^۳ - تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۴.

^۴ - نورالقلین، ج ۱، ص ۱۳.

^۵ - نورالثقلین، ج ۱، ص ۸.

^۶ - نورالثقلین، ج ۱، ص ۶.

بسم الله الرحمن الرحيم را فراموش نکن حتی در نوشتن یک بیت شعر.

۱۲ - بسم الله الرحمن الرحيم تاج سوره هاست.^۱

۱۳- کسی که اولین بار بسم الله الرحمن الرحيم را به کودک یاد بدهد پاداش بسیار زیادی خواهد داشت.^۲

۱۴ - امام رضا عليه السلام فرموده‌اند: ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها.^۳

بسم الله الرحمن الرحيم به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیکتر است. از روایات اهل بیت این گونه استفاده می‌شود که همه‌ی کتب آسمانی با این مضمون آغاز شده است.

۱۵- ما انزل الله من اسماء کتابا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحيم.^۴

از آسمان کتابی نازل نشده است مگر اینکه شروع آن با بسم الله الرحمن الرحيم بوده است.

۱۶- نیز آمده است: کسی که نیک بنویسد، بی حساب وارد بهشت گردد.

من احسن کتابه بسم الله دخل الجنة.^۵

من حسن بسم الله دخل الجنة بغير حساب.^۶

من احسن کتابه بسم الله وجبت له الجنة.^۷

این روایات نه به معنای نادیده گرفتن محاسبه اعمال در قیامت، بلکه به معنای

^۱- تفسیر نور، ج ۱، ص ۲۰.

^۲- تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۹.

^۳- نور الثقلین، ج ۱، ص ۸.

^۴- نور الثقلین، ج ۱، ص ۶.

^۵- تعلیم خط استاد فضائلی، ص ۱۸.

^۶- فرائد الخطوط.

^۷- تعلیم خط استاد فضائلی، ص ۱۸.

اهمیتی است که به نوشتن این آیه داده شده است.

معنای بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن که آخرین کتاب آسمانی برای تکامل بشر است سوره هایش با جمله‌ی بسم الله الرحمن الرحيم آغاز می‌گردد تا انسان را متوجه سازد که همه‌ی تعالیم و دستوراتش از مبدأ حق و حقیقت و از مظهر رحمت است.

لذا دستور گفتن این کلمه مفهم این نکته است که آدمی از غیر خدا روی برگرداند و هستی را با دیده توحید بنگرد.

علاوه اینکه انسان در آغاز هر کار با گفتن بسم الله تنها به قدرت محدود خود متکی نمی‌شود و توانی بیش از قدرت خود می‌گیرد.

بشر خود را در برابر عوامل مؤثر در جهان که همگی خارج از قدرت اوست، ناتوان می‌بیند و لذا در پی ملجائی است که تا ضعف خود را با قدرت او جبران کند و دل خویش را مطمئن نماید. بر همین اساس است هر کسی که از هر آئین و کیشی کارهای مهم را که به نام خدایان و ارباب خود آغاز می‌نمایند.

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، در آغاز کار باید اعتراف نمود که بشر عادی، توانی بر تبیین حقیقت بسم الله با آن همه فضائلی که بیان شده ندارد. و ما تنها به قدر توان خود وارد این بحث می‌شویم.

آیه‌ی شریفه را می‌توان به دو شکل کلی ترجمه نمود:

۱ - آیه خبری از خداوند است، یعنی خداوند می‌فرماید، کتاب خود را به نام خود آغاز می‌کنم.

۲ - آیه امر به مخاطب است، یعنی شما کارهایتان را به نام من آغاز کنید، همانطوری که در آیه ی شریفه ی سوره ی علق اقرأ باسم ربّک الذی خلق چنین فرموده است تا تمام امور شما توحیدی شود.

حرف «ب» در بسمله

همه امور به دست خداوند است و هیچ چیزی از تحت قدرت او خارج نیست، برترین سرمایه آدمی و هر موجود دیگر «من» اوست که همان به اضافه فیض حق مربوط می شود. حرف «ب» بسمله آغاز اعترافی بزرگ از ناحیه اشرف خلائق الهی «انسان» است که «من» چیزی نیستم تا بتوانم به خود اعتماد کنم، و چیز دیگری هم وجود ندارد تا بتواند تکیه گاه من باشد مگر الله.

ابن عباس روایت می کند که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام از اول شب تا آخر شب راجع به باء بسم الله حدیث می فرمود که من اندکی از آن را فهمیدم و فرمود قسم به خدا اگر بخواهم باء بسم الله را تفسیر نمایم، هفتاد بار شتر خواهد شد. از باء بسم الله این قدر معانی بیان می کردم که اگر می نوشتند بقدری می شد که بایستی بار هفتاد شتر نمایند.^۱

«ب» از حروف جاره و متعلق به اسم یا فعل مقدم و یا مؤخر محذوف است. که بواسطه وجود قرینه حذف شده است. کشف می گوید جار و مجرور متعلق به فعل مؤخر محذوف است، این فعل را به تناسب معنا می توان چنین فرض کرد. بسم الله اقرأ و یا بسم الله اتلو.

فخر رازی معتقد است که جار و مجرور متعلق به اسم مؤخر است و تقدیر جمله

^۱ - تفسیر مخزن العرفان، ذیل سوره.

چنین خواهد شد. بسم الله ابتداء كل شيء .

شیخ در تبیان گفته است: جار و مجرور به فعل مقدم تعلق دارد و بنا براین تقدیر جمله چنین خواهد شد. اقرأ بسم الله یا قولوا بسم الله.

عده‌ای از مفسرین دو فعل ابتداء و یا استعین را در تقدیر گرفته‌اند و بر همین اساس با باء ابتدائیت و یا استعانت دانسته‌اند.

عده‌ای نیز باء را باء الصاق شمرده‌اند.

البته ناگفته نماند که حرف ب، بیش از هشت معنا دارد و معنای مورد نظر در هر عبارتی، معنایی خواهد بود که با جمله مناسبت داشته باشد. پس بنا بر آنچه گفته شد، باء در بسمله خارج از سه معنای ذیل نیست.

۱ - باء استعانت

و در این صورت فعل استعین مقدر خواهد بود استعین بالله.

معنای آیه چنین خواهد شد:

الف - طلب کمک می‌کنم از نام خداوند.

ب - طلب کمک می‌کنم از ذات خداوند که در این صورت اسم جای مسمی نشسته و مراد از آن همان مسمی است. و البته این نباید بعید به نظر رسد چرا که شما نام هر کس را می‌برید مرادتان نام او نیست بلکه مسمای اوست، مثلاً منظورتان از صدا کردن زید، شخص حقیقی زید است نه اسم او.

۲ - باء الصاق

فخر رازی این وجه را پذیرفته و می‌گوید: باء الصاق بوده و متعلق به فعل محذوف است و تقدیر جمله این خواهد بود که بسم الله اشرع فی اداء الطاعات.

۳ - باء ابتدا

در این صورت فعل اَبْتَدِءُ مقدر است. یعنی ابتدا می‌کنم با نام خدا. البته ناگفته نماند این معانی در صورتی صحیح هستند که بندگان خداوند این آیه را تلاوت کنند نه خداوند.

بین این معانی، با توجه به ایاک نستعین معنای اول قوی‌تر به نظر می‌رسد، یعنی طلب یاری از خدا در بسمله مناسب آیه مربوطه می‌باشد.

کلمه‌ی اسم در بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از باء در بسم الله الرحمن الرحيم کلمه‌ی اسم قرار گرفته است که ابتدا به معنی لغوی و سپس به معنی اصطلاحی آن خواهیم پرداخت.

در باب مبدؤ اشتقاق «اسم» دو نظر مختلف مطرح گردیده است، برخی اسم را از ماده‌ی سمو و برخی از ماده‌ی وسم به حساب آورده‌اند. اگر از سمو باشد حرف عله حذف و به جای آن ضمیر وصل در آغاز آمده است، سمو به معنای رفعت و علو است.

راغب و برخی از مفسران بر این اعتقادند که می‌توان گفت کلمه‌ی اسم از سمو است، زیرا یکی از راههائی که می‌توان ریشه اصلی اسمی را یافت این است که جمع بسته شود و یا مصغر گردد تا حروف حذف شده آن برگردد. جمع اسم اسماء و اسامی و نیز تصغیر آن سُمّی می‌گردد. برگشتن واو آخر سمو در جمع و تصغیر گویای آن است که این اسم از سمو است.

اما نظر برخی دیگر از مفسران این است که اسم از سمه از ماده‌ی وسم و به معنای

علامت و نشانه است. در فارسی نیز علامت و نشانه معنا می‌گردد و دلالت لفظ بر شخص یا شیء است. که این نظر کوفیان نیز هست.^۱

واژه سیما از همین ماده است سیما نیز به معنای علامت است و چون علامت در صورت آشکارتر است به صورت سیما گفته‌اند.

وَسَمَ یعنی نشان گذاشت، در گذشته بر روی اشیاء و یا حیوانات علامت و نشان می‌گذاشتند و با داغ گذاشتن و سمه می‌کردند و زنها نیز گاهی علامت یا خال بر صورتشان می‌گذاشتند.

بنابر این معنی بسم الله یعنی نام و نشان الله، و خداوند سوره‌های خود را با نشان و علامت خود مهر زده و علامت گذاری کرده است که ای مردم این آیات نشان از من دارد و الهی است، و دستور داده‌اند که در خواندن قرآن و شروع کارها، بسم الله بگوئید تا کار نشان الهی بگیرد.

عطیه از ابو سعید نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

ان عیسی بن مریم اسلمته امه الی الکتاب لیعلمه. فقال له المعلم: اکتب «بسم» فقال له عیسی: و ما بسم؟ فقال له المعلم: ما ادری. فقال له عیسی: الباء بهاء الله، و السین سنائه و المیم مملکتته.^۲

مریم علیها السلام عیسی علیه السلام را به دانشمندی سپرد تا او را تعلیم دهد. معلم به وی گفت بنویس «بسم» عیسی پرسید یعنی چه؟ معلم گفت: نمی‌دانم. عیسی فرمود: مراد از حرف «ب» جمال خدا، حرف «س» مقام او و حرف «میم» مملکت اوست.

^۱- ر.ک: مفردات راغب، تفسیر کبیر، الجامع الاحکام القرآن، منهج الصادقین.

^۲- جامع البیان، ج ۱، ص ۸۱.

لفظ جلاله (الله)

این لفظ ۲۸۱ بار در قرآن ذکر شده است.

لفظ جلاله‌ی الله نام خداوند متعال و واجب الوجود بالذات است که ذاتی است، مستجمع تمام صفات کماله و بریء از جمیع صفات سلبيه.

نیز الله را می‌توان چنین تفسیر کرد که او کس است که الوهیت دارد و الوهیت یعنی قدرت بر خلق که آن بالاتر از هر چیزی است.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرمایند: **الله اعظم اسم من الاسماء عز و جل لا یسمى به غیره.**^۱

شخصی از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال نمود که مرا دلالت نما بر چیستی خدا. چرا که مجادله‌ی مجادله‌کنندگان بسیار شده و آنان مرا متحیر ساختند.

حضرت فرمود: ای بنده خدا، آیا هرگز کشتی سوار شده‌ای؟ عرض کرد: بلی. فرمود: آیا کشتی‌ات شکسته شده، زمانی که کشتی دیگر برای نجات نباشد تا تو را رهایی دهد؟ عرض کرد: بلی. فرمود: آیا قلب تو در آن زمان به اینکه شیئی قادر باشد بر اینکه تو را از ورطه‌ی هلاکت خلاص کند، تعلق دارد؟ عرض کرد: بلی. فرمود: همان شیء خدای قادر است برای نجات دادن وقتی که نجات دهنده‌ای نباشد و قادر است بر فریاد رسی زمانی که فریاد رسی نباشد.

الله جامد است یا مشتق

قبل از اینکه وارد این بحث شویم لازم است فرق بین اسم و صفت مطرح شود. اسم

^۱- تفسیر اثنی عشریه.

و صفت معرف مسمی و موصوف هستند و هر دو برای تعریف مسمی و موصوف خود آمده‌اند اما اسم به چیزی اطلاق می‌شود که تمام مسمی را تعریف کند و لذا هرگز صفت واقع نمی‌شود. مثلاً نمی‌توان گفت الرحمن الله، یعنی رحمانی که الله است. اما وصف به چیزی اطلاق می‌شود که هم بتواند موصوف واقع شود و هم صفت، مانند رحمن که هم می‌توان گفت الله رحمن و هم رحمن عالم.

برخی از محققان و دانشمندان الله را موصوف و مشتق ندانسته و معتقدند اسمی است منفرد برای خداوند که از اسماء علم است. چه اینکه اگر مشتق باشد جمله ی لا اله الا الله صراحت در توحید نخواهد داشت و اعتقاد به توحید مستلزم آن است که آن را مشتق ندانیم.

ثانیا: آیه ی شریفه ی هل تعلم له سمیا^۱ به این معناست که آیا مسمائی غیر از الله را می‌یابی و این می‌رساند که در هستی، مسمائی به نام الله غیر ذات خدا وجود ندارد، پس الله تنها اسم است و اگر مشتق می‌بود و مثلاً چون رحیم می‌بود مسمائی غیر از او یافت می‌شد. اگر گفته شود صفت هم است خواهیم گفت که این اطلاق از روی مجاز است و نه حقیقت.

ثالثا: اسمی که مشتق باشد، صفت است و صفت هم باید موصوف داشته باشد. حال چه موصوفی است که الله صفت اوست، موصوفی وجود ندارد پس بناچار باید الله اسم جامد باشد.

اما اگر الله را مشتق بدانیم، در این صورت مبدأ اشتقاق آن عبارت است از:

^۱- مریم، ۶۵.

الف - ابن عباس می گوید: از اله یا اله به معنی تضرع مشتق است.

ب - گویند مشتق از لاه است و عرب به شیء مرتفع لاه گوید.

ج - مشتق از وله به معنی فزع است.

د - مشتق از ولاه است که واو حذف و به جای آن همزه جانشین گردیده و از این

جهت خدا به این اسم نامگذاری شده که هر مخلوقی واله و حیران اوست.

ه - برخی معتقدند که اصل آن لاهها به لغت سریانی بوده، سپس معرب گردیده و الف

آخرش حذف شده و الف و لام به اول آن اضافه شده است.

و - و بعضی معتقدند که از کلمه (الله الفصیل و اذا اولع بامه یعنی از اله به معنی

حرص و آز است، چنانچه گویند حریص شد طفلی که از شیر مادر گرفته شده به

سوی مادر و شیر او.^۱

در اینجا دو سؤال مطرح می شود:

۱ - آیا اسم و مسمی یکی است؟

اسم تنها ادراکی از مسمی در ذهن است نه اینکه با مسمی یکی باشد. چرا که در غیر

این صورت می بایست هر کسی اسم را بر زبان می آورد مسمی نیز حاضر شود، مثل

کسی که می گوید یخ باید زبانش سرد گردد و... و نیز بایستی یک مسمی بیش از یک

اسم نداشته باشد، در حالیکه هردو این توالی باطلند.

به سخنی از امام صادق علیه السلام در حقیقت اسم جلاله و سایر اسماء الهی خطاب به

هشام ابن حکم توجه کنید:

... و الاسم غیرالمسمی فمن عبد الاسم دون المعنی فقد کفر و لم یعبد شیئا، و من

^۱- پرتوی از قرآن.

عبد الاسم و المعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذالك التوحيداً.^۱

اسم و مسمى یکی نیستند. کسی که اسم را ستایش کند دون مسمى، کافر است و اصلاً چیزی را نمی‌پرستند، کسی که هم اسم و هم مسمى را ستایش کند مشرک گشته و آنکه تنها مسمى را عبادت کند توحید است.

۲ - آیا درک خدا ممکن است؟

به بیان دیگر در اسم گذاری، مسمى باید قابل درک باشد و ذات خداوند قابل ادراک نیست حال چگونه برای بشر ممکن است چیزی که قدرت ادراک آن را ندارد بر آن اسم بگذارد؟

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: خدا را هفتاد هزار حجاب از ظلمت و نور است.

ان الله سبعين الف حجاب من نور و ظلمة.^۲

ما هنوز در حجابهای ظلمانی هستیم چه رسد به کشف حجابهای نورانی، پیامبر هم در مورد عبادت خود به خداوند می‌گوید:

ما عبدناك حقَّ عبادتك و ما عرفناك حقَّ معرفتك.^۳

البته جبرائیل امین بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل می‌شد با او حرف می‌زد، او می‌دید و احدی توان دیدن نداشت ولی پیامبر خدا نمی‌توانست آنچه را از خدا یافته بود برای مردم بگوید، و البته گویی هم توان شنیدن آن را نداشت، چه اینکه این

^۱ - تفسیر برهان.

^۲ - بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۴۵.

^۳ - مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۴۶.

برای همه یافتنی نبود.

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت: شکی نیست که نامگذاری منوط به ادراک تام است و اگر به هیچ وجه راهی برای شناسایی مسمی نباشد و قابل ادراک نگردد، نامگذاری ممکن نیست. ولی وقتی آثار مسمی در تمام عالم نمایان است و از راه نشانه‌ها تا حدودی کشف حقیقت می‌شود، می‌توان به اعتبار همان علائم، اسمی و نامی وضع نمود. علاوه اینکه واضع اسم الله، بشر نیست بلکه خداوند است که مدرک به ذات خود است و برای همین جهت است که گویند اسماء الله توقیفی است و خدا را باید به همان نامی خواند که خودش آن را وضع نموده باشد.

الرحمن الرحيم

رحمن در قرآن ۵۷ بار تکرار شده است. این اسم و یا صفت، صیغه‌ی مبالغه از ثلاثی مجرد رَحِمٌ يَرْحَمُ از باب عَلِمَ يَعْلَمُ به مصادر رحمة و مرحمة و رحما و رُحْمًا به معنی دلسوزی نمودن و مهربانی است.

رحيم ۱۱۴ مرتبه در قرآن ذکر شده است. این اسم، صفت مشبیه از ثلاثی مجرد رَحِمٌ يَرْحَمُ مانند رحمن است.

مهربانی از نمونه نامهای جمالی و برازنده‌ی خداوندی است. و خداوند متعال بهره‌ای از آن را به تمام موجودات عطا کرده است.

واژه رحمن و رحیم از رحم مشتق هستند و رحم به رحم زن اطلاق می‌شود. این واژه به همین مناسبت برای قرابت نیز بکار می‌رود، چرا که اقرباء از یک رحم خارج شده‌اند. رحمه نیز به حالت رقتی گفته می‌شود که انسان به مرحوم پیدا می‌کند که اگر در مورد خدا استعمال شود به معنای احسان است.

حقیقت اوصاف خداوند

اسماء و صفات الهی مانند رحیم و رؤف و لطیف و قهار به اعتبار غایات افعال می‌باشند، نه مبادی آنها که حکایت از انفعال آنان کند. مثلاً رحمت و رأفت ناشی از رقت قلب است و همچنین غضب منشأ آن التهاب نفس می‌باشد و هر دو مستلزم تغییر حال است و این در مورد انسان و حیوان صادق است و خدای متعال از تغییر و حدوث و انقلاب مبرا است.

پس بنابراین رحیم به عنوان وصف خدا یعنی لازمه‌ی رحمت که احسان و انعام به بندگان است. که عبارت است از نعمت وجود و بقاء و رزق و عافیت و امنیت و سایر مراحم و نیز غضب خدا یعنی لازمه‌ی آن که زجر و عقاب است. و همین‌طور اتصاف خدا به هر صفتی به اعتبار لوازم و آثار آنها می‌باشد.

در مورد اثبات و نفی اوصاف از خداوند سه عقیده وجود دارد:

۱ - عقیده تعطیل، مطابق این عقیده خداوند وصفی ندارد، چون وصف او را همانند آفریدگار خواهد ساخت وصف او را مرکب می‌سازد و مرکب محتاج است و تحول می‌پذیرد. پس ذات او وصفی ندارد. این عقده معتزله است.

۲ - عقیده تشبیه، عقیده اشاعره این است که خداوند اسماء و اوصافی دارد و این اوصاف ناگزیر خارج از ذات خداست.

۳ - اثبات وصف بی تشبیه، شیعه عقیده دارد خداوند را اوصافی است ولی صفت خداوند عین خداست و زائد بر ذات نیست. با این بیان تألیف و ترکیب لازم نمی‌آید و احدیت خداوند باقی است. البته تعدد مفاهیم اوصاف نیز ضرر نمی‌رساند چون همه اوصاف هر چند متعددند ولی آنها به حسب وجودی با ذات خدا یکی هستند.

اوصاف خداوند بر دو بخشند

۱ - صفات ذات: هر صفتی که وجودی در مقابل آن نیست و آنچه هست عدم محض است، صفت ذات محسوب می‌شود. مانند علم، قدرت و حیات. معلوم است که جهل، ناتوانی و ممات عدم هستند.

مبدأ صفات ذاتی حی بودن خداست.

۲ - صفات فعل: هر صفت وجودی که در مقابل وصف وجودی دیگر قرار گیرد صفت فعل است همانند رضا که ضد آن سخط است. و یا مانند حب و بغض، لطف و قهر و...

مبدأ صفات فعلی قیوم بودن خداست.

در توضیح این دو صنف از صفت می‌توان گفت: مثلاً اراده رحمت به ایصال خیر و دفع شر محقق می‌شود اراده صفت خیر ذاتی و ایصال آن، صفت فعل می‌باشد.

فرق رحمن و رحیم

رحمن صیغه مبالغه است و دلالت بر کثرت عددی رحمت خدا دارد. چنین کثرتی اقتضا دارد که همه موجودات را شامل شود و رحیم صفت مشبیه است و به معنای

دوام رحمت است.

قال الصادق عليه السلام ان الرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحيم اسم عام بصفة خاصة.^۱

رحمن اسمش خاص است یعنی لفظ آن را بر غیر خدا اطلاق نکنند و لذا بعد از اسم مخصوصه جلالت واقع شده و وصف آن عام است که مطلق بخشش باشد در آخرت. و رحیم اسمش عام است یعنی لفظ آن را بر غیر خدا اطلاق کنند و وصف آن خاص است که بخشش به مؤمنان در آخرت باشد.

تفسیر برهان نیز آورده است: الرحمن بجمع خلقه و الرحيم بالمؤمنين خاصة.^۲ راغب می گوید: رحمن به غیر خدا اطلاق نمی شود، چون به معنای سعی رحمت است و این در غیر خدا نیست ولی رحیم به غیر خدا هم اطلاق می گردد.

و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود:

الرحمن رحمن الدنيا و الرحيم رحيم الاخرة.

نهایت آنکه رحمت الهیه بر دو قسم است: رحمت رحمانیه که شامل جمیع مخلوقان اعم از جماد و نبات و حیوان و ملک و نیز انسان و جنّ از مؤمن و کافر در دنیا می شود و رحمت رحیمیه که اختصاص به مؤمن در قیامت دارد.

از عکرمه نقل شده است که: رحمن است به یک رحمت و رحیم است به صد رحمت.

عبدالله مبارک نیز گفته است که: رحمن است چون خواهد بخشید و رحیم است چون خشم نخواهد گیرد.

^۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۱.

^۲- البرهان، ج ۱، ص ۴۶.

تجلی رحمت

رحمت الهی به دو شکل متجلی می‌شود. عام و خاص، تجلی عام رحمت خدا را، تجلی رحمانی گویند که به معنای افاضه وجود بر همه هستی است. همه موجودات به قدر وسع خود از این رحمت کمی و کیفی اخذ می‌کنند. از آن رحمت می‌توانیم به «وجود» تعبیر کنیم.

تجلی خاص رحمت خدا را تجلی رحیمی نامند و آن به معنای افاضه کمال رحمت بر مؤمنان است. از آن رحمت می‌توانیم به «کمال وجود» تعبیر کنیم.

می‌توان رحمن و رحیم را به نور خورشید تشبیه کرد. آفتاب عالمتاب بدون هیچگونه محدودیتی نور خود را به تمام اطراف خود ساطع می‌گرداند. این نور باتمام فوائد آن و همه اشعه‌های موجود در آن عمومی بوده و آفتاب احدی را از این فیض محروم نمی‌نماید. رحمانیت خدا را می‌توان به آن نور تشبیه کرد.

اما از سوی دیگر موجودات که این نور را اخذ می‌کنند بر اساس سعه وجودی خود توان اخذ نور را دارند، برخی همه این نور را اخذ می‌کنند و عده‌ای در حجاب مطلق قرار دارند. و جمعی در فاصله بین آن دو. این به مثابه رحیمیت خداست که تنها مستعدان را در بر می‌گیرد.

به دو داستان که رحمت رحیمی الهی بر همه خلایق را مطرح می‌کند توجه کنید: ۱- مجله آفاق نور شماره ۱ صفحه ۴۶ داستانی را از مجله صبا در زمان جنگ جهانی دوم نقل می‌کند. در این داستان آمده است: عده‌ای در یک زیردریایی بودند که بعد از عملیاتی طولانی در گوشه‌ای از اعماق دریا به خواب رفتند، هوای داخل زیر دریایی تمام می‌شد و احتمال خفگی هم می‌رفت یکی از خادمان کشتی خواهرش را

در خواب می‌بیند که خواهرش در خواب عمیق است و کارخانه‌ای که او در آن کار می‌کند در حال سوختن است در خواب می‌خواهد خواهرش را بیدار کند که خود بیدار می‌شود و همکاران خود در زیر دریائی را از مهلکه نجات می‌دهد. بعداً معلوم می‌شود که همان لحظه خواهرش خواب برادر دیده که در زیردریایی می‌خواهد خفه شود. او نیز برادرش را بیدار می‌کند که خود متوجه می‌شود محل کارش در حال آتش گرفتن است.

۲- فخر رازی از ذوالنون مصری نقل می‌کند که: روزی احساس کردم باید برون بروم و نمی‌توانم در خانه بمانم. به طرف رودخانه رفتم، عقرب بزرگی دیدم که به سرعت حرکت می‌کرد در پی او رفتم. کنار آب آمد و بر قورباغه‌ای که گویی منتظر او بود سوار شد. قورباغه او را به دریا برد. با قایقی آنها را پی گرفتم قورباغه عقرب را در آن سوی رود پیاده کرد و عقرب به شدت از رود دور شد، متوجه شدم جوانی در سایه درختی خوابیده و ماری به او نزدیک می‌شود، عقرب جهید و مار را گزید، مار نیز عقرب را نیش زد و هر دو هلاک شدند، جوان هم اصلاً بیدار نشد و شاید اصلاً بعد از آن هم نفهمید.^۱

علت ذکر صفت رحمت بین سایر صفات

ممکن است گفته شود چرا صفات دیگر خدا در بسم الله الرحمن الرحيم نیامده است؟

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که:

^۱- تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۸۹.

اولاً: رحمت از اوصاف عام خداوند است. و رحمتی وسعت کلّ شیء. از سوی دیگر اهمیت آن نسبت به تمام اوصاف دیگر برای موجودات که حیات خود را در گرو این صفت الهی می‌دانند قابل اغماض نیست. ثالثاً: خداوند با بیان این صفت به پیشی گرفتن رحمت بر دیگر اوصاف خود اشاره کرده است.

مطابق دعای جوشن یکی از اسماء خدا سبقت گرفتن رحمت بر غضب اوست. در این دعا آمده است: یا من سبقت رحمة غضبه. پس ذکر این دو وصف مهم چه بسا برای ایجاد رغبت در دل مخاطب می‌باشد که کسی از عظمت او هراس به خود راه ندهد.

علت تقدیم رحمن بر رحیم

علت تقدم کلمه‌ی «الرحمن» بر «الرحیم» این است که چون رحمن فقط به خدا گفته می‌شود و بس مانند اسم مخصوص شخص و اسم علم است و باید قبلاً گفته شود برخلاف «رحیم» که گفتنش در مورد غیر خدا نیز صحیح است.

نیز گفته شده است علت تقدیم رحمن، رعایت سجع در آیات سوره حمد است که نخستین بار با این سوره نازل شده است.

علاوه اینکه رحمن به نظر برخی اسم است و رحیم صفت می‌باشد و تقدیم موصوف بر صفت لازم است.

در اینکه چرا رحیم نیز آمده است می‌توان گفت که رحیم به خاطر تتمیم نعمت آمده است. برخی نیز گفته‌اند ذکر الله، رحمن، رحیم به این جهت است که بنده به سه چیز محتاج است و آن سه عبارتند از حیات، بقاء و قیامت نیک و این سه اسم در مقابل این سه احتیاج آمده‌است.

رحمت اسلامی

رحمت واسعه الهی مشتمل بر نعمتهای مادی و معنوی، تمامی خلائقش را دربر گرفته و هر کدام را به نحوی بر سر این سفره نشانده است، به طوری که کافر و مؤمن، فاسق و عادل، مخلص و منافق، همه و همه از آن بهره برده و بی‌نصیب نمی‌مانند.

... وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَاكُنْهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ الَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ.^۱

رحمت همه چیز را فرا گرفته و آن را برای پرهیزکاران، اعطا کنندگان زکات و مؤمنین به آیات خود، نگه خواهم داشت.

آری میان تمام اوصاف پسندیده الهی، وصف «رحمت» در مهمترین آیه و به بیانی خلاصه تمام آیات قرآن یعنی «بسمله» ذکر شده و یکصد و چهارده بار بعد از اسم جلاله وارد شده است و این جز به خاطر ترجیح این وصف بر سایر اوصاف الهی چون غضب، قهر و ... چه دلیل دیگری می‌تواند داشته باشد؟

^۱ - اعراف، آیه ۱۵۶.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَوْ كَانَ الرَّفْقُ خُلُقًا يُرَى، مَا كَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ شَيْءًا أَحْسَنَ مِنْهُ.^١

اگر ملایمت مخلوقی می بود که قابل رؤیت باشد، چیزی در میان مخلوقات خداوند از آن نیکوتر نبود.

رحمت خدا نسبت به بندگان

رحمت وسیع و بیکران نسبت به بندگان در قیامت، از اصول مسلم در قرآن و حدیث است، به حدی که کمتر کسی از آن محروم می ماند و طبعاً آنکه مشمول این رحمت واسعة نشود، شقی خواهد بود.

چنانچه اگر آیات خوف و رجاء نبود و همین طور وجود شبهاتی که زاییده خوف از قهر الهی است، و برای رحمت الهی شرایطی را بیان می کند، بی تردید همه به آن متمسک می شدند و از غضب خداوند غافل می گشتند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَا تَكَلُّتُمْ عَلَيْهَا.^٢

اگر میزان رحمت الهی را می دانستید به آن پشت گرم می شدید.

رسول مکرم صلى الله عليه وآله در روایت دیگری می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِئَةَ رَحْمَةٍ فَرَحْمَةٌ بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَرَاخَمُونَ بِهَا، وَادَّخَرَ لِأَوْلِيَاءِهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ.^٣

خداوند را یکصد رحمت است، رحمتی از آن، همه خلائق را کافی است و نه رحمت را برای اولیاء اش قرار داده است.

^١ - اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، ح ١٨٥١.

^٢ - کنز العمال، ١٠٣٨٧.

^٣ - همان، ٥٦٦٨.

به امام سجاد علیه السلام عرضه داشتند: حسن بصری گوید عجیب نیست که هلاک شده، چگونه و چرا هلاک می‌شود، بلکه تعجب در اینجاست که نجات یافته از عذاب الهی چگونه نجات یافته است؟ حضرت در پاسخ این طرز فکر که حکایت از سختی عذاب قیامت و اشتغال آن بر همه و رهایی یافتن افراد معدودی می‌کند، فرمودند:

أَنَا أَقُولُ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَى كَيْفَ نَجَى، وَ أَمَّا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سِعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: بنده‌ای گنهکار را به صحنه محاسبه در قیامت وارد می‌کنند و او از کثرت خطاهایش می‌گریزد. به او خطاب می‌شود چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ می‌دهد برای اینکه رسوا می‌شوم، و مفتضح می‌گردم و خلاق به گناهانم واقف می‌شوند.

به وی گفته می‌شود، در دنیا گناه می‌کردی و می‌خندیدی و ما تو را با آن حال رسوا نکردیم، اینک که گناه نکرده و گریه سر داده‌ای چگونه رسوایت کنیم!!!

آن حضرت نیز فرموده است:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ ابْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ^۲

چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال رحمتش را چنان می‌گستراند بطوریکه ابلیس هم طمع رحمت او می‌نماید.

رحمت خدا نسبت به حیوانات

اخبار و روایات بسیاری در بیان حقوق حیوان و لزوم رعایت آن در منابع اسلامی

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۵۳.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۲۳۶؛ این روایت در جلد ۷ صفحه ۲۸۷ از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

وارد شده است. در این روایات، حرمت نفرین کردن، ممنوع بودن آزار، لزوم مدارا، توجه به خواسته‌های حیوان، عذاب قیامت به خاطر آزار دادن حیوان، اعطا ثواب به واسطه مهربانی با حیوان، لزوم اطعام حیوان و... وارد شده است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: مَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَا غَيْرِهِ يُقْتَلُ بِغَيْرِ الْحَقِّ إِلَّا اسْتِخْصَمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ.^۱

حیوان و هیچ جنبنده‌ای نیست که بدون علت کشته شود، مگر اینکه به مخاصمه با قاتل خود در قیامت بر می‌خیزد.

و نیز فرموده است:

مَنْ قَتَلَ عُصْفُورًا عَبَثًا عَجَّ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْهُ يَقُولُ: يَا رَبِّ إِنَّ فُلَانًا قَتَلَنِي عَبَثًا وَ لَمْ يَقْتُلْنِي لِمَنْفَعَةٍ.^۲

آنکه گنجشکی را بیهوده بکشد، هم او تا قیامت فریاد می‌زند و از دست او ناله سر می‌دهد و می‌گوید: خدایا، فلان شخص بیهوده و نه برای منفعتی، مرا به قتل رسانده است.

و همچنین نقل شده که آن حضرت، از کشتن هر حیوان غیر مودی نهی فرموده است:

أَنَّهُ نَهَى عَنْ قَتْلِ كُلِّ ذِي رُوحٍ إِلَّا أَنْ يُؤْذَى.^۳

آن حضرت از قتل هر صاحب روحی - مگر اینکه ضرری برساند - نهی فرموده است.

خوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

پیامبر خدا رفتاری بسیار ملایم با خلائق داشت، قرآن کریم علت پیروی مردم از او را ملایمت او دانسته است.

۱- کنز العمال، ۳۹۹۶۸.

۲- همان، ۳۹۹۷۲.

۳- همان، ۳۹۹۸۱.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...^۱
از یرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی، و اگر خشن و تند بودی از اطراف تو
پراکنده می‌شدند.

او سخنان مردم را می‌شنید و هر چه مصلحت می‌دانست اعمال می‌فرمود، حرف
شنوی وی از مردم به حدی بود که منافقین به وی طعنه می‌زدند که او «گوش» شده
است.

قرآن کریم در جواب طعنه آنها می‌فرماید: اگر گوش شده است، گوش خوبی است،
حرفهای متناقض شما را می‌شنود و آنها را اعمال نکرده و از سویی عواطف شما را
نیز جریحه‌دار نساخته و به روی شما نمی‌آورد. که اگر او با شنیدن هر سخن
نادرست از شما، رسوایتان می‌ساخت، توبه و پشیمانی برای شما مشکل می‌گشت.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ، قُلْ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...^۲

برخی از منافقین پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او فردی خوش باور است، بگو خوش
باوری او به نفع شماست، البته او به خدا ایمان دارد و تنها سخن مؤمنین را تصدیق می‌نماید و
رحمتی برای مؤمنین شماست.

آن حضرت مدارا با خلائق را وظیفه همه انبیاء می‌دانست و آن را حاصل عقل
می‌شمرد.

إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ.^۳

۱- نساء، ۱۵۹.

۲- توبه، ۶۱.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

ما انبیا همان طوری که به ادای واجبات امر شده‌ایم، به مدارای با مردم دستور یافته‌ایم.

و نیز فرموده است:

أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدُّهُمْ مُدَارَاةً لِلنَّاسِ.^۱

عاقلترین مردم، مدارا کننده‌ترین با مردم است.

خصلت حضرت امیر علیه‌السلام

آن حضرت ضمن امر به مدارا، آن را چنین تمجید فرموده است:

عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ وَ سَجِيَّةُ أَوْلِي الْأَبْطَابِ.^۲

بر شما باد مدارا که کلید خیرات و خلق عاقلان است.

آن حضرت خود نیز با مومنین و زیر دستان چنین بود.

روزی حضرت امیر علیه‌السلام، غلامش را صدا زد و او جواب نداد، بار دیگر صدا زد ولی باز هم ساکت ماند. مرتبه سوم چنین شد و غلام ظاهراً از روی بی‌حالی اعتنایی نکرد. حضرت نزدیک آمد، متوجه شد غلام بتازگی به خواب رفته است، صبر کرد تا بلند شد، سپس به وی فرمود: صدایت کردم جواب ندادی، مگر نشنیدی؟ غلام گفت: چرا شنیدم، حضرت فرمود: پس چرا جواب ندادی، غلام عرضه داشت، چون مطمئن بودم اذیتم نمی‌کنی «ثقتی بک». حضرت آن گاه که این پاسخ را از غلام شنید فرمودند: «انت حر لوجه الله» و او را در راه خداوند آزاد کرد.

دین رحمت

اسلام دین رحمت است، و پیامبر این دین نیز «رحمه للعالمین» می‌باشد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.^۱

^۱ - همان، ص ۵۲.

^۲ - غررالحکم.

ما تو را جز بعنوان رحمت برای جهانیان نفرستادیم.
شرايع و قوانين دين، آسانترين قوانين بوده و اساساً تكاليف ما لا يطاق و بيش از حد
توان در اين آيين ممنوع است.
آنان كه دين اسلام را دين سخت و دشوار معرفي مي‌كنند، از عمق ديانت اسلام
چيزي نفهميده‌اند.

اينك به چند روايت در اين زمينه اشاره مي‌كنيم:
قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلُوا فِيهِ بَرَفُقٍ.^۱
اين دين، ديني متين است، پس با ملايمت به آن وارد شويد.
نيز فرموده است: بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَ مَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي.^۲
به دين يكتاپرستي، حنيف و آسان برانگيخته شده‌ام و آنكه از سنت من اعراض كند از من
نيست.

^۱ - انبياء، ۱۰۷.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۱۲.

^۳ - همان، ۹۰۰.

الحمد لله رب العالمين

«ال» در الحمد

الف و لام حمد یا الف و لام عهد ذهنی است یا الف و لام استغراق، اگر عهد باشد اشاره به آن حمدی است که لایق قدس او و مخصوص به وی است و آن حمد و ثنایی است که خداوند خود را به آن توصیف نموده است و اگر استغراق باشد اعتراف به این است که تمام مراتب و درجات کمال و بزرگی و ثناء و ستایش از هر ستایش کننده‌ای که سرزند، مخصوص اوست، همانطوریکه در آیه ی شریفه آمده:

و ان من شیء الا یسبح بحمده.

نیز ممکن است ال جنس باشد. یعنی ماهیت و حقیقت حمد مختص به ذات باری تعالی است.

حمد را می‌توان به دو قسمت کلی تقسیم کرد.

۱ - حمد تکوینی

همه موجودات هستی به فراخور سعه‌ی وجودی خود حمد خدا گویند.

ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم.^۱

هیچ موجودی نیست مگر اینکه خدا را ستایش می‌کند ولی شما ستایش آنها را درک نمی‌کنید. همه هستی شعور دارد، شعور درخت، شعور ماهی دریا، شعور زنبور عسل، شعور پشه و... قابل انکار نیست. آنان مطابق فطرت خود خدا را شناخته و همواره در حال

^۱ - اسراء، ۴۶.

پرستش او هستند.

يسبح لله ما في السموات و ما في الارض الملك القدوس.^۱

لله

ل از حروف جر بوده و از نظر معنا مفید اختصاص است. مثلاً وقتی گفته می‌شود هذا لی، یعنی این شیء مال من است، مخصوص من است به کس دیگری تعلق ندارد.

الحمد لله

معنای الحمد لله چنین می‌شود که تمام حمد مختص به خداست.

هر حمدی از هر کسی و نسبت به هر چیزی صادر شود برای خداست.

نیز می‌توان گفت معنای این اختصاص این است که: هیچ حمدی برای خدا واقع نمی‌شود جزء حمد خدا برای خودش.

نتیجه این اختصاص این است که موجود دیگری شایستگی حمد ندارد، همه نعمتها از اوست و همه نعمتها از غیر او.

ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك.^۲

و ما بكم من نعمة فمن الله.^۳

فرق شکر و حمد

۱- جمعه، ۱.

۲- نساء، ۷۹.

۳- نحل، ۵۳.

برخی برای این دو واژه فرقی قائل نیستند و آن را عبادت اخری می‌دانند و لذا به نظر آنان مراد از هر دو ستایش است.

اما غالباً بین این دو واژه قائل به اختلاف هستند و در باب اختلاف به نکاتی اشاره شده است.

۱ - حمد، ثنای کسی است به خاطر چیزی که در اوست.

۲ - حمد به زبان است و شکر به جوارح و ارکان.

۳ - حمد لازم نیست در برابر نعمتی باشد ولی شکر در مقابل نعمت اداء می‌شود.

۴ - حمد ستایشی است بر فعلی جمیل که از روی اراده و اختیار صادر گشته و

شکر اعم است و چون همه ی افعال حق اختیاری است، لذا حمد سزاوار اوست.

واژه‌هایی چون «ذم»، «هجا» و «کفران» در مقابل حمد و مدح قرار می‌گیرند.

واژه مدح به ثناء چیزی اطلاق می‌شود که از روی اختیار یا عدم اختیار عملی را

انجام داده باشد مانند مدح بوی گل، گل از روی اختیار بوی گل ندارد.

راغب می‌گوید: الحمد اخص من المدح و اعم من الشکر چرا که مدح در مقابل عمل

اختیاری و غیر اختیاری انجام می‌شود مانند مدح انسان برای بذل مال یا مدح انسان

برای زیبایی. ولی حمد فقط در مقابل عمل اختیاری انجام می‌شود.

شکر نیز در مقابل نعمت انجام می‌شود ولی حمد چه در مقابل نعمت و چه بدون آن

انجام می‌گیرد.

راغب می‌افزاید: فکل حمد مدح و لیس کل مدح حمدا و کل شکر حمد و لیس کل

حمد شکرا.

پس حمد نسبت به مدح، حمد اخص است، چون مدح در برابر عمل اختیاری و غیر

اختیاری صورت می‌گیرد.

حمد نسبت به شکر، حمد اعم است، چرا که حمد در مقابل نعمت و غیر آن محقق می‌شود.

ربّ العالمین

برخی ربّ را به معنای سید و مالک گرفته‌اند و عده‌ای به معنای صاحب می‌دانند، معنای دیگری چون مربّی، مصلح نیز می‌تواند معنای رب باشد. رب به کسی اطلاق می‌شود که امور مملوک خود را تدبیر کند.

راغب می‌گوید: رب یعنی ایجاد تدریجی چیزی تا نهایت.

پس در واقع ربّ مصدر مستعار برای فاعل است (ایجادکننده ربّ مطلق فقط خداست ولی رب مضاعف هم بر خدا و هم بر غیر خدا صادق است مانند ربّ البیت الحرام و ربّ الدار، ربّ الفرس، ربّ الابل. در قرآن نیز بر غیر خدا اطلاق شده است.

فانسانیه الشیطان ذکر ربّه.^۱

ارجع الی ربک.^۲

و لذا این رب به ارباب جمع بسته می‌شد.

أرباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار.^۳

این وصف از برجسته‌ترین اوصاف خداوند می‌باشد و در روایات آمده است: هرکس

^۱- یوسف، ۴۲.

^۲- یوسف، ۵۰.

^۳- یوسف، ۳۹.

خدا را هفت بار به این اسم بخواند دعایش مستجاب می‌شود.
از جمله رب العالمین نفی تمام ربها و رب النوعهای یونانی نیز قابل استفاده است،
خداوند خود را رب العالمین می‌نامد و با وجود رب عالمها جایی برای رب نعمتها
باقی نمی‌ماند. رب رود و دریا و آتش و زمین و آسمان و... جایگاهی ندارند.
خدایان مختلف ساخته و پرداخته دست بشری و یا ذهن انسانها که تعداد آنها تا گاه
از تعداد جمعیت بالاتر می‌رفت، حقیقتی ندارند و آنچه شایسته ستایش است تنها
رب العالمین است.

اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسيح ابن مريم و ما امروا الا
ليعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون.

اضافه رب به عالمین به معنای مالکیت عمومی خداوند است، مالکیتی که بتواند در
همه عالمین تصرف کند و علاوه اینکه هر تصرفی در آن منوط به اذن او شود، پس
مالکیت خداوند مالکیت اعتباری نیست که در این صورت تصرفات در آن قائم به او
نبوده بلکه مالکیت حقیقی است.

العالمین

واژه عالمین از علم است و آن به معنای درک حقیقت می‌باشد. عالم اسم چیزی است
که به آن دانسته می‌شود. مانند خاتم که اسم چیزی است که به آن مهر زده می‌شود.
جمع آن عالمین است چرا که جمیع اصناف انسان و جن و ملائک را و نیز غیر ذوی
العقول را در بر گرفته است.

عالم از جنس خود مفرد ندارد حال یا مراد از جمع همه موجودات است و یا صنف
موجودات جنی و انسی.

عالم به ذوی العقول اطلاق می‌شود ولی مطابق استعمال مراد از آن همه‌ی موجودات است غیر از خداوند.

آخرین نکته این‌که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هر صبح و شام سیصد بار می‌فرمود:
الحمد لله كثيرا علی کل حال.

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید: هر که صبح و شام هر کدام چهار مرتبه بگوید:
الحمد لله رب العالمین، شکر آن روز و شب را بجا آورده است.

این آیه‌ی شریفه، ارشاد به حکم عقل است که می‌گوید: شکر منعم واجب است. چون‌که بنابر قاعده‌ی اصولیه تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است. حکم حمد به وصف رب العالمین بودن معطل شده است و لذا رب العالمین بودن علت حمد محسوب می‌شود، یعنی چون او رب العالمین است بر عالمیان ثنای او لازم است.

الرحمن الرحیم

تکرار الرحمن الرحیم

در قرآن کریم تکرار معنوی وجود ندارد، به طوری که هر واژه‌ای و عبارتی معنایی را می‌فهماند که مثل آن، معنایی دیگر را القاء می‌کند. اما تکرار لفظی قطعا

وجود دارد و البته مفردی از آن نیست.^۱

در خصوص تکرار لفظ الرحمن الرحیم می‌توان گفت:

این دو صفت در بسمله به منزله‌ی استحقاق الوهیت و به ملاحظه‌ی مبدأ خلقت است لذا ذکر رحمن و رحیم در بسمله به منزله‌ی استحقاق و پرستش است. یعنی الوهیت و پرستش خدا به خاطر رحمن و رحیم بودن اوست.

اما در آیه دوم، الرحمن الرحیم به منزله‌ی استحقاق حمد و ستایش می‌باشد. یعنی حمد و ستایش خدا بخاطر رحمن و رحیم بودن اوست.

نیز می‌توان گفت: الرحمن الرحیم در بسمله صفت ذات باری تعالی است که او ذاتا چنین است ولی آیه‌ی دوم صفت فعل خداوند می‌باشد که افعال خداوند مشمول صفت رحمانیه و رحیمیه می‌شوند.

همچنین می‌توان گفت: ذکر الرحمن الرحیم در بسمله بعد از ذکر منعم (الله است و در اینجا بعد از منعم (العالمین آمده است. پس خداوند هم فی حد نفسه و هم بعد از همه موجوداتش رحمن و رحیم است.

مالک یوم الدین

مالک

مالک را به دو گونه قرائت کرده‌اند: مَلِک، مَالِک و هر دو از قرائات مشهور شمرده

^۱- رِک: اسرار التکرار فی القرآن، نوشته مؤلف.

می‌شوند. مالک اسم فاعل از مَلِك است و مَلِك، صفت مشبّهه از مُلِك. مَلِك به معنای تصرف و سلطنت است.

مالکِ یا مَلِکِ

با اینکه در هر دو واژه معنای سلطنت خداوند محفوظ است ولی دلیل کسانی که مالک خوانده‌اند این است که مَلِک را می‌توان منسوب به زمان نمود ولی مالک که از مَلِک است قابلیت اتصاف به زمان ندارد. علاوه اینکه تصرف مالک در مملوک خود بدیهی است و عقلانی ولی تصرف مَلِک در ملک خود چه بسا قهری و چه بسا ناخوشایند مملوک باشد. نیز اثری از مالکیت همه‌ی مالکان در روز قیامت نخواهد بود، چرا که انسان بواسطه تملیک خداوند در دنیا مالک می‌شود و چون تملیک الهی برداشته شود، او دیگر مالک نیست. لذا قرائت مالک یوم الدین بهتر به نظر می‌رسد. بنابراین نظریه، معنای آیه این است که خدا تنها مختار در قیامت است و اختیار او چون دنیا در مقابل اختیار برخی نخواهد بود.

کسانی که مَلِک قرائت می‌کنند می‌گویند مَلِک بلیغ‌تر است، چرا که بین مَلِک و مالک عام و خاص مطلق برقرار است، مالک اعم مطلق، مَلِک اخص مطلق می‌باشد (کلُّ مَلِکِ مالک و بعضُ مالکِ مَلِک).

ثانیا: مَلِک از مُلِک مشتق است و این واژه قابلیت اتصاف به زمان دارد و در آیه به «یوم» که ظرف زمان است اشاره شده است. معنای آیه در این صورت این خواهد شد: خدا تنها پادشاه قیامت است و در قیامت اثری از پادشاهی پادشاهان نیست. لازم به ذکر است که مالکیت خداوند هر چند عام است و چیزی از دنیا و آخرت از آن خارج نیست اما در اینجا به خاطر عظمت آن روز و نیز پیوستگی آیه با آیات

قبل و بعد، تنها مالکیت روز جزا بیان شده است.

یوم و الدین در مالک یوم الدین

یوم یا اسم برای وقت معین است، به طوری که از آغاز طلوع فجر تا غروب خورشید را روز گویند و یا اسم برای وقت نامعین است و به معنای ضد تاریکی است. کما اینکه استعمال این واژه برای قیامت به همین معناست.

اگر یوم مضاف الیه داشته باشد مانند روز دفاع، روز تولد، روز وفات، روز شهادت. مراد از یوم زمانی است که آن حادثه در آن زمان اتفاق افتاده است یا می افتد. اینجا نیز مراد روزی است که جزا در آن اتفاق می افتد.

دین مصدر دان یدین به معنای جزاء، حساب، قهر و غلبه، طاعت و زمان آمده است. و برخی مالک یوم الدین را چنین معنا کرده اند: مالک یوم لا ینفع فیہ الا الدین. یعنی روز قیامت را دین خوانند به این مناسبت که در آن روز هیچ کاری جز دین فایده نبخشد.

فرق دین و دین

دین یعنی قرض است چنانچه در قرآن آمده است: بعد وصیة یوصی بها او دین.^۱

اما دین به معنای طاعت و جزاست و در شریعت هم بکار رفته است.

ان الدین عندالله الاسلام.^۲

لا اکراه فی الدین.^۳

در اینجا مراد از دین روز قیامت است.

^۱- بقره، ۲۸۶.

^۲- آل عمران، ۱۹.

^۳- بقره، ۲۵۶.

طبری از ابن مسعود و نیز جمعی دیگر از اصحاب نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مراد از «یوم الدین» روز محاسبه است.
ملک یوم الدین، هو یوم الحساب.^۱

مالک یوم الدین

این آیه وصف چهارم از اوصاف خداوند است و اختصاص حمد به او را معلل می‌کند. آمدن این وصف بعد از عالمین مفهوم این نکته است که تجلی نور رب در قیامت همه چیز را فانی می‌کند. جا دارد، بیان این جمله دلها را لرزان و مضطرب از حوادث قیامت کند، حادثه‌ای که در آن خداوند منان هم حاکم علی الاطلاق است و هم شاهد بر تمام امور گذشته.

در توضیح این چهار وصف می‌توان گفت: (رب العالمین حمد را واجب می‌گرداند، و وصف دوم و سوم (الرحمن الرحیم، صفات اختیاری او را بیان می‌سازد و حمد را در برابر صفات اختیاری او قرار می‌دهد چه اینکه صفات غیر اختیاری چه بسا بنده را مجبور به ستایش نکند. و وصف چهارم (مالک یوم الدین وعده و وعید است به حمد کنندگان و ناشکران. نیز می‌توان گفت: هر عملی را می‌توان به دو بخش کلی تجزیه کرد:

بخش اول: نفس عمل و اراده و نیتی که صاحب عمل را به آن سوکشانده و در نهایت امر، او را وادار کرده که عمل را انجام دهد و او عمل را محقق کرده است.

^۱ - جامع البیان، ج ۱، ص ۱۰۲.

بخش دوم: اثر عمل در روح و روان او که موجب مثبت یا عقوبت او شود، این بخش که از اراده‌ی بشری خارج است طبعاً مخفی خواهد ماند و روز بروز آن یوم الدین است.

ایّاک نعبد و ایّاک نستعین

ایّاک

یکی از محسنات و از جمله صنایع بلاغت (صنعت التفات) است. در این سوره پس از ذکر اوصاف چهارگانه‌ی معبود، اعتراف به لزوم شکر او به جهت داشتن آن اوصاف، بنده لیاقت آن را می‌یابد که مستقیماً با خدا وارد صحبت شود و به او خطاب کند و بگوید: ایّاک نعبد و ایّاک نستعین. واژه ایّاک در اصل مرکب از «ای» تنبیهیه و «ی» نداء است که بعد از ادغام ایّا شده است.

ابو عبید گوید: ایّا در اصل «اویا» بوده که پس از قلب واو و ادغام، ایّا شده است. ایّاک همواره بر فعل مقدم است و تقدم آن حصر را می‌رساند. در بیان وجه تقدیم ایّاک می‌توان گفت که این تقدیم مفید حصر است. یا حصر به این معنا که تنها خدا، قابل پرستش است (خدا تنها خداست و یا به این معناست که بنده غیر از بندگی شأنی ندارد) (بنده تنها بنده است). پس آدمی با این جمله می‌گوید خدایا تو تنها قابل پرستش هستی و من هستم که تو را می‌پرستم و جز پرستش کاری ندارم.

نعبد

عبد یعنی هر موجود با شعور.

ان كل من فى السموات والارض الا اتى الرحمن عبدا.^۱

نیست موجود با شعوری مگر اینکه با عبودیت رحمن خواهد آمد.

عبادت نیز یعنی بندگی توأم با نهایت خضوع و خشوع می باشد، پس عبادت به

معنای خضوع نیست بلکه خضوع لازمه ی بندگی می باشد.

راغب می گوید: عبودیت اظهار ذلت است و عبادت از آن رساتر می باشد چرا که

غایت ذلت می رساند و کسی غیر خدا سزاوار آن نیست، عبادت بر دو قسم است

عبادت اجباری مانند: والله یسجد من فى السموات والارض طوعا و کرها.^۲

والبته سجده هم قسمی از عبادت است.

و عبادت اختیاری مانند: اعبدوا ربکم.^۳

عبد هم بر چهار صنف است:

۱ - بنده انسان

^۱- مریم، ۱۳.

^۲- رعد، ۱۵.

^۳- بقره، ۲۱.

عبدا مملوكا لا يقدر على شىء. ^۱

۲ - بنده ايجاد شده خدا

ان كل من فى السموات والارض الا اتى الرحمن عبدا. ^۲

۳ - بنده عبادت کننده خدا

واذكر عبدنا ايوب انه كان عبدا شكورا. ^۳

عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا و اذا... ^۴

۴ - بنده دنيا، مانند: عبد الدينار.

با اين وصف عبادت با استكبار سازگار نيست ولى چه بسا با شرک سازگار باشد
يعنى عبادت دو نفر بنمايد، اياك شرک را نيز منتفى مى سازد.

سه عامل عبادت

سه عامل مهم عبادت رغبت به ثواب و ترس از عذاب و شکر معبود است که در
روايت حضرت امير عليه السلام به تفصيل آمده است. **إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ
التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبْدِ، وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا
فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.**

گروهى خدا را از روى رغبت و ميل (به بهشت پرستش مى کنند اين عبادت تجار است. و
گروهى او را از روى ترس مى پرستند اين عبادت بردگان است. و گروهى خدا را بخاطر شکر
نعمتها مى پرستند، اين عبادت آزادگان است.

مولانا گفته است:

^۱ - نحل، ۷۵.

^۲ - مريم، ۹۳.

^۳ - اسراء، ۳.

^۴ - قرآن، ۶۳.

ما را نه غم دوزخ است و نه حرص بردار ز رخ پرده که مشتاق لقايم
بهشت

نستعين

عون یعنی معاونت و همراهی و استعانت به معنای طلب این همیاری و همراهی است مانند: استعینوا بالصبر والصلاة.^۱ یعنی از صبر و صلاة کمک بگیرید.

استعانت را می توان به دو وجه کلی تقسیم نمود:

۱ - استعانت به وسیله اطاعت.

۲ - استعانت به ابزار و وسایل مقرر شده از سوی خداوند.

۳ - استعانت مستقل نسبت به ذات اقدس الوهیت.

نیز می توان برای دو مهم استعانت جست، هم برای امور مربوط به دنیا از قبیل معیشت بهتر، رفع مشکلات خود و دیگران. و هم در مورد آخرت و تمام عقبات سرای جاودانی.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بیان جمله دوم آیه فرموده اند:

قال الله تعالى: قولوا: ایاک نستعین، علی طاعتک و عبادتک و علی رفع شرور

اعدائک و رد مکائدهم و المقام علی ما امرت به.^۲

بگوئید از تو یاری می جوئیم بر طاعت و عبادت تو، و نیز دور کردن شر دشمنان و کید آنان و ثبات قدم بر آنچه بدان فرمان داده ای.

^۱- بقره، ۴۵.

^۲- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۵۲؛ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۴۱.

۱- در بیان وجه تکرار «ایاک» می‌توان گفت: عبادت و استعانت چه بسا با هم محقق نشوند، یعنی ممکن است انسانی عبودیت خدا را بپذیرد ولی از غیر او یار بجوید، در این صورت حصر هر دو با تکرار ایاک وجهی لطیف به نظر می‌رسد.

۲- علت تقدم نعبد بر نستعین این است که استعانت از خدا می‌بایست در پی عبادت او محقق شود، و لذا باید نفس را به عبادت و یکتاپرستی زیور داد و سپس در پی کسب معرفت از معبود حقیقی شد و از او استمداد استمرار عبادت و سایر حوائج را نمود. پس در واقع استعانت نتیجه عبادت است.

۳- علت استفاده از ضمیر مع الغیر به این جهت است که پرستش و استعانت از خدا خاص فرد نیست، بلکه اجتماع هم باید عبودیت او را بپذیرند.

نیز می‌توان گفت: حکمت آمدن ضمیر جمع در نعبد و نستعین این است که عبادت و استعانت تنها فردی صورت نگیرد. فردگرایی، تک روی، انزواطلبی در این دین کم رنگ است، این دین اجتماعی است عبادت و استعانت نیز اجتماعی صورت پذیرد.

واركعوا مع الراكعين^۱

^۱- یقره، ۴۳.

اهدنا صراط المستقیم

اهدنا

برای این واژه معانی مختلفی نقل شده است که از جمله آنها:

۱ - تثبتنا: ما را به راه راست هدایت بدار.

۲ - ارشدنا: ما را ارشاد نما.

۳ - بین لنا: راه راست را بر ما آشکار نما.

ممکن است گفته شود آیا طلب هدایت برای آنان که از گمراهی کفر و شرک جدا شده‌اند صحیح است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: هدف اساسی این دعا، تقرب الی الله است و هر درجه‌ای قبل از تقرب محض، گمراهی شمرده می‌شود و به همین خاطر گفته شده است: حسنات الابرار، سیئات المقربین.

پس صراط مستقیم ذومراتب است.

ثانیا: این دعا برای بقاء و پایدار در صراط المستقیم است. و لذا اهدنا الصراط المستقیم، یعنی ما را در راه مستقیم که قرار گرفته‌ام ثابت قدم فرما و امکان لغزش را از ما سلب نما.

انواع هدایت

هدایت به دو شیوه امکان پذیر است: در شیوه اول هادی فقط راه را نشان می‌دهد و اهداء طریق می‌کند و در شیوه دوم هادی هدایت شده را به سر منزل مقصود

می‌رساند و ایصال الی المطلوب می‌نماید.

هدایت را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

۱ - هدایت تکوینی: این بخش از هدایت تمامی مخلوقات الهی را در بر می‌گیرد. همگی مخلوقان خداوند از لحظه‌ای که خلق شده‌اند، سیری تکوینی را پی‌گیری می‌کنند.

۲ - هدایت تشریحی: این نوع هدایت خاص موجودات صاحب عقل است. عقل و حواس باطنی و نیز حواس ظاهری، فرشتگان، انبیاء و معصومین و نیز عالمان و هادیان جامعه هدایتگر انسان به این نوع هدایت هستند.

۳ - هدایت تشریحی خاص: این بخش از هدایت خاص کسانی است که با اختیار خود صراط المستقیم را برگزیده‌اند. این قسم از هدایت را می‌توان هدایت راهبردی نامید. هدف از این هدایت برخلاف قسم سابق که اهداء طریق بوده، ایصال الی المطلوب است.

راغب می‌گوید: هدایت خدا چهار وجه دارد:

۱ - هدایت عام:

ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی.^۱

۲ - هدایت انسان به خاطر دعای پیامبران:

^۱- طه، ۵۰

و جعلنا منهم ائمة يهدون بامرنا.^۱

۳ - توفقی خاص:

و الذين اهدوا زادهم هدى.^۲

ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم.^۳

و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبيلنا.^۴

۴ - هدايت به بهشت در آخرت:

سيهديهم و يصلح بالهم.^۵

الحمد لله الذي هدانا لهذا.^۶

صراط

صراط يعنى راه هموار، صراط نيز به همين معناست.

صراط در اصل «صراط» بوده و به معنى بلعیدن است. علت قلب «سين» به «صاد»

اين است كه حروف «راء» و «طاء» در مخرج و صفات با صاد بيشتر نزديكترند تا

با سين.

فرق صراط و سبيل

هر دو به معنای راه هستند ولی سبیل اعم است از راه بد و خوب و با توجه به متعلق

۱- سجده، ۲۴.

۲- محمد، ۱۷.

۳- يونس، ۹.

۴- عنكبوت، ۶۹.

۵- محمد، ۵.

۶- اعراف، ۴۳.

مفهوم آن واضح می‌شود. مانند سبیل الرشد و سبیل الغی.
علاوه اینکه سبیل قابل جمع لفظی و معنوی است یعنی مفهوم آن این است که امکان
راههای متعدد در عرض هم وجود دارد و به همین خاطر است که لفظ آن هم قابل
جمع به «سُبُل» می‌باشد.
اما صراط تنها یک راه است و لفظا نیز قابل جمع بستن نیست.

صراط المستقیم

بی تردید تمام راهها به خدا منتهی می‌شوند و بشر راهی به سوی غیر خدا ندارد انا
لله و انا الیه راجعون.

برخی از این راهها، انحراف محض است. رفتن در این راهها، انسان را آلوده کرده و
چنین انسانی وقتی به حضور حق می‌رسد مورد پذیرش او قرار نخواهد گرفت. این
راه گمراهانی است که امکان راه یابی آنها از دست رفته است نیز راه کسانی است که
مورد خشم و غضب حق تعالی قرار گرفته‌اند.

اما راههایی که به هدف می‌رسند برخی فاصله‌ای بیشتر با هدف دارند، مشکلات و
معایب بر سر راه آنها بیشتر است، عوامل تهدید کننده در آنها بسیارند و برخی کمتر.
راهی که اساسا هیچ عامل تهدید کننده‌ای آن را تهدید نمی‌کند و نزدیکترین راه
محسوب می‌شود صراط مستقیم است. و بقیه‌ی راهها که خداوند آنها را به خود
نسبت داده است، سبیل^۸ الی الله می‌باشند.

خصوصیات راه مستقیم

- ۱ - راه خداوند و راه همه‌ی فرستادگان اوست. ان ربی علی صراط المستقیم.
- ۲ - نزدیکترین راه و معتدل‌ترین راه و کاملترین راه به خداست. وان اعبدونی هذا صراط المستقیم.
- ۳ - انحصاری نیست و هر کس می‌تواند با حصول شرایط در آن قرار گیرد.
ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه.^۱ لاقعدن لهم صراطک المستقیم.^۲
مراد از راه مستقیم
مستقیم از قوم است و راه مستقیم به راهی اطلاق می‌شود که ثبات و قوام داشته و
انحنا نداشته باشد. در قرآن بارها راه خدا از راه مستقیم تعبیر شده است.
و ان هذا صراطی مستقیما.^۳
ان ربی علی صراط مستقیم.^۴
انسان مستقیم هم به انسانی گفته می‌شود که از آن مسیر خارج نشده باشد این واژه
در قرآن وصف انسان نیز قرار گرفته است مانند:
فاستقم كما امرت.^۵
ان الذین قاموا ربنا الله ثم استقاموا.^۶
وجوهی در بیان صراط مستقیم و تفسیر آن گفته شده است از جمله: دین اسلام،

^۱ - انعام، ۱۵۳.

^۲ - اعراف، ۱۶.

^۳ - انعام، ۱۵۳.

^۴ - هود، ۵۶.

^۵ - هود، ۱۱۲.

^۶ - فصلت، ۳۰؛ احقاف، ۱۳.

قرآن، راه بهشت، طریق وحی، ائمه طاهرين عليهم السلام.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الصراط المستقيم، صراط الانبياء و هم الذين انعم الله عليهم.

همچنين امام صادق عليه السلام فرموده اند: صراط مستقيم راه معرفت الهی است و آن دو راه در دنیا و آخرت است. راه مستقيم دنیا، امام واجب الاطاعه می باشد و صراط آخرت همان صراطی است که بر جهنم نصب شده. پس هر که امام مفترض الطاعه را شناخت از این راه عبور می کند.

حضرت امير عليه السلام از پیامبر مکرم صلى الله عليه وآله نقل فرموده است که: صراط مستقيم يعنى كتاب خدا.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الصراط المستقيم، كتاب الله.^۱

ابن کثير نیز از «اعور» از علی بن ابی طالب عليه السلام از پیامبر نقل نموده که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: قرآن صراط مستقيم و ريسمان محکم الهی است.

القرآن صراط المستقيم و حبل الله المتين.^۲

«نواس بن سمعان انصاری» از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل کرده است که: صراط مستقيم، اسلام است.

ضرب الله مثلاً صراطاً مستقيماً، و الصراط الاسلام.^۳

طبرسی نیز با نقل روایتی، مراد از صراط المستقيم را اینگونه آورده است:

^۱ - ابن کثير، ج ۱، ص ۲۹.

^۲ - ابن کثير، ج ۱، ص ۶۰۶.

^۳ - جامع البيان، ج ۱، ص ۱۱۲.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان الله تعالى منّ علىّ بفاتحة الكتاب الى قوله «اهدنا الصراط المستقيم»، صراط الانبياء و هم الذين انعم الله عليهم.^۱
خدای متعال به سوره حمد بر من منّت گذاشت... اهدنا الصراط المستقيم يعنى راه انبيا و همانان هستند که خدا به آنان نعمت داده است.

ممکن است گفته شود که صراط مستقيم در مقابل صراط مغضوبين و ضالين قرار گرفته است و کما اینکه در اینجا اشخاص مغضوب و ضال مورد نظر است در مستقيم هم باید سالک راه مورد نظر باشد. بر همین اساس است که امام صادق عليه السلام فرموده است: نحن صراط المستقيم.^۲

مرحوم فيض می گوید که در اخبار اهل بيت عليهم السلام وارد شده که مراد به صراط مستقيم، علی بن ابيطالب عليه السلام است و روایت دیگر وارد شده که امام مفترض الطاعة است. پس معنی این می شود که امام حق را به ما بشناس تا متابعت و پیروی او کنیم و به راهی که او رفته است برویم و امر او را اطاعت کنیم و محبت او را به دل گیریم تا در آخرت با او محشور شویم و به سعادت عظمی برسیم. یا ثابت دار ما را بر معرفت و محبت و متابعت امام عليه السلام.

به همین جهت است که در حدیث نبوی آمده است که هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است یعنی بی ایمان.^۳
امام باقر عليه السلام نیز فرموده است:

^۱ - نور الثقلين، ج ۱، ص ۲۰؛ كنز الدقائق، ج ۱، ص ۶۰.

^۲ - نور الثقلين.

^۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴، روایت ۸.

نحن الطريق الواضح والصراف المستقيم الى الله عزوجل^١.

نيز آن حضرت فرموده است:

صراط الذين انعمت عليهم يعنى محمدا و ذريته صلوات الله عليهم^٢.

حسكاني در شواهد التنزيل روايتى از ابن عباس نقل کرده كه:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلى بن ابيطالب عليه السلام: انت طريق الواضح و انت الصراط

المستقيم و انت يعسوب المؤمنين^٣.

تو راه روشن و مسير مستقيم و سرور مؤمنان هستى.

فيض نيز از حضرت پيامبر صلى الله عليه وآله نقل کرده است كه فرمودند:

انا صراط المستقيم الذى امرتكم باتباعه، ثم على من بعدى، ثم ولدى من صلبه ائمة

يهدون الى الحق و به يعدلون^٤.

من صراط مستقيم هستم و در پى من على صراط مستقيم است و سپس اولاد او، پيشوايانى كه

جامعه را به سوى حق هدايت مى كنند.

مؤيد اين قول اين است كه راه مستقيم مورد نظر خداوند بايد الكو داشته باشد. بايد

كسانى باشند كه در اين راه باشند و الا درخواست هدايت به راهى كه مصداق

خارجى ندارد چندان نمى تواند اثر تربيتى داشته باشد.

^١- البرهان.

^٢- نور الثقلين.

^٣- شواهد التنزيل، ج ١، ص ٧٦.

^٤- آصفى، ج ١، ص ٣٥٣.

در این صورت این افراد باید معصوم از خطا و اشتباه باشند، درخواست هدایت به راه کسانی که در طول عمر خود حتی یک گناه از آنها صادر شود عبث است. با این توضیح این آیه در کنار آیه تطهیر^۱ و آیه امامت^۲، عصمت الگوهای دین را مبرهن می‌سازد.

پس به هر حال در توضیح این آیه شریفه می‌توان گفت:

- ۱ - خداوند برای بشر و سایر مخلوقاتش راهی را برای تقرب آنها معین نموده است.
- ۲ - این راه، راه واحدی نیست برخی از این راهها دور و برخی نزدیک هستند.
- ۳ - در مقابل راههای سعادت راه سقوط هم وجود دارد.
- ۴ - راههای مختلف تقرب از نظر دور و نزدیکی بستگی به میزان اخلاص و ایمان افراد دارد.
- ۵ - مراد از سبیل مجموعه راههایی است که به خدا خواهد رسید و لذا قابل جمع است.

۶ - سبیل به اندازه انحرافش از صراط با ضلالت و گمراهی همراه است.

۷ - صراط المستقیم بهترین و نزدیکترین راه برای خالص‌ترین افراد است.

۸ - صراط هرگز تخلف‌پذیر نیست و حتما سالک را به هدف خود می‌رساند.

فمن یرید الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا
حرجا کانما یصعد فی السماء کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون و هذا

^۱- احزاب، ۳۳.

^۲- بقره، ۱۲۴.

صراط ربک مستقیماً.^۱

صراط الذین انعمت علیهم

نعمت یعنی حالت نیک، راغب می گوید: النعمة الحالة الحسنه. مراد از انعمت علیهم با ملاحظه ی آیه ی شریفه ذیل انبیاء، صدیقان، شهدا و صالحان هستند.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.^۲

برخی نیز می گویند مراد اصحاب کهف هستند که البته باید گفت آنان مصداق از مصداق آیه ی شریفه محسوب می شوند.

کنز الدقائق نقل کرده است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: هم شيعئة عليّ الذين انعمت عليهم بولاية علي بن ابي طالب، لم تغضب عليهم و لم يضلوا.^۳
آنان شیعیان علی هستند، کسانی که خداوند نعمت ولایت او را به آنان عطا فرمود، کسانی که مورد خشم قرار نگرفته و گمراه نشده اند.

فراة کوفی^۴ نورالثقلین^۵ و صافی^۶ نیز این خبر را نقل نموده اند.

^۱- انعام، ۱۲۵.

^۲- نساء، ۶۹.

^۳- کنز الدقائق، ج ۱، ص ۶۴.

^۴- ص ۵۱.

^۵- ج ۱، ص ۲۳.

^۶- ج ۱، ص ۸۷.

غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

غیر

بدل از اسم موصول (الذین) است و یا بدل از ضمیر علیهم می‌باشد. در این صورت معنای آیه این است ما را به راه راست هدایت کن راه کسانی که به آنها نعمت داده‌ای، یا ما را به راه راست هدایت کن، نه راه مغضوب شدگان و نه راه ضالین. ممکن است غیر صفت الذین باشد در این صورت معنای آیه این خواهد شد: ما را به راه راست هدایت کن راه کسانی که به آنها نعمت داده‌ای و آنان چنین هستند که مغضوب و ضالین نمی‌باشند.

اشکال شده که غیر نکره است و الذین موصول و از معارف می‌باشد، و نکره نمی‌تواند صفت معرفه باشد. در پاسخ می‌توان گفت اولاً: موصول شبیه به نکره است چون مصداق واضحی را ارائه نمی‌دهد، ثانیاً غیر بین دو ضد (منعمین و مغضوبین قرار گرفته و لذا وجهی از تعریف یافته است.

غیر همانطور که گفته شد بدل یا صفت است به همین دلیل اعراب موصوف را گرفته است و مکسور گشته است.

بنابراین مقتضای غیر این است که منعمین با مغضوبین و ضالین مغایرت دارند، نه اینکه بگوید سه راه وجود دارد. راه منعمین، راه مغضوبین، و راه ضالین. چنین چیزی مقتضای این است که غیر استثناء باشد و غیر در این آیه به معنای استثناء نیست. اگر غیر استثناء می‌بود نمی‌توانست مقابل لا قرار بگیرد و اساساً کاری به نفی و

اثبات نداشت، مثلاً در جاء القوم الا زید گوینده می گویند قوم آمد و زید نیامد. اینجا نفی و اثبات است لذا دو قسم می توان درست کرد، یکی مستثنی و دیگری مستثنی منه، که یکی مثبت و دیگری منفی است. ولی در جاء رجل غیر زید می خواهی بگویی زید با رجل مغایرت دارد مردی آمده ولی او زید نیست، کاری به کار زید نداری که آمده است یا نیامده است. در اینجا نفی و اثبات در کار نیست در آیه نیز که غیر صفت است، نمی توان گفت منعمین در مقابل مغضوبین و ضالین هستند پس سه راه وجود دارد. راه منعمین، مغضوبین، ضالین، بلکه تنها به این معنا است که منعمین با مغضوبین و ضالین مغایرت دارند،

المغضوب علیهم

غضب در لغت به معنی شدت است. راغب می گوید: الغضب ثوران دم القلب ارادة الانتقام. غضب انتشار خون قلب در رگها برای انتقام گیری است.

همان طور که در مبحث حقیقت اوصاف خدا گذشت، مراد از مغضوب در اینجا غضبی که باعث تغییر حال غضبان می گردد نیست چرا که تغییر حال در مورد خداوند محال است. بلکه مراد تنها انتقام می باشد.

مصادیق مغضوب علیهم

۱ - یهود، که به خاطر عناد و لجاجت و تحریف کتاب و دروغگویی و تکذیب پیامبر خاتم، خداوند بر آنها غضب نمود.

آیه ۶۰ سوره مائده همین تعبیر را تأیید می کند. در این آیه از یهود به مغضوب یاد

شده است.

گفته شده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وادی القری با یهود و نصاری می جنگید، یکی از اصحاب اشاره به شخصی یهودی کرد و عرض نمود ایشان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: غضب شدگان، پس اشاره به شخصی نصاری کرد و گفت: اینان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: گمراه شدگان. روایات زیادی نیز بر تأیید این تفسیر وارد شده است.

البته ممکن است گفته شود بیان مصادیق مورد بحث برای مغضوبین و ضالین به خاطر وضعیت زمانه در عصر نزول سوره بوده است، در آن عصر بعد از وقایع خیبر و وادی القری چنین روایاتی نقل شده است.

آنچه در قرآن آمده مطلق مغضوبین و ضالین می باشد.

۲ - مراد جهودان هستند و این مطابق نظر ابن عباس و عبدالله بن مسعود است. آیه ۱۰۶ سوره نحل مؤید این نکته است.

۳ - مراد دسته خاصی نیست و بلکه مراد معنای آن است و آنچه گفته شد تنها مصادیق مغضوب علیهم می باشند.

برخی مصادیق مغضوبین

قاتل مؤمن،^۱ قوم یهود که مسخ شدند،^۲ مایوس شدگان از آخرت،^۳ قاتلان انبیاء گذشته و نافرمانان از آنان،^۴ حسادتی که مانع ایمان شود،^۱ بت پرستان،^۲ اعراض

^۱ - بقره، ۹۳؛ نساء، ۹۳.

^۲ - مائده، ۶۰.

^۳ - ممتحنه، ۱۳.

^۴ - بقره، ۶۱؛ آل عمران، ۱۱۲.

کندگان از جهاد،^۳ کافر و مرتد،^۴ دروغگو،^۵ مجادله کننده در حق،^۶ مسرفان در خوردن و آشامیدن.^۷

و لا الضالین

ضل یعنی عدول از منهج مستقیم به عمد یا سهو. این واژه متضاد هدایت است. فمن اهتدی فانما یهدی نفسه و من ضلّ فانما یضلّ علیها.^۸ ضالّ به معنای هلاک شده است.

مراد از ضالین

- ۱ - مسیحیان که بواسطه ی افراط در حق حضرت عیسی علیه السلام گمراه گشتند. این مفهوم با استفاده از آیه ۷۷ مائده بدست می آید.
- ۲ - مراد معنای ضالین است و مسیحیان و غیر آنها مصادیقی برای این قوم شمرده می شوند.

برخی مصادیق ضالین

آنانکه ایمان را تبدیل به کفر کرده اند،^۹ کسانی که از خدا و پیامبرش نافرمانی

۱- بقره، ۹۰.
۲- اعراف، ۱۵۲.
۳- انفال، ۱۶.
۴- نحل، ۱۰۶.
۵- نور، ۹.
۶- شوری، ۱۶.
۷- طه، ۸۱.
۸- یونس، ۱۰۸.
۹- آل عمران، ۹۰.

می‌کنند،^۱ کسانی که آخرت را تکذیب کردند،^۲ کسانی که از رحمت خدا مأیوس هستند،^۳ کسانی که به فقرا انفاق نمی‌کنند،^۴ تمسخر کنندگان به مؤمنین در دنیا،^۵ جاهلیت عرب،^۶ غیر مشمولین هدایت خدا،^۷ بت پرستان.^۸

۱- احزاب، ۳۶.

۲- واقعه، ۵۱؛ مؤمنون، ۱۰۶.

۳- حجر، ۵۶.

۴- قلم، ۲۶.

۵- مطفقین، ۳۲.

۶- بقره، ۱۹۸.

۷- انعام، ۷۷.

۸- شعرا، ۸۶.

فلق

مکی یا مدنی

این سوره را اکثر اندیشمندان از سوره‌های مدنی دانسته‌اند و البته برخی آن را مکی شمرده‌اند.

تعداد آیات

بدون احتساب بسمله پنج آیه دارد.

فضیلت قرائت

در فضیلت این دو سوره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

أُنزِلَتْ عَلَيَّ آيَاتٌ لَمْ يُنَزَلْ مِثْلُهُنَّ، الْمَعْوَذَتَانِ.^۱

آیاتی بر من نازل شد، که مثل آنها نازل نشده است و آنها عبارتند از: معوذتان.

همچنین حضرت به یکی از اصحابش به نام «عقبه» می‌فرماید: آیا می‌خواهی دو سوره را به تو تعلیم دهم که افضل قرآن می‌باشند. عقبه می‌گوید: گفتم: بلی و حضرت به من دو سوره معوذتین را یاد داد و خود در نماز صبحش آنها را قرائت

^۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۷۱۶.

کرد و به من فرمود: در هر حال هنگام قیام و خواب آن دو را بخوان.^۱

نیز روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همواره حسن و حسین علیهما السلام را به این دو سوره تعویذ می فرمودند.^۲

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که مصروعی را مشاهده کرد حضرت ظرف آبی طلب نمود و حمد و معوذتین را بر آن خواند و در آن فوت کرد سپس فرمود آب را بر سرو صورتش بریزند. مصروع شفا یافت و حضرت فرمود: دیگر دچار نمی شود.^۳

امام صادق علیه السلام فرموده است: هر کس در نماز وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند خدا به او می فرماید: ای بنده خدا بشارت باد تو را که خدا وتر تو را پذیرفت. من اوتر بالمعوذتین و قل هو الله احد، قیل له: یا عبدالله ابشر فقد قبل الله وترک.^۴

سبب نزول

در شأن نزول دوسوره آخر قرآن کریم آمده است:

پیامبر بیمار شد، جبرئیل علیه السلام نازل گشت و این دو سوره را آورد و گفت: مردی یهودی تو را سحر کرده و آن را در فلان چاه انداخته است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را فرستادند و به نقلی زبیر و عمار را نیز با او روانه

^۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۶.

^۲- همان، ص ۷۱۷.

^۳- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۸.

^۴- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۶.

کردند تا اسباب سحر را بیاورند، حضرت از آن چاه ریسمانی که یازده گره داشت خارج ساخت و به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت امیر علیه السلام فرمودند که گره‌ها را باز کند و هر گره که باز می‌کند یک آیه بخواند، حضرت امیر علیه السلام یازده آیه این دو سوره را بر گره‌ها تلاوت می‌کرد و آنها را باز می‌نمود وقتی همه گره‌ها باز شد رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست گویی پای بندی از پایش باز شده باشد.^۱

در تفسیر نورالثقلین آمده است: پیامبر خدا تب گرفت و بیمار شد جبرئیل پیامبر خدا را خبر رساند که لبید بن اعصم یهودی تو را در چاه بنی زریق سحر کرده است. پیامبر حضرت امیر را فرستاد و او طنابی که یازده گره داشت پیدا نمود، چون این دو سوره نازل شد، پیامبر به علی فرمود در نماز وتر آن دو را تلاوت کن، هر آیه‌ای که اومی خواند گره‌ای باز می‌شد و پیامبر بهبودی می‌یافت.^۲

امام صادق علیه السلام فرموده این سبب را چنین بیان کرده است: انه وعك رسول الله نزل عليه جبرئیل بهاتین السورتین فعوده بهما.^۳

اشکال

عده‌ای این شأن نزول را نپذیرفته‌اند و در این که سحر در بدن پیامبر اثر کند تردید نموده‌اند، این دسته مدعای خود را چنین مستدل نموده‌اند که پیامبر معصوم می‌باشد و سحر در پیامبر اثر نمی‌کند. به بیان دیگر پیامبر عصمت دارد و عصمت با سحر که

^۱- تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۶۵.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۸.

^۳- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۶.

لازمه آن زوال عقل است منافات دارد.

البته این تردید چندان محکم نیست، چرا که سحری از پیامبر بدور است که لازمه آن فساد عقل باشد و این طور نیست که هر سحری چنین باشد، چه بسا سحر فقط بر جسم آدمی اثر کند. عصمت نیز به معنای تعالی روحانی معصوم و ارتباط وی با خداست، لذا تأثیر سحر در جسم پیامبر، ضرری به عصمت حضرت نمی‌زند چرا که آن حضرت بارها خود را بشری چون مردم می‌دانست و زندگی جسمانی چون مردم داشت.

اشکال دیگر

نکته دیگری که مطرح شده این است که گفته شده ابن مسعود از اصحاب برجسته پیامبر این دو سوره را صرفاً تعویذ دانسته و جزء قرآن بشمار نیاورده است. وی آن دو را از مصحف خود حذف کرده است.

در پاسخ این شبهه باید گفت: نظر «ابن مسعود» تفسیری شخصی است و هیچ‌کدام از مذاهب اسلامی از شیعه و سنت آن را نپذیرفته‌اند.^۱

^۱- ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۹۴.

اصحاب و تابعان و اندیشمندان بزرگ اسلامی این دو سوره، را جزء قرآن کریم شمرده‌اند و قرائت هر کدام از آنها در نماز بعد از حمد بی‌اشکال دانسته‌اند. محدثان و راویان نیز از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همین را نقل کرده‌اند.

ابوبکر حضرمی گوید: به امام باقر علیه‌السلام گفتم ابن مسعود این دو سوره را از قرآن خودش حذف کرده بود حضرت فرمود: انما فعل ذلک ابن مسعود برأیه و هو من القرآن.^۱

داوود ابن فرقد از جابر مولی بسطام نقل کرده است که به امام صادق نماز مغرب را اقتداء کردیم و آن حضرت معوذتین خواندند و بعد از نماز فرمود: این دو از قرآن محسوب می‌شوند.^۲

سیوطی به نقل از بزاز می‌گوید: هیچکس از اصحاب پیامبر از ابن مسعود تبعیت نکرد و به طریق صحیح از پیامبر رسیده است که حضرت آن دو را در نماز می‌خواند.

بحث ادبی

قل: فعل امر، فاعل مستتر اصل آن أُقُولُ بوده که ضمه بر واو ثقیل و به قبل منتقل شده و چون قاف متحرک شده نیازی به همزه امر نبوده و حذف شده است.
اعوذ: فعل مضارع، فعل و فاعل.

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۷.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۶.

برب: جار و مجرور متعلق به اعوذ.

فلق: مضاف الیه، فلَق یعنی صبح، شکافتن، چاهی در جهنم، وادی در جهنم.

من شر: جار و مجرور متعلق به اعوذ.

ما: موصوله به معنای الّذی و مجرور به اضافه.

خلق: فعل ماضی فاعل مستتر.

و من شر: واو عاطفه، من شر جار و مجرور.

غاسق: مجرور به اضافه.

اذا وقب: اذا زمانیه، وقب مصدر وَقَبَ يَقِبُ.

و من شر: واو عاطفه من شر جار و مجرور.

النفاثات: مجرور به اضافه، جمع نفاثه.

فی العقد: جار و مجرور.

و من شر: واو عاطفه من شر جار و مجرور.

حاسد: حاسد اسم فاعل و مجرور به اضافه.

اذا حسد: اذا زمانیه، حسد فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر.

مفهوم کلی

این سوره و نیز سوره الناس حاوی تعلیماتی کلی به پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مسلمین است و ضمن تذکر به وجود دشمن واقعی انسان یعنی ابلیس و دستیارانش، او را به توان تصرف آنها در نظام هستی باخبر می سازد. در این دوسوره ضمن بیان قطعی

بودن شرور و آفات ابلیس و همه شیاطین جنی و انسی، این مطلب به صراحت مطرح می‌شود که تنها راه رهایی از این وسوسه‌ها پناه بردن به خداوندی است که پروردگار تمام خلایق، و مسلط بر همه و مبدأ و منتهای هستی می‌باشد. پس نه آن راهی درست است که برخی پیموده و شیطان را مولای خود قرار می‌دهند تا از گزند او در امان بمانند و نه راه برخی دیگر که به ابلیس ناسزا می‌گویند در حالی که خود سزاوار ملامت هستند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ وَ تَعَوِّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ.^۱

شیطان را ناسزا نگویند بلکه از شرش به خداوند پناه ببرید.

و اما تفسیر اجمالی این دو سوره بعد از بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۲

^۱- صحیح جامع، ۷۱۹۵.

^۲- تفسیر این بخش از سوره در ابتدای جزوه و در تفسیر سوره حمد گذشت.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ

قل، امر به پیامبر و به تبع آن حضرت همه امت است.

راغب در مفردات تعویذ را چنین تعریف کرده است:

العوذ الالْتِجَاءُ إِلَى الْغَيْرِ وَالتَّعَلُّقُ بِهِ.

تعویذ یعنی پناه بردن به غیر و وابسته شدن به آن.

فلق یعنی شکاف وسیع مثلاً در فلق رأسه بالسيف یعنی شکافی بزرگ با شمشیر در سرش ایجاد کرد.

نیز فلق یعنی تکه شدن چیزی و کنده شدن بخشی از آن مثل: ان الله فالق الحب والنوى.^۱

خداوند شکافنده دانه و هسته است.

فلق در اینجا نیز به معنی صبح است که بخشی از شبانه روز می‌باشد، به معنای نهر، سخنی که بوسیله آن موسی دریا را شکافت، و یا آفرینش موجودات نیز می‌تواند باشد. چرا که با خلق هر موجود، نور حیات آشکار می‌گردد.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است، فلق در مقابل سجین است. سجین چاه مفتوح و فلق چاه پوشیده در جهنم است.^۲

عقبه ابن عامر از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که حضرت فرمود: فلق دری

^۱- انعام، ۹۵.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۰.

از درهای جهنم است که چون باز شود جهنم شعله گیرد.

فلق باب فی النار اذا فتح سرعت جهنم.^۱

از امام صادق علیه السلام پرسیدند فلق چیست؟ فرمود: بخشی از آتش است که هفتاد هزار خانه دارد در هر خانه‌ای هفتاد هزار اتاق است در هر اتاقی هفتاد هزار مار و عقرب و در شکم هر کدام هفتاد هزار قسم از زهر، و بناچار اهل آتش باید از آن بگذرند.^۲

نیز آمده است فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن به خدا پناه می‌برند.

ممکن است مراد از فلِق موالید باشد که از اصلاب انسانها خارج می‌شوند. با توجه به آنچه گفته شد معنای آیه این است که: با استعانت از نام خدائی که بخشش و رحمت گسترده کار مداوم وی است، بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم صبح که گریبان سیاهی شب را می‌شکافد، یا بگو پناه می‌برم به پروردگار تمام هستی که از عدم یا به حیات گذاشته‌اند و یا بگو پناه می‌برم به خداوند از فلِق که چاهی است در جهنم و شعله جهنم از آنجاست و یا دری است از درهای جهنم که وقتی گشوده شود جهنم شعله‌ور می‌شود.

^۱- المیزان، ج ۲۰، ص ۳۹۴.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۰.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

شرّ به چیزی اطلاق می‌شود که همه از آن فرار کنند بر خلاف خیر یعنی چیزی که به آن رغبت ورزند.

پناه من به خدا از شر هر آن چیزی است که آفریده شده است چه از جنس انسیان و یا جنیان و یا هر مخلوق دیگری، مخلوقاتی که مسیر شرّ را پیموده‌اند و آفت سایر خلائق می‌گردند.

وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ

غسق یعنی پر شدن و در اینجا یعنی پر شدن شب از تاریکی، نیمه شب، پس غسق اللیل یعنی شدت شب و شدت تاریکی. لذا غسق به شب ظلمانی اطلاق می‌شود.

البته برخی آن را به معنای آغاز شب دانسته‌اند.^۱

مفردات می‌گوید: من شر غاسق یعنی چیزی در شب می‌آید (فرد مهاجم). پس مراد از آن در اینجا شب است چون در شب درندگان از مکان خود خارج و هجوم می‌آورند.

نیز گفته‌اند مراد از غسق ماه در حال کسوف و تاریکی است.

غساق در آیه الا حمیما و غساقا^۲ به قطراتی اطلاق می‌شود که از پوست جهنمیان

^۱- ر. ك. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۹۲.

^۲- نباء، ۲۵.

می چکد. چون این چرک به جهت عذاب خارج می شود.
ابوهریره از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است که: غاسق ستاره است و آن همان
ثریاست.

النجم هو الغاسق و هو الثریا.^۱

طلوع ستاره ثریا نشانه آمدن ظلمت شب است. در روایت دیگری حضرت نگاهی به
ماه نمود و فرمود غاسق همین است و به عایشه فرمود:

استعیدی بالله من شر هذا، فان هذا الغاسق اذا وقب.^۲

از شر این به خدا پناه ببر، این همان ظلمتی است که همه جا را فراگیرد.

وقب یعنی حفره، وَقَبَ یعنی داخل شد در حفره، با این وصف معنای آیه این است
مهاجمی که نیمه شب می آید و در گودال فرو می رود، طبعا برای انجام مقاصد پست
خود در گودال غایب می شود.

معنای آیه با این وصف عبارت خواهد بود از: پناه می برم به خدا از شر ظلمت شب
که موجود شر را در رسیدن به اهدافش یاری می رساند، چه این که شرور و آفات در
سیاهی شب پوشیده و مخفی می گردند و توان آفرینش شرور زیادتری می یابند.

^۱- در المنثور، ج ۶، ص ۴۱۸.

^۲- جامع البیان، ج ۳۰، ص ۴۵۹.

وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ

نفث یعنی دور ریختن مقدار کمی از آب دهان که با دمیدن امکان می‌یابد. تفل به معنای دور ریختن آب زیاد (تف کردن مثلاً در مورد عقرب گفته می‌شود: العقرب تنفث السم، عقرب سم خود را تزریق کرد).

نفثات، جمع مؤنث و مفرد آن نفاثه است، یعنی زنانی که با آب دهان خود در گره‌ها می‌دمند. یا زنانی که دیگران و یا حتی همسران خود را با حرفهای خود وسوسه می‌کنند و از کار خیری باز می‌دارند و به شری وادار می‌کنند.

استفاده از زنان در جاسوسی با ایجاد محبت در دل صاحبان اطلاعات و نیز دستگاههای جاسوسی بدور از معنا و مفهوم آیه شریفه نیست.

سومین چیزی که از آن به خدا پناه می‌بریم، شر زنان جادوگر و یا جادوگرانی است که در گره‌ها می‌دمند و با سحر و افسون موجب تباهی می‌گردند و یا نفوس شریری که گره‌های محکم را با وسوسه‌های خود می‌گشایند.

وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

حسد، یعنی آرزوی زوال نعمت دیگری و لو به زوال نعمت خود. غبطه درخواست نعمتی چون نعمت دیگری برای خود است. به همین جهت است که گفته شده است حسد از منافق و غبطه از مؤمن است.

مجمع البیان می‌گوید: مراد از حاسد، نفس حاسد و عین اوست چه اینکه ممکن است به خودش و یا جسمش ضرر برساند.^۱

برخی گفته‌اند خداوند همه شرور را در آیه جمع کرده و حسد را آخر آنها آورده است و این بدان معناست که حسد پست‌ترین اخلاق است.^۲

آخرین چیزی که در این سوره بایستی از آن به خدا پناه برد، شر حسود است آنگاه که حسد او شعله‌ور شود و یا تمام توان روحانی خود را در چشم خود جمع نماید و چشم زخم زند.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز امام صادق علیه‌السلام قدرت حسد را چنان قوی و مرموز دانسته‌اند که چه بسا بتواند بر مقدرات الهی هم سبقت گیرد و بر آن چیره شود.

قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله : كاد الحسد يسبق القدر.^۳

قال صادق علیه‌السلام : كاد الحسد يغلب القدر.^۴

نیز امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ثلاثة لم ينج منها نبي فمن دونه، التفكر في الوسوسة في الخلق و الطيره و الحسد الا ان المؤمن لا يستعمل حسده.^۵

سه چیز نه پیامبر و نه کمتر از آنها نجات نمی‌یابد، وسوسه در اعتقادات، تفأل بد و حسد، الی مؤمن که حسد خود را عملی نمی‌سازد.

^۱ - مجمع، ذیل آیه.

^۲ - مجمع، ذیل آیه.

^۳ - نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۲.

^۴ - همان.

^۵ - نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۴.

سه موضوع مهم

در این سوره سخن از سه موضوع مهم به میان آمده است که عبارتند از: تعویذ و توکل، سحر و چشم زخم و نیز حسد. به‌حول و عنایت خدا این سه موضوع را به تفصیل پی‌گیری خواهیم کرد.

الناس

مکی یا مدنی

همانند سوره فلق این سوره از سوره‌های مدنی است و البته برخی آن را مکی شمرده‌اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف

بدون احتساب بسمله شش آیه دارد.

بحث ادبی

قل: فعل امر، فاعل انت مستتر.

اعوذ: فعل مضارع، فعل و فاعل.

ربّ: جار و مجرور متعلق به اعوذ.

الناس: مضاف الیه برای ربّ.

ملك الناس: بدل از رب الناس، الناس مجرور به اضافه.

اله الناس: بدل از ملك الناس، الناس مجرور به اضافه.

من شر: من شر جار و مجرور متعلق به اعوذ.

الوسواس: مجرور به اضافه.

الخناس: صفت وسواس.

الذی: موصوف صفت وسواس.

یوسوس: فعل مضارع و ضمیر مستتر فاعل آن، صله الذی.

فی صدور: جار و مجرور متعلق به یوسوس.

الناس: مضاف الیه.

من الجنة: جار و مجرور من بیانیه.

و الناس: واو عاطفه، الناس عطف به الجنه.

و اما تفسیر اجمالی این دو سوره بعد از بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * اِلٰهِ النَّاسِ

قل، امر به پیامبر و به تبع آن حضرت همه امت است.

گفته شده اصل ناس، اناس است که وقتی ال بر آن داخل شده، الف آن حذف شده است، برخی نیز گفته‌اند مقلوب نَسِي است و لذا اصل آن اِنْسِيان بوده است. بعضی دیگر اصل آن را از ماده ناس ینوس دانسته‌اند، در این صورت معنای آن مضطرب شدن خواهد شد.

ناس در اینجا مراد انسانهای برجسته و فاضل است، و این نه در معنای ناس بلکه هر واژه‌ای نهفته است چه اینکه مثلاً وقتی گفته می‌شود دست، مراد دستی است که

^۱- تفسیر این بخش از سوره در ابتدای جزوه و در تفسیر سوره حمد گذشت.

کارهای دست از او صادر شود و لذا دستی که علیل است، دست به آن اطلاق نمی‌شود. مثلاً آمَنُوا کَمَا آمَنَ النَّاسُ یعنی ایمان آور مانند ایمان انسانهای شریف. مَلِک، یعنی تصرف کننده در انسانها، کسی که توان امر و نهی به انسان دارد، سلطان. اِله، به معنای معبود است، و اَلَّهَ یَاَلَّهَ یعنی عَبَدَ یَعْبُدُ.

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم، سلطان مردم، معبود مردم، آن‌که توان رفع و دفع شرور بندگان را داراست، آن‌که تمام خلائق در سایه سلطنت او حرکت و سکون دارند و آن‌که همه خلائق به او رجوع می‌کنند و او جز خدای واحد کسی نیست.

... ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِي تُصْرَفُونَ^۱.

این پروردگار شماسست و سلطنت از آن اوست، معبود واقعی هم اوست، به کجا می‌روید.

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ

وسواس، یعنی صدای زیبای مخفی که به گوش حسی نرسد. خَنَّاس یعنی منقبض شدن، خَنَّاس صیغه مبالغه از خُنُوس یه معنای منقبض شدن آمده‌است. مراد از آن شیاطین است که آنان خود را در برابر آدمی رو می‌کنند و چون انسان در مقابل آنان ایستادگی کرد مخفی می‌گردند تا در وقت مناسب دیگر سر بر آورند. پس خناس یعنی چیزی که خیلی ظاهر و آشکار شود.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

^۱- زمر، ۶.

ما من قلب الا و له اذنان على احد هي ملك مرشد و على الاخرى شيطان نقر هذا بامره و هذا يزجره.^۱

قلبی نیست مگر اینکه دو گوش دارد، در گوشی فرشته‌ای راهنما امری می‌کند و در دیگری شیطانی منع می‌نماید.

پناه من به خدا از شر وسوسه‌انگیزی است که مفسده وسوسه‌اش آشکار است ولی آن را مخفی نموده و در نهایت خفا بدون این‌که دیده شود یا علامتی داشته باشد که بازشناخته شود، آن را وارد جان آدمی می‌کند و سپس آشکار می‌شود و البته هیچ‌گاه از ایجاد وسوسه خسته نمی‌شود.

امر به تعویذ از سوی خدا، دلالت بر این دارد که آنان پر خطر هستند. آنان توان ایجاد ضرر را دارند.

در اینکه از چه به خدا پناه برده می‌شود، سه احتمال ذیل قابل بیان است:

۱ - از شر وسوسه‌ای که از سوی جن و انس ایجاد می‌شود.

۲ - از شر شیطان که صاحب وسوسه است.

۳ - از شر جن و انسی که وسواس خناس دارند.

الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ

صدر یعنی سینه، رب اشرح لی صدري^۲، و لكن تعمی القلوب التي فی الصدور.^۱

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۲۵.

^۲- طه، ۲۵.

به ابتدای هر چیزی هم صدر می گویند مانند: صدر مجلس.
آن که وسوسه اش را بدون این که دیده شود، به عمق جان انسان وارد می کند، و قلب
او را که مرکز اراده و شعور و ادراک اوست درمی نوردد.

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

«من» یا بیان برای وسواس خناس است که وسواس خناس یا از جن است و مراد از
آن ابلیس است چون خداوند او را جن معرفی کرده است، انه كان من الجن ففسق
عن امر ربه. و یا از ناس است. و در این صورت معنای آیه چنین است: پناه من به
خدا از شر وسوسه های شیاطین است، چه این که آنها از جنس جنیان باشند و یا از
انسیان.

و یا «من» بیان برای ناس است و در این صورت معنای، آیه چنین است: پناه من به
خدا از شر وسوسه های شیاطینی است که مأمور فریب جن ها و انسان ها هستند.
در آیه ذیل نیز همین دو احتمال را می توان طرح کرد:

۱- حج، ۴۶.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ...^۱

همین طور دشمنانی از شیاطین جن و انس یا شیاطین مأمور جنیان و انسیان در برابر هر پیامبری قرار دادیم.

مرحوم طبرسی با نقل خبری از ابن عباس تفسیر دوم را تأیید می‌نماید.

انّ ابليس جعل جنده فريقين فبعث فريقا منهم الى الانس و فريقا الى الجن فشياطين الانس و الجن اعداء الرسل و المومنين.^۲

ابلیس سربازانش را دو دسته قرار داده گروهی را به سوی انسان‌ها و برخی را به طرف جنیان گسیل نموده است، پس شیاطین انسی و جنی دشمنان رسولان و مؤمنین هستند.

در پایان طرح آیات این دو سوره، بیان دو نکته لازم به نظر می‌رسد.

نکته اول: در سوره فلق از شرور چهاردسته و از جمله شر همه مخلوقات و شر ظلمت و تاریکی و شر جادوگران و نفسهای شریر، و شر حسود، به یک نام از اسماء خدا پناه می‌بریم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ. ولی در سوره ناس از شر یک دسته وَسَوَاسِ الْخَنَّاسِ به سه نام رب، ملک، اله پناه برده می‌شود. شاید حکمت چنین چیزی اثر بسیار زیاد وسوسه در روح آدمی باشد و این‌که وسوسه ریشه‌ای است که همه شرور مطرح شده در سوره فلق از آن ناشی شده‌اند.

نکته دوم: کلمه ناس در این سوره پنج بار تکرار شده است و ممکن است هربار به معنایی جداگانه باشد، مثلاً مراد از ناس در بِرَبِّ النَّاسِ جنیان باشد و رب با آنان مناسبت دارد چون خدا آنان را تربیت می‌کند، و مراد از آن در مَلِكِ النَّاسِ اطفال

^۱- انعام، ۱۱۲.

^۲- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۴۹.

باشد و ملک که دلالت بر تدبیر و سلطنت می‌کند مناسب این دسته می‌باشد. و مراد از آن در *إِلَهِ النَّاسِ بِالْغَانِ* و مکلفان باشد، و اله که به معنای معبود است با عبادت آنان مناسبت دارد، و مراد از آن در *فِي صُدُورِ النَّاسِ* علما و دانشمندان باشد که شیاطین در قلوب آنان وسوسه می‌کنند و مراد از آن در *مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ طَالِحَانَ* هستند که خود اسبابی برای وسوسه می‌باشند.^۱

سه موضوع مهم دیگر

در این سوره همانند سوره فلق از سه موضوع مهم دیگر یاد شده است که عبارتند از: وسواس، وسوسه و ابلیس.

به‌حوال و عنایت خدا این سه موضوع را نیز به تفصیل پی‌گیری خواهیم کرد.

^۱- ر.ك: تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۹۷.

توحید

اسامی سوره

این سوره توحید نامیده شده چون خبری جز توحید در آن نیست، اخلاص نیز نامیده شده چرا که هر کس اعتقادا و اقرارا به این سوره ایمان آورده باشد مؤمن مخلص است و یا به این جهت است که هر کس به جهت تعظیم شأن الهی این سوره را بخواند خدا او را از آتش جهنم خلاص می‌گرداند. این سوره به سوره صمد به خاطر واژه صمد نیز نامیده شده است همچنین به این جهت که این سوره معرف خداست، نسبة الرب نامیده شده است.

این سوره در ضمن سه سوره دیگر (کافرون - معوذتین از سوره‌های قلاقل محسوب می‌شود.

مکی یا مدنی

برخی این سوره را مکی و عده‌ای مدنی دانسته‌اند.

تعداد آیات، کلمات و حروف

این سوره بدون احتساب بسمله چهار آیه است ولی اهل مکه و شام لم یلد را یک آیه دانسته و مجموعاً سوره را پنج آیه شمرده‌اند.

سبب نزول

مشرکین به رسول خدا گفتند: پیامبر خودت را معرفی نما. در برخی روایات آمده است: یهودیان نزد حضرت آمدند و چنین پرسیدند. این آیه در بیان معرفی خداوند نازل شد.^۱

بحث ادبی

قل: فعل امر فعل فاعل، در تمام موارد از این دست باید ندا و منادا در تقدیر گرفته شود مثلاً در اینجا باید چنین گفت: قل یا محمد هو الله احد.

هو: مرفوع و مبتداء، مرجع ضمیر در سؤال سوال کنندگان است که گفته‌اند اخبرنی عن الله.

الله: اسم و خبر.

احد: بدل از الله، اصل احد، وَحَدٌّ یعنی واحد بوده است و واو به الف تبدیل شده است.

الله الصمد: مبتدأ و خبر، صمد سیدی که مردم به او نیازمند شوند و مضمود و مقصود مردم واقع شود.

لم یلد: یلد، یُولَدُ بوده که به خاطر لم جزم، مجزوم به سکون دال گشته، واو نیز به خاطر اینکه قبل آن حرف «یا» بعد آن کسره است حذف شده است.

و لم یولد: واو عاطفه، لم حرف جزم و یولد در اصل یُولَدُ بوده است. و باز به سکون

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۶.

دال مجزم شده است.

و لم یکن: واو عاطفه لم حرف جزم، یکن، یَکُونُ بوده که ضمه بر واو ثقیل به کاف منتقل شده و واو در التقاء ساکنین با (نُ حذف شده است).

له: جار و مجرور متعلق به یکن.

کفوا: خبر کان. در کفوا پنج وجه جایز است که عبارتند از: کُفُوا، کُفَاءٌ، کُفُوٌ، کُفُوٌ، کُفَاءٌ، هر پنج صیغه به معنای مثل و عدل است.

احدٌ: اسم کان، در واقع چنین بوده لم یکن له احدٌ کفوا. یعنی نیست برای خدا احدی شبیه او، لم یکن لله احدٌ شبیهها.

فضیلت قرائت

روایات بسیاری در فضیلت این سوره وارد شده است.

ابودرداء از پیامبر نقل کرده است که آن حضرت فرمود: آیا عاجز هستید از اینکه هر شب ثلث قرآن را قرائت کنید. اصحاب گفتند: چه کسی توان آن را دارد؟ هر شب توحید را بخوانید.^۱

امام صادق علیه السلام فرموده است کسی که در پنج نماز یومیه یک بار توحید نخواند به او گفته شود ای بنده خدا از نماز گزاران نیستی.^۲

ابی بن کعب می گوید: من قرأها فکانما قرأ ثلث القرآن.^۳

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۵.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۹۹.

^۳- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۹۹.

انس بن مالک می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از یکی از اصحابش پرسید آیا ازدواج کرده‌ای، پاسخ داد نه چیزی ندارم که ازدواج کنم. حضرت فرمود: آیا قل هو الله احد نداری؟ گفت دارم، فرمود: آن ربع قرآن است. آیا قل یا ایها الکافرون نداری؟ گفت دارم، فرمود: آن ربع قرآن است، آیا اذا زلزلت الارض نداری، گفت دارم. فرمود آن ربع قرآن است، سپس سه بار فرمود: ازدواج کن ازدواج کن ازدواج کن.^۱

نیز وارد شده است که سوره کافرون و توحید مقشقتان هستند. تقشش یعنی سالم شدن بیمار از مریضی. کانه این دو سوره آدمی را از شرک و نفاق مصون می نمایند.^۲ امام صادق علیه السلام فرموده اند:

من مضت له جمعة و لم یقرأ فیها بقل هو الله احد ثم مات علی دین ابی لهب.^۳ کسی که هفته‌ای بر او بگذرد و سوره توحید نخوانده باشد و بمیرد بر دین ابو لهب مرده است. در روایت دیگری امام صادق علیه السلام سه روز نخواندن توحید را فاصله کفر و ایمان دانسته است.

من مضت به ثلاثة ایام لم یقرأ فیها قل هو الله احد فقد خزل و نزع ربة الايمان من عنقه، فان مات فی هذه الثلاثة ایام کان کافراً بالله العظیم.^۴ حضرت امیر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که: هر کس هنگام به بستر رفتن صد بار توحید بخواند، خدا گناه پنجاه سال او را می آمرزد.

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۹۹.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۹۹.

^۳- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۰.

^۴- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۱.

من قرأ قل هو الله احد مئة مره حين يأخذ مضجعه غفرالله له ذنوب خمسين سنة.^۱
امام صادق عليه السلام خواندن يازده بار آن را هنگام خواب موجب مصونيت شخص
می شمارد.^۲

حضرت امير عليه السلام فرموده است كه: من قرأ قل هو الله احد حين يأخذ مضجعه
وكل الله له به خمسين الف ملك يحرسونه ليلته.^۳

هر كس هنگام به بستر رفتن يك بار توحيد بخواند، خدا پنجاه هزار فرشته مأمور حفاظت از
وی در آن شب می نماید.

ابوبصير می گوید: از دندان درد در شب نزد امام عليه السلام شكوه كردم، حضرت فرمود:
وقتی درد گرفت دست بر آن بگذار و سوره حمد و قل هو الله احد را بخوان و نیز
بخوان: و ترى الجبال جامدة و هي تمر مر السحاب صنع الله الذي اتقن كل شيء
انه خبير بما يفعلون.^۴

درد ساكن می شود و باز نمی گردد.^۵

نیز امام باقر عليه السلام فرموده است: من لم تبرئه سورة الحمد و قل هو الله احد لم يبرأ
شيء و كل علة تبرئها هاتين السورتين.^۶

هر بیماری كه حمد و توحيد شفایش ندهد شفا دهنده ای ندارد. این دو هر بلایی را دور
می کنند.

^۱- نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۰۰.

^۲- نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۰۱.

^۳- نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۰۲.

^۴- نمل، ۸۸.

^۵- نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۱۵.

^۶- نور الثقلين، ج ۵، ص ۷۰۵.

حضرت امیر نیز فرموده است: نسبة الله عز و جل قل هو الله احد.^۱

قل هو الله احد معرفی نامه خداست.

امام باقر علیه السلام فرموده است: کسی که معوذتین و توحید را در در نماز وتر بخواند

خدا به او می گوید: بشارت که خدا وتر تو را قبول کرد.^۲

آمده است که پیامبر گروهی را به جنگ اعزام کرد و علی علیه السلام را فرمانده آنها

نمود چون بازگشتند حضرت جویای کار آنها شد، همه گفتند همه چیز به خیر

گذشت مگر اینکه علی در نماز فقط توحید می خواند.

حضرت فرمود: یا علی چرا چنین کردی؟ علی فرمود: به خاطر علاقه ام به قل هو

الله احد.

حضرت فرمود: خدا تو را به خاطر محبت به قل هو الله احد دوست داشت.^۳

ابوبصیر نیز از امام صادق علیه السلام آورده است:

من قرأ قل هو الله احد مرة واحدة فکانما قرأ ثلث القرآن و ثلث التوراه و ثلث

الانجیل و ثلث الزبور.^۴

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است کسی که در قبرستان یازده بار توحید بخواند

و ثواب آن را هدیه اموات کند، خدا به تعداد اموات به او پاداش عطا می کند.^۵

در باب شیوه قرائت این سوره امام صادق علیه السلام فرموده است خواندن توحید به

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۶.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۹۹.

^۳- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۱.

^۴- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۱.

^۵- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۲.

یک نفس ناپسند است.^۱

از امام صادق علیه السلام سؤال شد توحید را چگونه بخوانیم حضرت فرمود همانطور که مردم می خوانند و سپس اضافه کرد: کذالک الله ربی، کذالک الله ربی، کذالک الله ربی.^۲

بسم الله الرحمن الرحيم^۳

قل هو الله احد

قل، امر به پیامبر و به تبع آن حضرت همه امت است که خدا را چنین بشناسند و بدانند الله یکی است، و همانندی ندارد. یکی است در الوهیت، یکی است در اوصاف، یکی است در احسان (بقیه کار آنها برای جلب منفعت و دفع ضرر است).
حضرت امیر علیه السلام می فرماید شبی قبل از جنگ بدر حضرت خضر را در خواب دیدم گفتم چیزی به من یاد بده که بر دشمنان چیره شوم، گفت بگو: یا هو یا من لا هو الا هو. صبح که شد خواب را برای پیامبر تعریف کردم فرمود: اسم اعظم را فرا

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۲.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۰۰.

^۳- تفسیر این بخش از سوره در ابتدای جزوه و در تفسیر سوره حمد گذشت.

گرفتی. این ذکر روز بدر بر زبانم بود.^۱

بحث مفصلی در مورد الله و جامد و اشتقاق و نیز مفهوم آن گذشت، در اینجا به ذکر این روایت از امام باقر علیه السلام بسنده می شود، حضرت فرموده اند: الله معناه المعبود

الذی آله الخلق عن ادراک ماهیته و الاحاطة بکیفیتة.^۲

الله معبودی است که خلق از درک ماهیت و کیفیت آن متحیر هستند.

احد و واحد: احد ذاتی است که ذهنها و خارجا قبول کثرت نمی کند و لذا قابل شماره نیست.

در پاسخ این سؤال که چرا احد آمده و واحد نیامده است، می توان گفت: واحد در محاسبه می آید و تقسیم می پذیرد و دنباله دارد. ولی احد چنین نیست، احد نه ذاتا و نه صفتا تقسیم نمی پذیرد و دو ندارد. نیز احد تمام جنس را در برگرفته ولی واحد چنین نیست. مثلاً اگر گفته شود واحدی قدرت مقابله با فلانی ندارد (فلان لا یقابله واحد)، یعنی دو نفر چه بسا بتوانند حریف او شوند، ولی اگر گفته شود احدی قدرت مقابله ندارد، دو نفر و غیر آن هم نفی شده است.

الله الصمد

صمد یعنی نهایت سیادت، دائم ازلی،

الذی لا جوف له و لا یاکل و لا یشرب و لاینام، التانم بنفسه الغنی عن غیره

^۱ - مجمع، ذیل سوره.

^۲ - مجمع، ذیل سوره توحید.

المتعالی عن الكون و الفساد والذی یوصف بالنظائر بالتغایر.

مقائیس اللغه برای صمد دو ریشه معین کرده است، ابن فارس می گوید صمد یا از قصد است و الله الصمد یعنی کسی که مردم او را قصد می کنند. و یا به معنای صلابت است.

امام باقر علیه السلام در معنای الصمد فرموده است: ا دال بر امنیت، ل دال بر الوهیت، ص دلیل علی صدق و راستی سخنش، م دلیل بر مالکیتش و د دلیل بر دوام و پایداری وی می نماید.^۱

صمد در روایات چنین تفسیر شده است:

۱ - قال الباقر علیه السلام: المتعالی عن الكون و الفساد، السید المطاع الذی لیس فوقه آمر و ناه.^۲

صمد یعنی مبرا از تغییر و آقای اطاعت شونده‌ای که بالاتر از آن امر کننده و نهی کننده‌ای وجود ندارد.

۲ - قال زین العباد علیه السلام: الصمد الذی لا شریک له و لا یؤده حفظه شی و لا یعزب عنه شی.

صمد یعنی کسی که شریک نداشته و حفظ چیزی بر او مشکل نبوده و چیزی از او مخفی نمی ماند.

نیز حضرت امام سجاد فرموده است: الصمد الذی اذا اراد شیئا قال له کن فیکون.

صمد یعنی کسی که اراده کاری کند محقق شود.

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۲.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۱.

۳ - قال ابا الحسن عليه السلام: الصمد الذي لا جوف له.^۱

صمد کسی است که درون تاریک ندارد.

لم يلد و لم يولد

چیزی از او خارج نمی‌شود، چه از اشیاء کشفیه مانند انسان از انسان، گیاه از زمین، آب از سرچشمه، میوه از درخت و چه لطیف مانند نفس، دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بوئیدن از بینی، سخن از زبان.

یعنی خدا حالات مختلفه مانند خواب و بیداری، غصه و خوشحالی، خنده و گریه، گرسنگی و سیری ندارد.

امام سجاد علیه السلام فرموده است: از جدم رسول خدا شنیدم: الله الصمد الذي لا من

شی و لا فی شی و لا علی شی، مبدع الاشیاء و خالقها، منشیء الاشیاء بقدرته.^۲

قال صادق علیه السلام: لم يلد فيورث و لم يولد فيشارك.^۳

امام صادق علیه السلام در بیان حدیث معراجیه فرموده است خداوند به پیامبرش فرمود:

اقرأ قل هو الله احد كما انزلت فانها نسبتی و نعتی.^۴

قل هو الله احد را چنانچه نازل شده بخوان که شناسنامه وصف من است.

^۱- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۳.

^۲- نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۴.

^۳- نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۹۹ تا ۷۱۵.

^۴- المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: الاحد لا بتأویل عدد.^۱

ولم یکن له کفوا احد

از حضرت امیر علیه السلام تفسیر این سوره سؤال شد حضرت فرمود: قل هو الله احد بلا تأویل عدد، الصمد بلا تبعیض بدد، لم یلد فیکون موروثا هالکا، و لم یولد فیکون الها شارکا و لم یکن له من خلقه کفوا احدا.^۲

احد نه اینکه مثل اعداد شماره شود، صمد نه اینکه مثل داشته باشد، فرزندی نمی‌زاید تا هلاک شود و ارث برای او گذارد و نمی‌زاید تا زاده شده شریک او گردد و همتائی بین مخلوقانش ندارد.

دو موضوع مهم دیگر

در این سوره همانند سوره فلق و ناس از دو موضوع مهم دیگر باید یاد شود که عبارتند از: اخلاص و توحید.

به حول و عنایت خدا این دو موضوع را نیز به تفصیل پی‌گیری خواهیم کرد.

^۱- نهج البلاغه.

^۲- نورالقلین، ج ۵، ص ۷۱۵.

توکل

انسان برای انجام امور شخصی و اجتماعی خود توان کافی ندارد. او می‌بایست به مبدایی غیر متناهی چشم بدوزد و از وی استمداد طلبد. اعتماد به خداوند متعال در کلیه امور جزئی و کلی و پناه بردن به وی، اصطلاحاً توکل نامیده می‌شود. چنین صفتی همانند هر وصف دیگر که موجب قرب الهی شود، از اهمیت خاصی در اخبار و احادیث برخوردار است.

در روایت ذیل، پیامبر مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله از خداوند متعال در شب معراج از برترین اعمال سؤال می‌کند.

يَا رَبُّ أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ اللَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَفْضَلَ عِنْدِي مِنَ التَّوَكُّلِ عَلَيَّ وَالرِّضَا بِمَا قَسَمْتُ.^۱

پروردگارا کدام عمل از اعمال برتر است؟ خداوند فرمود: چیزی نزد من برتر نیست از توکل بر من و رضا به آنچه داده‌ام.

در این روایت، علاوه بر توکل، رضا به آنچه که از ناحیه حق می‌رسد مورد توجه قرار داده شده است.

حضرت امیر علیه‌السلام میزان ایمان را به قدر توکل عنوان فرموده است که هر چه توکل بیشتر باشد ایمان قوی‌تر و هر چه پایین‌تر باشد ایمان ضعیف‌تر است.

أَقْوَى النَّاسِ إِيْمَانًا أَكْثَرُهُمْ تَوَكُّلاً عَلَيَّ اللَّهُ.^۲

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۲۰.

^۲ - غرر الحکم.

در بین مردم ایمان آن کس قوی تر است که توکل بیشتری به خداوند سبحان داشته باشد. علت این ارتباط روشن است، زیرا کسی که ایمان به خدا و رستاخیز آورده است، به خالق یکتا اطمینان نموده، و کسی را غیر او قادر بر انجام کاری نمی بیند، لذا تنها به او متوکل می شود و به او پناه می برد.

با نگاهی به قصص انبیاء گذشته در می یابیم توکل به خداوند متعال در همه شرایط زندگی آنان، به عنوان محوری برای همه آنچه که در آینده حیاتشان در پیش داشته اند مشاهده می شود.

حضرت نوح علیه السلام آنگاه که از ایمان مردم مایوس گشت به مردم فرمود: هر کاری از دست شما بر می آید انجام دهید زیرا که من به خداوند توکل کرده ام.^۱

همین مضمون از حضرت هود علیه السلام وارد شده است.^۲

حضرت شعیب علیه السلام نیز در محاجه با مردم، برای ایمان آوردن آنان به توکل و پناه جستن به خدا اشاره کرد.^۳

توکل چیست؟

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از جبرائیل امین علیه السلام پرسید: توکل به خداوند عز و جل چیست؟ او در جواب گفتند:

دانستن اینکه، مخلوق ضرر و نفعی ندارد، نه می بخشد و نه توان منع از آن را داراست. و نیز از آنچه که نزد مردم است مایوس باشد. اگر چنین شد، بنده برای غیر

^۱ - یونس، ۷۱.

^۲ - هود، ۵۶.

^۳ - هود، ۸۸.

خدا عملی انجام نمی‌دهد، و به غیر او امید نداشته و از غیر او هراسی ندارد و به کسی غیر از خداوند طمع ندارد و این همان توکل است.

معنای توکل و پناه بردن به خدا این است که با عمق جان، نه به لقلقه زبان، این مهم را درک کنیم که احدی غیر از خداوند متعال توان هیچ کاری را ندارد و تنها مصدر و منبعی که قادر مطلق و همیشگی است، خداوند عز و جل است و بس.

زمان توکل

شاید برای اهل تحقیق شبهه‌ای پیش آید و آن اینکه توکل چه بسا موجب سستی و رکود شود، زیرا انسان وقتی کار خود را به خدا واگذار کند و از او یاری بخواهد، به امید خداوند خود خواهد نشست و حرکتی انجام نخواهد داد. و طبعاً چنین حالتی موجب رکود و یا حتی تنزل شده و تاثیر نامطلوب خود را در تمام زمینه‌های فردی و اجتماعی خواهد گذاشت.

در پاسخ به این شبهه باید گفت دایره توکل چنان یله و رها نیست که هر کس در هر شرایطی که خواست به میل خود، از حرکت باز ایستاده و خود را متوکل جلوه دهد. خداوند به انسان قدرت اندیشه و تفکر و عقل و خرد اعطاء فرموده است. او باید بیندیشد، قدرت عاقله خویش را به کار اندازد، اگر به نتیجه نرسید به برادران خویش رجوع کند و با آنها مشورت نماید، یا با خداوند مشورت کرده و از او به وسیله «استخاره» طلب خیر کند، آنگاه که عزم بر عملی نمود، توکل نماید. بلی او باید زانوی شتر را ببندد و توکل کند.

یکی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از حضرت می‌پرسد: آیا رها کنم و توکل نمایم؟

حضرت در پاسخ فرمود: آن را ببند و توکل نما.

قَيِّدْهَا وَتَوَكَّلْ.^۱

ترمذی از محدثین اهل سنت آورده است که کسی به رسول خدا عرض کرد: آیا زانوی شتر را ببندم و توکل کنم یا رها نمایم و توکل کنم؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ببند و توکل کن. أُعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ.^۲

اطمینان به نفس

اعتماد به نفس در مقابل اعتماد به غیر، صفتی ممدوح و پسندیده است، در این صورت معنای این صفت این است که انسان متکی به خود باشد، امورش را به غیر واگذار نکند، توان و قدرت خدادادی را در خود ببیند و از آنها بهره گیرد.

اما اعتماد به نفس در مقابل اعتماد به خداوند متعال، صفت رذیله می باشد، معنای این صفت، عجب و غرور و خودبزرگ بینی است و دقیقاً در مقابل توکل قرار گرفته و متضاد آن است.

حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:

إِيَّاكَ وَالثَّقَّةَ بِنَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَكْبَرِ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ.^۳

از اعتماد بر خودت بپرهیز، که این از بزرگترین دام‌های شیطان است.

و کسی که به خود متکی باشد، بدترین و مغبوض‌ترین خلائق معرفی شده است.

بنابراین هرگونه اعتمادی به غیر خدای تبارک و تعالی ناپسند است. روایت ذیل

^۱ - کنز العمال، ۵۶۹۸.

^۲ - سنن ترمذی، ج ۹، ص ۳۲۰.

^۳ - غرر الحکم.

توکل به غیر خداوند را مذمت می‌کند.

قال الجواد علیه السلام: مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهِ.^۱

کسی که به غیر خداوند اعتماد داشته باشد، خداوند او را به همان واگذار می‌کند.

آثار یاری جستن از خدا

اهمیت زیادی که برای توکل ذکر کردیم بیانگر این مطلب است که می‌بایست این خصیصه، آثار روانی و جسمانی مهمی داشته باشد. اینک برخی از این آثار را به طور خلاصه مطرح می‌نماییم:

۱ - پشتوانه محکم

توکل به خداوند در مشکلات، پشتوانه‌ای محکم بوده و انسان ضعیف را به مبدأ قدرت و توان متصل می‌سازد.

قرآن کریم در مورد آن دسته از منافقین که شب‌ها جلسات سری بر علیه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند و روزها به حضرت می‌گفتند، ما به تو ایمان آورده‌ایم، خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۵۵.

... فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا^۱.

به آنها اعتنا مکن، و به خداوند توکل نما، تا او یار و مدافع تو باشد.

۲ - تقویت روحیه

به دنبال حصول اثر سابق، قلب انسان متوکل تقویت یافته و سختی پیش آمده را در مقابل عظمت خداوند و توان لامتناهی او کوچک می‌شمارد و آماده دریافت فیض حق می‌شود. حضرت امیر علیه‌السلام ریشه قوت قلب را توکل معرفی نموده است.

أَصْلُ قُوَّةِ الْقَلْبِ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ^۲.

ریشه قوت قلب، توکل بر خداوند است.

۳ - تسهیل امور

بسیاری از سختی‌ها و مشکلات به واسطه ضعف روحیه، و ایجاد حالت یأس و پریشانی، حاصل می‌شوند، اما شخص متوکل با داشتن روحیه قوی، در مقابل ناملایمات صبورتر و پایدارتر بوده و همین امر موجب ساده شدن مشکلات بر وی می‌شود. زیرا او مصائب را در مقابل روح قوی خود، ضعیف می‌شمارد و با همین دید، در مقابل آن قرار می‌گیرد.

قال علی علیه‌السلام: مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ هَانَتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِِ الْإِسْبَابُ وَ تَبَوَّأَ الْخَفْضُ وَ الْكِرَامَةُ^۳.

کسی که به خدا توکل کند، سختی‌ها در برابرش آسان شوند و راهکارها هموار گردند و در آسایش و کرامت جای گیرد.

۱ - نساء، ۸۱.

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - پیروزی

اثر چهارم توکل به دنبال آثار سابق، پیروزی و موفقیت متوکل است.

قال الباقر علیه السلام: مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ لَا يُغْلَبُ، وَمَنْ اِعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَا يُهْزَمُ.^۱

کسی که به خداوند توکل کند مغلوب نمی‌شود و آنکه به او چنگ زند شکست نمی‌خورد.

۵ - محو شبهات

شبهه‌ها و وسوسه‌های فکری، عاملی برای پیروزی و موفقیت ابلیس و شیاطین در مقابله آنها با انسان می‌باشد، یکی از آثار مهم توکل، برطرف شدن این شبهات است.

قال علی علیه السلام: مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ اَضَاءَتْ لَهُ الشُّبُهَاتُ.^۲

کسی که به خداوند توکل کند، شبهه‌ها برای وی روشن می‌شود.

۶ - آخرت

توکل در مقابل یاس و ناامیدی حاصل شده از گناهان، برای افزایش امیدواری به غفران و بخشش اثری بسیار مهم دارد.

إِلَهِي إِنْ كَانَ قَلَّ زَادِي فِي الْمَسِيرِ إِلَيْكَ فَلَقَدْ حُسْنُ ظَنِّي بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ، وَإِنْ كَانَ جُرْمِي قَدْ أَخَفَنِي مِنْ عُقُوبَتِكَ فَإِنَّ رَجَائِي قَدْ أَشْعَرَنِي بِالْإِمْنِ مِنْ نَقْمَتِكَ.^۳

خدایا اگر توشه‌ام در مسیر تو کم بوده ولی گمان نیک با توکل به تو داشته‌ام، و اگر گناه مرا از عقوبت تو می‌ترساند، ولی امیدواریم، اطمینان و ایمنی از انتقامت به من داده است.

^۱ - همان.

^۲ - غررالحکم.

^۳ - مناجات خمس عشرة، مناجات پنجم.

سحر

در زمان حضرت سلیمان علیه السلام گروهی در قلمرو وی سحر و جادو می‌کردند، حضرت دستور دادند تمام نوشته‌های آنها گردآوری شود. بعد از وفات حضرت، عده‌ای بر آن نوشته‌ها دست یافتند. و تعلیم سحر رواج مجدد یافت. برخی نیز به پیامبر خدا افتراء بستند و گفتند: سلیمان پیامبر نبوده بلکه توان او بر اساس همین نوشته‌ها بوده است.

کم‌کم این سخن از معتقدات یهود شد تا آن حد که در زمان ظهور اسلام، یهودیان از کلام وحی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله شگفت‌زده شده بودند و با خود می‌گفتند، این پیامبر عجب چیزی می‌گوید، او سلیمان را پیامبر خدا می‌داند! آیه ذیل به رد این عقیده پرداخته است.

وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا، يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بَبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ، فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ^۱.

یهود از آنچه که شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند پیروی نمودند، سلیمان هرگز

^۱ - بقره، ۱۰۲.

سحر نمود و کافر نشد بلکه شیاطین کفر ورزیدند، آنها به مردم سحر تعلیم می‌دادند. یهود از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل شد پیروی کردند، آن دو ملک طریقه سحر را برای فهم روش ابطال آن به مردم یاد می‌دادند و به همه می‌گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید، و سحر نکنید. ولی آنها طریقه جدا نمودن بین زن و شوهر را می‌آموختند، البته هیچگاه بدون فرمان خداوند نمی‌توانند عملی انجام دهند، مردم قسمتی از کلمات فرشتگان را یاد می‌گرفتند که برای آنها مضر بود و البته می‌دانستند هر کس خریدار این گونه متاع باشد، در قیامت بهره‌ای نخواهد داشت. و چه زشت بود آنچه که خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند.

در این آیه به نکات مهمی اشاره شده که عبارتند از:

- ۱ - آموزش سحر، کار شیاطین بوده است *یعلمون الناس السحر* آنها برای ترویج فساد و اختلاف بین مردم به افسون متوسل می‌شدند و آن را در جامعه ترویج می‌دادند.
- ۲ - هر گاه راه دفع ضرری بسته شود خدای متعال حتی با انزال ملائک، به یاری انسانها خواهد شتافت. دو فرشته هاروت و ماروت برای یاری بندگان و ارائه راه بطلان سحر به سوی مردم نازل گشتند.
- ۳ - توان سحر به حدی است که از دوستان صمیمی، دشمنان قسم خورده می‌سازد، و زن و شوهر را از هم جدا می‌نماید، و محبتها را تبدیل به عداوت می‌کند.
- ۴ - اگر تقوا در کنار علم نباشد، علم نیست بلکه جهل و نادانی می‌باشد، علمی نافع است که در دنیا محبت آفرین بوده و از بهره اخروی محروم نماند.
- ۵ - هیچ عملی از هر کس خارج از دایره اذن الهی کارگر نیست و هر چند انسان در انجام اعمال خود مختار است و می‌تواند انجام هرکاری را اراده کند، ولی محقق

شدن آن بی اذن پروردگار میسر نمی‌باشد.

سحر چیست؟

سحر به معنای خدعه و نیرنگ در اظهار قدرت می‌باشد که با استفاده از توان ناشناخته اجسام، حروف و... و با بهره‌گیری از اراده و قدرت بعضی از موجودات نامرئی چون شیاطین و برخی جنیان صورت می‌پذیرد.

گاهی سحر با استفاده از خواص شیمیائی اجسام صورت می‌گیرد. کما اینکه در عهد حضرت موسی علیه‌السلام ساحران موادی در دل ریسمانها و عصاها می‌کردند، در اثر تابش آفتاب مواد شیمیائی فعال شده و در اثر انقباض و انبساط، اجسام را حرکت می‌دادند، نظاره‌گران تصور می‌نمودند که اجسام زنده شده‌اند.

عامل سحر تمرکز اراده برای ایجاد چیزی چون محبت، عداوت، خواب‌کردن، بیمار نمودن، بهبودی دادن، حرکت اشیا، باز و بسته نمودن برای ایجاد ممنوعیت در انجام اعمال ارادی و غریزی می‌باشد.

ساحر، با افعال و حرکات خود، عمل را انجام شده تلقی می‌کند و این قدرت اراده‌وی را به سوی همان هدف سوق می‌دهد.

ساحر

سحر در اسلام حرام و از گناهان کبیره محسوب می‌شود و ساحر کافر می‌باشد. به اخباری در این باره توجه کنید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **ثَلَاثَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، مُدْمِنٌ خَمْرٌ وَ مُدْمِنٌ سِحْرٌ وَ قَاطِعٌ**

رَحِمٌ^۱

سه دسته داخل بهشت نمی‌شوند: معتاد به شراب، ساحر و قاطع رحم. امروزه در برخی از نقاط، بازار سحر و جادوگری رواج نسبی دارد و برخی به طمع رسیدن به دنیا و سایر امیال مربوط به آن و یا ناآشنا و جاهل به حرمت اکید سحر، بر آن دامن می‌زنند و آتش آن را شعله‌ورتر می‌سازند، و به شیوه‌های مختلف فساد و تباهی را در جامعه رواج می‌دهند. از زن و شوهری که یک لحظه فراق را تحمل نمی‌کنند، دشمنان جانی می‌سازند و بین دو نفر از هم بیگانه عشق لیلی و مجنون برقرار می‌نمایند. دختری را از ازدواج محروم و دیگری را مجبور به تن‌دادن بر ازدواجی نامیمون می‌کنند. جوانی را از امکان استفاده از غریزه شهوی منع می‌نمایند و... البته با اینکه هیچ کاری بی‌اذن الهی صورت نمی‌پذیرد، اما باید به این مهم توجه داشت که این خود نوعی امتحان و آزمایش هم برای ساحران و هم برای سحر شده‌ها است. به این واقعه که امام باقر علیه‌السلام از حضرت امیر علیه‌السلام نقل فرموده است توجه کنید:

روزی زنی به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و عرض کرد: ای رسول خدا شوهری دارم که با من به تندی رفتار می‌کند، من سحری نموده‌ام که محبت او را جلب کنم؟ پیامبر خدا فرمود:

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰۷.

أَفِ لَكَ كَدَرَتْ دِينِكَ، لَعْنَتِكَ الْمَلَائِكَةُ الْأَخْيَارِ، ثَلَاثَ مَرَّةٍ لَعْنَتِكَ الْمَلَائِكَةُ السَّمَاءِ،
لَعْنَتِكَ الْمَلَائِكَةُ الْأَرْضِ.^۱

وای بر تو، دین خود را تاریک ساختی، ملائک برگزیده تو را لعن کرده‌اند و سه بار این جمله را تکرار کرد و فرمودند: ملائک آسمان تو را لعن کرده‌اند. ملائک زمین تو را لعن کرده‌اند. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: این زن روزها روزه می‌گرفت و شبها به عبادت می‌ایستاد، موی سر خود را تراشید و جامه پلاس پوشید. اما وقتی حال وی به پیامبر خدا عرضه شد، آن حضرت فرمود:

إِنَّ حَلَقَ الرَّأْسِ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا حَتَّى تَرْضَى الزَّوْجَ.^۲

اینها از او پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه شوهرش را راضی کند.

ناگفته نماند دعا برای ایجاد محبت و عطف در خانواده بین همسران، والدین و فرزندان و... یا دعا برای باز شدن امری بسته شده و از این قبیل، سحر نیست و بلکه مورد سفارش ائمه طاهرین علیهما‌السلام می‌باشد چه اینکه این تنها نوعی درخواست از ربّ جلیل و نیز باز کردن طلسم‌های احتمالی می‌باشد.

در خاتمه این مبحث، لازم است نگاهی گذرا به عناوین هم‌نوا با سحر داشته باشیم.

کهنات

کهنات به معنای خبر دادن از آینده با کمک اجنه و تسخیر آنها می‌باشد، کاهن با بهره‌گیری از اجنه و احضار آنان، می‌تواند خبر از مال مسروقه و یا گمشده دهد.

قال الصادق عليه‌السلام: مَنْ تَكْهَنَ أَوْ تَكْهَنَ لَهُ فَقَدْ بَرِيَءَ مِنْ دِينِ مُحَمَّدٍ. صلى الله عليه وآله^۱

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۱۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۳، ص ۴۴۵.

کسی که از آینده خبر دهد یا برای وی خبر دهند، از دین پیامبر اسلام بری است. هیشم» می‌گوید، به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: در جزیره ما کسی است که از اجناس مسروقه و محل آنها خبر می‌دهد، آیا می‌توانیم سراغ او رویم و گمشده خود را از او جويا شويم؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ مَشَى إِلَى سَاحِرٍ أَوْ كَاهِنٍ أَوْ كَذَّابٍ، يُصَدِّقُهُ بِمَا يَقُولُ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ.^۲

پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: کسی که به سوی ساحر یا کاهن یا کذابی برود و کلام او را تصدیق کند، به کتاب نازل شده از سوی خداوند کافر شده است.

نباید از خاطر دور داشت که برخی شئون ارتباط با اجنه و شیاطین منوط به مقدمات حرامی چون توهین به مقدسات و ترک واجبات و... می‌باشد، بهر حال تا شیاطین، انسانی را در حدّ خود و یا از خود پست‌تر نبینند با وی مرتبط نمی‌شوند. بدیهی است که حرمت در این گونه موارد شدیدتر است.

قیافه‌شناسی

قیافه‌شناسی یعنی پی بردن به انساب و گذشتگان کسی و تعیین والدین وی یا فهم خصوصیات روانی او از طریق شکل ظاهری بدن و مخصوصاً صورت و جزئیات آن چون طرز قرار گرفتن ابروها، چشم، گوش، لب، بینی و... و زوایای ریزکمی و کیفی آنها.

قیافه‌شناس از ترکیب اعضاء صورت و اندام و شیوه راه رفتن، نشستن، حکم می‌کند

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰۸.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰۹.

که این فرزند از آن کیست. چنین عملی که بر پایه ظن و گمان و یاتوهومات بی پایه استوار است، موجب به هم خوردن آرامش جامعه و تغییر نسل می‌گردد و حرام می‌باشد. البته این غیر آنست که کسی از برخی اموری باطنی به صورت احتمال و نه جزمی و یقینی خبر دهد.

کف بینی

کف دستهای انسان پر از خطهای مستقیم، منحنی و نقاط و گره‌های بزرگ و کوچک و شیارهای کوتاه و طویل است.

این شیارها را نامگذاری نموده و هر کدام را مثلاً به نام خط بخت و اقبال، خط عمر و... شناسائی می‌کنند. و از طریق کوتاهی و طولانی بودن خطوط، مقدار احتمالی حیات، میزان موفقیت در زندگی و... و از طریق میزان گره‌ها، بیماریها و ناراحتی‌ها، پستی‌ها و بلندیها را تخمین می‌زنند. این نوع از اخبار اگر جزمی و یقینی باشد قطعاً حرام است.

تنجیم

خبر دادن از حوادث طبیعی با استفاده از حرکات سیارگان و شیوه قرار گرفتن ستارگان به سه صورت متصور است.

۱ - خبر دادن جزمی و قطعی به طوری که افلاک را مستقل در تأثیر بدانند و بگویند فلان تغییر و تحول در آسمان یا وجود سیاره در فلان موضع موجب ایجاد فلان اثر طبیعی است.

چنین نوعی از تنجیم قطعاً باطل و کفر است زیرا که لا مؤثر فی الوجود الا الله و

هیچ چیزی غیر ذات احدیت توان ایجاد کوچکترین اثری در هستی را ندارد.
قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ صَدَّقَ كَاهِنًا أَوْ مُنْجِمًا فَهُوَ كَافِرٌ بِمَا أُنزِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ
صلى الله عليه وآله.^۱

کسی که کاهن یا منجمی را تصدیق کند به آنچه بر پیامبر نازل شده است، کافر گشته است.
۲ - خبر دادن جزمی و قطعی از تأثیر آسمان به نحوی که این تأثیر و تأثر را منوط
باذن خداوند متعال و تحت اراده او بدانند.

۳ - خبر دادن احتمالی و غیر قطعی با بیان گمان و تردید.
دو قسم اخیر را نمی‌توان مشمول ادله حرمت تنجیم دانست.

شعبده بازی

شعبده بازی نشان دادن چیزی غیر واقعی و با استفاده از سرعت عمل و بهره‌گیری از
خطای چشم و یا دیگر حواس است، حواس انسان با دقت نسبی فعالیت می‌کنند و
توان کار با دقت عقلی را ندارد. به عنوان مثال، لامپ برق در هر دقیقه پنجاه بار
روشن و خاموش می‌شود اما چشم قادر به فهم این تغییرات که به سرعت و طول
زمان اندکی انجام می‌گیرد، نیست. چشم انسان پروانه‌های پرنکه‌ای که بسرعت
می‌چرخد صفحه‌ای تصور می‌کند و آتش‌گردان را دایره‌ای از آتش می‌بیند.
شعبده باز از این خطا بهره می‌گیرد. و عملیاتی را با سرعت زیاد انجام می‌دهد و
چشم انسان را وادار می‌کند که مراحل عملیات را ندیده و تنها نتیجه آن را ببیند.
شعبده بازی اگر برای اغواء و فریب مردم باشد و شعبده باز خود را برتر از خلائق

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

تصور کند و خود را عظیم‌تر از سایرین جلوه دهد، قطعاً حرام است ولی در غیر این صورت که مخاطب خود به حقایق پشت پرده آگاه باشد و تنها سرعت عمل را مورد ستایش قرار دهد، دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد.

حسادت

خداوند مالک هستی و تمام خلایق ملک او می باشند. او نعمتهایش را به هرکس به اندازه استعداد و ظرفیتش و نیز بسته به مصالحی که حضرتش برای او در نظر گرفته است، عطاء می کند. چه نیک است آدمی تنها چشم به خدا بدوزد و نیازهای خود را تنها از او بطلبد.

نگریستن به بندگان خداوند و رشک بردن به داشته های آنان و غفلت از آنچه خود دارد، حکایت از شقاوت نفس و خبث طینت و فساد اعتقاد می کند که تنها باید از فوران آن به خدا پناه برد. وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ.^۱

تعریف حسد

غم و یا خوشحالی انسان به واسطه رسیدن نعمت یا بلاء بر کسی که در وجه یا جوهری با وی متناسب است، حسد گویند. گاهی انسان نعمتی را بر شخصی که با او مشترکاتی دارد می بیند و افسرده می گردد، از آن جهت که چرا نعمت به او رسیده و یا چرا زودتر به او رسیده و یا چرا به وی هم داده اند و... ولذا آرزوی زوال نعمت از او می کند. و یا گاهی نعمتی را بر وی می بیند و مسرور می شود که او را غمناک دیده و غم وارده بر او را نعمتی بر خود ارزیابی می کند.

^۱- فلق - ۵.

این حالات از جمله مصادیق حسادت است.

اثرات حسادت

حسادت مرض جسمانی و روحانی است و هم جسم و هم روان انسان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و هر دو را آلوده می‌سازد، تعبیر حضرت امیر علیه‌السلام شاید اشاره به این مطلب باشد.

الْحَسَدُ يُذِيبُ الْجَسَدَ، الْحَسُودُ أَبَدًا عَلِيلٌ.^۱

حسد بدن را ذوب می‌کند، حسود دائماً مریض است.

و از سوی دیگر ایمان را نابود می‌سازد.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.^۲

حسد ایمان را می‌خورد همان طور که آتش هیزم را می‌خورد.

خصوصیات حسود

اضطراب روانی حسود از اساسی‌ترین خصوصیات حسود است که می‌تواند به اشکال مختلف از رنگ پریدگی، کسالت، عصبانیت، بیماری، کینه، پرخاش، طعنه، غیبت، تهمت و... ظاهر گردد.

به نمونه‌هایی از این خصوصیات توجه فرمائید:

۱ - شفای درد حسادت، زوال نعمت از محسود است و تا او صاحب نعمت است

مرض و بیماری حسود، بهبودی نمی‌یابد.

قال علي عليه السلام: الْحَسُودُ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النِّعْمَةِ.^۱

^۱ - غرر الحكم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۷.

حسود را چیزی جز زوال نعمت از محسود شفا نمی دهد.

این مرض ادامه داشته و پیوسته باقی است مگر اینکه محسود سلب نعمت شود. این خصوصیت می تواند حسود را به پرتگاههای عظیمی سوق دهد، و چه بسا او برای تسکین بیماری خود دست به هر اقدامی بزند، تا بدان حد که حاضر به نابودی خود شود.

۲ - حسود، ظالم مظلوم نماست. چهره مظلوم بخود می گیرد در حالیکه جوشش حسد سراسر وجود او را گرفته است.

قال علی علیه السلام: **مَارَأَيْتُ ظَالِمًا أَشْبَهَ بِمَظْلُومٍ مِنَ الْحَاسِدِ**^۲

۳ - حسود آسایش ندارد، راحتی و آسایش در گرو قلب مطمئن است ولی روان حسود نا آرام می باشد.

این سخن از امام صادق علیه السلام: **لَا رَاحَةَ لِلْحَسُودِ**^۳

۴ - ولذا همیشه بیمار است

قال علی علیه السلام: **الْحَسُودُ دَائِمُ السُّقْمِ وَإِنْ كَانَ صَاحِبَ الْجِسْمِ**^۴

حسود دائماً مریض است و لو اینکه به ظاهر سالم باشد.

همان حضرت در بیان دیگری می فرماید:

الْعَجَبُ لِعَقْلِ الْحَسَادِ عَنِ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ^۵

تعجب از حسودان است که چگونه از سلامتی جسم خود غافل شده اند.

^۱ - غرر الحكم.

^۲ - تحف العقول، ص ۱۵۴.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۲.

^۴ - غرر الحكم.

^۵ - غرر الحكم.

۵ - اگر حسود ترقی کسی را بشنود در پی ایراد گیری از کار بر می آید و در مقابل خود را تمجید می کند و برتری های خود را بر زبان می آورد.

۶ - و در نهایت زبونی و خواری از خصوصیات حسود و نتایج حسد است. برادران یوسف علیه السلام به او حسد بردند و کمترین چیزی که توانست حسادت آنها را فروکش کند، آن بود که وی را در چاه اندازند و از دور نظاره گر شوند، آنگاه وی را به چند درهم ناچیز بفروشند.

وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ^۱
سرانجام او را به بهائی اندک چند درهم فروختند و بی رغبت نیز بودند.

^۱- یوسف، ۲۰.

اما هر چند چهل سال بطول انجامید ولی به هر حال بنا بر مقتضای حکمت و عدالت حیّ سبحان، روزی همین برادران به گدائی در درگاه یوسف جمع شدند و درخواست صدقه نمودند.

حسادت یا غبطه

انسان اگر خداوند را فاعل ما یشاء می دانست و او را قادر به انجام هر کاری می یافت و درونی آراسته می داشت، نیازش را به خدا عرضه می کرد و نداشته ها را از او اخذ می نمود و هرگز در فراق نداشتن نعمتی، به زوال عزّت و یا دوام نعمت احدی از بندگان خدا راضی نمی شد چه رسد که آن را بطلبد.

البته اگر آدمی به داشته های دیگران نظر کند و نعمتهای داده شده به آنها را از خداوند طلب نماید، مثلا علم و دانش دیگران را ببیند و همان یا بیشتر آن را برای خود از خدا بخواهد، مال و ثروت و نیز اولاد صالح دیگران را ببیند و مثل آن را برای خود بطلبد، حسد شمرده نمی شود، چنین چیزی را غبطه نام نهند و آرزوی ترقی برای خود گویند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا حسد الا في اثنتين رجل اتاه الله مالا فهو ينفق منه آناء الليل و آناء النهار، و رجل اتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل و آناء النهار.^۱

حسد جز در مورد دو کس جایز نیست. کسی که خدا مالی به وی عطا فرموده و او شبانه روز از آن انفاق می کند، و کسی که خداوند معرفت قرآنی به وی عطا فرموده و او شبانه روز بدان قیام می کند احکام قرآن را ابلاغ و خود بدان عمل می نماید.

^۱ - خصال، ج ۱، ص ۷۶.

موضع گناه

خود را در موضع گناه و معصیت قرار دادن و به این وسیله باعث معصیت دیگران شدن جایز نیست. ولذا نبایست آدمی عملی انجام دهد که باعث تهمت و افتراء دیگران به خود شود، و یا نعمت خود را به گونه‌ای ابراز کند که موجب رشک و حسد دیگران گردد. بنابراین کتمان برخی نعم و یا بلاها، به جهت اینکه کسی رشک بر آن نبرد و خوشحال نشود، مورد سفارش اخبار و احادیث است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: **اسْتَعِينُوا عَلَىٰ أُمُورِكُمْ بِالْكَتْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَّحْسُودٌ**^۱
برای برآورده شدن حوائج خود نعمتهای خود را کتمان کنید که هر صاحب نعمتی مورد حسادت قرار می‌گیرد.

تحف العقول این روایت را از پیامبر مکرم صلى الله عليه وآله نقل نموده است.^۲
البته کتمان نعمت در همه جا مشروع نیست و اظهار نعمت در محل خود لازم و شکر نعمت محسوب می‌شود. پس کتمان تنها در صورتی جایز است که کسی به واسطه اظهار نعمت دچار حسد دیگران می‌شود.

دو نوع حسادت

۱ - حسادت زنان به مردان

در صدر اسلام عده‌ای از زنان به پیامبر خدا صلى الله عليه وآله عرضه داشتند: پروردگار واحد، خدای هر مرد و زن است، رسول او هم رسول هر مرد و زن است، پس چرا خداوند ما را امر به جهاد و... نکرده است؟

^۱ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۱۶.

^۲ - تحف العقول مترجم، ص ۵۱.

در نقل دیگر «ام سلمه» زوجه مکرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت عرض کردند: ما به جهاد نمی‌رویم، تنها نصف میراث را می‌بریم، کاش به جهاد می‌رفتیم و موقعیت اجتماعی کسب می‌کردیم.^۱

در پی این شکوه‌ها، آیه شریفه‌ای نازل شد که:

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.^۲

برتری‌هایی که خدای به برخی نسبت به بعضی دیگر داده است، آرزو نکنید، مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان بهره‌ای از آنچه حاصل کرده‌اند، از فضل خدا بخواهید که او به هر چیز داناست.

مرد و زن دو موجود مستقلند. هر کدام وظایفی دارند و به فراخور وظایف خود امکاناتی در اختیارشان قرار داده شده است.

زن متولی بچه داری است و به همین خاطر مهر و عطوفت مادری در وی قرار داده شده است، مرد متولی تهیه نفقه است، لذا خشونت کار اجتماعی را دارد، اگر به مرد عطوفت و به زن خشونت میدادند، نسل بشر منقرض میشد و هیچ زنی حاضر به نگهداری فرزند در شکم خود و حضانت وی نمیشد، و هیچ مردی برای تحصیل معاش، سختی‌ها را بر خود هموار نمی‌کرد.

۲ - حسادت به ائمه اطهار علیهم السلام

مستفاد از آیه ذیل این است که: به آنچه خدای متعال به کسی بخشیده است و او را

^۱ - تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰.

^۲ - نساء، ۳۲.

مشمول نعمتی قرار داده است، حسد نورزید.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا.^۱

یا اینکه یهود به پیامبر خدا و آل وی در مورد آنچه خدای از فضلش به آنها بخشیده است، حسد می‌ورزند، با اینکه ما به آل ابراهیم که یهود خود را منتسب به آنها می‌دانند کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیارشان قرار دادیم.

در این آیه، یهود به واسطه اعطاء نعمت نبوت به پیامبر اسلام مورد نکوهش قرار گرفته‌اند و طبعاً هر کس در آینده تاریخ به آل ابراهیم عليهم السلام و اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حسادت ورزد مشمول نکوهش این آیه شریفه است.

بنابراین آنانکه بعد از ارتحال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آل او حسد بردند و گفتند: مقام هدایت معنوی جامعه با حکومت مادی در یک خاندان جمع نمی‌شود و اولین بنای تز حکومت جدای از دین را پایه‌ریزی کردند، در قیامت کبری برای پاسخگوئی به این آیه شریفه می‌بایست چاره‌ای بیندیشند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه به «عثمان بن ابی الصباح» می‌فرماید:

يَا أَبَا الصَّبَّاحِ، نَحْنُ وَاللَّهُ النَّاسُ الْمُحْسُودُونَ.^۲

ای ابوصباح، به خدا سوگند که ما همان مردمی هستیم که مورد حسد قرار گرفتیم.

حسادت دانشمندان

هر گناهی نزد برخی رواج دارد، گناه حسد نزد علماء و دانشمندان رواج بیشتری

^۱- نساء، ۵۴.

^۲- نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۹۳.

یافته است.

قال علی علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُعَذِّبُ سِتَّةً سِتَّةً، الْعَرَبَ بِالْعَصَبِيَّةِ، وَالذَّهَّاقَةَ بِالْكِبَرِ، وَالْأُمْرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ، وَالتُّجَّارَ بِالْخِيَانَةِ، وَأَهْلَ الرُّسْتاقِ بِالْجَهْلِ.^۱

خدای متعال شش دسته را بخاطر شش معصیت عذاب می کند: عرب را بخاطر ملی گرائی، دهقانها را بخاطر کبر، سلاطین را به واسطه ستم، فقهاء را بعلت حسد، بازرگانان را بخاطر خیانت در اموال و غش، چادر نشینان و روستائیان را بخاطر جهل.

^۱ - خصال، ج ۱، ص ۳۲۵.

ابلیس کیست؟

«ابلیس» از واژه «ابلس یبلس» به معنای کم درآمد شدن، متحیر گشتن، اندوهناک شدن می‌باشد. و اَبْلَسَ من رحمه الله، یعنی قطع امید کردن از رحمت خداوند و ناامید شدن و مأیوس گشتن است. البته برخی عقیده دارند که ابلیس از «ابلاس» گرفته شده است. چرا که ابلیس اجمعی است نه عربی و به همین خاطر و نیز به واسطه معرفه بودن آن از اسماء غیرمنصرف بوده و ابلیس علم جنس برای شیطان متمرّد شده است و ابالیس نیز به عنوان جمع آن آمده است. برخی واژه ابلیس را یونانی می‌دانند چرا که لفظ «یایولوس» یا «دیایوس» در لغت یونانی به معنای سخن‌چین و افتراءبند آمده است.

«شیطان» از «شطن یشطن» به معنای ریسمان طویل و محکم که به وسیله آن آب از چاه می‌کشند، و یا از «شاط یشیط» به معنای هلاکت، شدت غضب و سوختن آمده است. به نظر برخی اهل لغت، این لفظ عبری بوده و به معنای ضد یا دشمن است. شیطان در اصطلاح، مفهومی وصفی است که در مقام شرارت از آن استفاده می‌شود. این واژه به موجودی شریر، خبیث و پست اطلاق می‌گردد. ابلیس را که شیطان می‌گویند به خاطر شرارت وی است.

در بیان فرق ابلیس و شیطان می‌توان گفت که ابلیس اسم خاص برای همان شیطانی است که از سجده بر آدم ابا نمود. ولی شیطان به معنای مطلق شریر است از

هر موجودی که باشد چه از آدم و یا از جن و یا از فرزندان ابلیس. بنابراین شیطان اسم جنس می‌باشد و ابلیس اسم خاص است.
ابلیس، جن یا ملک؟

دسته‌ای از اندیشمندان اسلام معتقدند که ابلیس از جنس فرشتگان است. بنابراین نظریه، ابلیس قبل از ورودش به بهشت، سلطان بین آسمان دنیا و زمین بود، سپس در پی فساد و خونریزی موجودات زمینی و نابودی آنان به بهشت رفت و در کنار ملائک دیگر ماند. نیز برخی معتقدند که او خازن بهشت بوده است. و نیز گفته شده است که اولین ساکنان زمین جنیان بوده‌اند اینان مرتکب فساد و خونریزی شدند و یکدیگر را می‌کشتند، خداوند سپاهی از ملائک به سرپرستی ابلیس را مأمور دفع آنان نمود. آنان جنیان را دفع کردند، ابلیس در پی این واقعه مغرور شد.^۱
دلایل این دسته از مفسران برای ملک بودن ابلیس عبارتند از:

۱- در آیه ۳۴ سوره بقره آمده است: **وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ**.^۲

نکاتی در این آیه قابل توجه است و از جمله آنها:

الف - در این آیه خداوند به فرشتگانی که ابلیس در میان آنان بوده است امر به سجود نموده است. پس ابلیس هم جز آنها شمرده شده است.
ب - در این آیه «الّا ابلیس» استثناء متصل بوده و ابلیس استثناء از ملائک شده

^۱- ر.ک: تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۶۲.

^۲- بقره، ۳۴.

است، این استثناء در صورتی صحیح است که ابلیس همجنس ملائک بوده باشد.
 ج - اگر ابلیس ملک نبود چرا مأمور به همان امری شد که ملائک مأمور شدند.
 پس اتحاد تکلیف آنها حکایت از همجنس بودنشان دارد.
 د - امر به سجود خاص ملائک بود اِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا؛ ولی بعد از این که ابلیس سجده نکرد، ملامت شد، این نکته مؤید آن است که او هم از جمله ملائک بوده است.

۲- در آیه شریفه ذیل نیز آمده است:

وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ
 اَمْرِ رَبِّهِ...^۱

کان در این آیه به معنای «صار» است یعنی ابلیس بعد از ایسا کردن از سجده جز جنیان متمرّد شد، و یا این که جنّ قبیله‌ای خاص از ملائک می‌باشند و یا جنّ در این آیه به معنای لغوی آن یعنی مخفی بودن آمده است. این قول را مجمع‌البیان نقل کرده است.^۲

۳- علاوه بر آنچه گذشت، از کلام حضرت امیر علیه‌السلام در نهج‌البلاغه و در خطبه قاصعه بر می‌آید که ابلیس ملک است.

ما کان الله سبحانه لیدخل الجنّة بشرا بامر اخرج به منها ملکا.^۳

خداوند هیچ‌گاه انسان را به‌خاطر عملی داخل بهشت نمی‌کند که در اثر همان کار فرشته‌ای را از

^۱- کشف، ۵۰.

^۲- تفسیر مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۳۵۵.

^۳- نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲.

آنجا بیرون کرده باشد.

دسته دوم از اندیشمندان اسلام معتقدند که ابلیس از جنس جنیان می‌باشد.

دلایل این دسته بدین ترتیب است:

۱ - ظاهر آیه شریفه کَهْفِ كَانَ مِنَ الْجِنِّ اِقْتِضَاءُ می‌کند که ابلیس از جنیان باشد.

۲ - ممکن است گفته شود، استثناء در آیه «الْأَبْلِيسُ» منقطع است در این صورت

جنس مستثنی و مستثنی_منه یکی نخواهد بود. پس ابلیس از جنس ملائک نیست.

۳ - ملک از نور یا از باد خلق شده است و جن از آتش آفریده شده است. عناصر

نور یا باد و آتش با هم مخالفند و نمی‌توان تصور کرد که افراد یک‌نوع موجود از

عناصر متمایز خلق شده باشند.

۴ - ابلیس دارای فرزند و نسل است، اسم برخی از فرزندان او را در کتاب ما

وابلیس^۱ آمده است در حالی که ملائک مذکر و مؤنث و در نتیجه توالد و تناسل

ندارند.

۵ - روایات زیادی وارد شده مبنی بر این که ابلیس از ملائک نیست و از جمله آنها:

قال الصادق عليه السلام: انَّ ابليسَ كان مع الملائكة في السماء يعبدُ الله، و كانت الملائكة

تظنُّ انه منهم، و لم يكن منهم، فلما امر الله الملائكة بالسُّجودِ لآدمَ اخرج ما كان في

قلب ابليس من الحسدِ فعلمت الملائكة عند ذلك انَّ ابليسَ لم يكن منهم^۲.

ابلیس همراه ملائکه در آسمان خداوند را ستایش می‌کرد. فرشتگان گمان می‌کردند که او از

آنهاست ولی از آنان نبود، وقتی خداوند ملائک را امر به سجود کرد، حسد قلبی ابلیس ظاهر

^۱- اثر مؤلف.

^۲- تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۱۷۰.

شد و همین باعث گشت ملائک بفهمند ابلیس از آنان نیست.

عیاشی نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که «جمیل بن دراج» از امام علیه السلام پرسید آیا ابلیس از ملائک بود و آیا بر امور آسمان ولایتی داشت؟ حضرت فرمودند:

أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ لَمْ يَكُنْ يَلِي مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ شَيْئًا، كَانِ مِنَ الْجِنِّ وَ كَانِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ تَرَاهُ أَنَّهُ مِنْهَا وَ كَانِ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهَا، فَلَمَّا أُمِرَ بِالسَّجُودِ كَانِ مِنْهُ الَّذِي كَانِ.^۱

از ملائک نبود و ولایت بر چیزی از امر آسمان نداشت، او از جنیان بود و با ملائک همراه شده بود. ملائک خیال می کردند که ابلیس از آنهاست و خدا می دانست که از آنان نیست. وقتی امر به سجود شد از همان ها گشت که بود.

شیخ طوسی دیدگاه سومی مطرح نموده است. بنابر این نظریه، ملک و جن یک حقیقت واحد دارند که مرتبه بالای آنها ملک و بقیه افراد آنان جن می باشند، بنابراین همان طور که انسان ها دو دسته اند و صالح و طالح دارند، موجودات مخفی نیز دو دسته از یک صنف هستند، صالحان آنها ملائک و طالحان آنها جن می باشند.^۲

تحقیق آراء و نظریات

آراء و نظریات هر دو گروه قابل بررسی است و چه بسا بسیاری از آنها مخدوش بوده و یا حداقل پذیرش آنها به عنوان استدلال بر مطلب مشکل باشد.

عمده دلائل دسته اول از دانشمندان به این نکته برمی گردد که ابلیس در کنار ملائک

^۱- تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۶۴۳.

^۲- تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۱۵۲.

مورد خطاب خدا قرار گرفته و مأمور به سجده شده است. در مقام پاسخ به این استدلال می‌توان گفت که: ابلیس به واسطه همراهی با ملائک در مدتی بسیار طولانی از جمله آنها شمرده شده است و همین همراهی با آنان باعث شده که چون ملائک مأمور به سجده شود و یا در پی اباء از سجده ملامت گردد و یا در برخی روایات و از جمله فرمایش مولای بیان حضرت امیر علیه‌السلام به ملک از آن یاد شود.

دلایل دسته دوم نیز قابل تأمل است.

دلیل اول: ظاهر آیه شریفه *كَانَ مِنَ الْجِنِّ* گرچه این اقتضا را دارد که ابلیس از جنیان باشد ولی نمی‌فهماند که جنّ ملک نیست. زیرا بنا بر آنچه از شیخ طوسی نقل شد چه بسا ابلیس از دسته‌ای خاص از ملائک باشد که جنّ نامیده می‌شوند. یعنی ملائک بردو صنف باشند، بخشی از آنها که از آتش خلق شده‌اند جنّ نامیده می‌شوند و یا چون در بین مردم هستند و دیده نمی‌شوند و از چشم‌ها پنهان می‌باشند جنّ نامیده می‌شوند و بخش دیگر آنها ملکند.

دلیل دوم: حمل استثناء بر استثناء منقطع مجازی است و تا حد امکان جانب حقیقت ترجیح دارد.

اما دلیل سوم: اختلاف در خلقت ابلیس و جنّ موجب نمی‌شود که جوهره آنها از هم جدا گردد. چه بسا ممکن است همان‌طور که از ابن عباس نیز نقل شده، ابلیس صنفی از اصناف ملائک باشد، صنفی که از نار سموم آفریده شده است.

دلیل ششم: اینکه ملائک توالد و تناسل ندارند، قابل بحث است. علاوه اینکه چه بسا هر موجودی شیوه‌ای را برای حفظ نسل خود داشته باشد که متمایز با دیگر

موجودات باشد.

از ادله دسته دوم تنها اخبار و احادیثی می‌ماند که قدر متیقن همه آنها نفی صریح ملک بودن ابلیس است.

این روایات از اختلاف عوارض ابلیس و ملک سخن به میان نیاورده‌اند تا بتوان آنها را مورد بررسی قرار داد. بلکه چه بسا وحدت عوارض این دو دسته را چنان بیان کرده‌اند که حتی ملائک قبل از اباء ابلیس از سجده، متوجه این نکته نشده بودند که ابلیس از آنان نیست و او را از خودشان می‌پنداشتند.

آنچه این روایات بر آن تکیه دارند اختلاف عنصر تشکیل‌دهنده این دو موجود است، امری که خارج از عقول بشر عادی می‌باشد و جز بر کسانی که به غیب مرتبند آشکار نمی‌شود.

بنابراین با این‌که دلائل ملک نبودن ابلیس به‌خاطر عوارض مساوی هر دو، مخدوشند، اما اخبار ائمه طاهرین علیهم‌السلام، قابل اغماض و چشم‌پوشی نیستند. لذا ناچاریم که صنف ابلیس را از صنف ملک جدا کنیم و او را از دسته جنیان بدانیم.

البته دیدگاه شیخ طوسی که مستند آن خبری از ابن عباس است، برهانی نیست. ابن عباس این نظریه را به پیامبر منتسب ننموده و شیخ برای مدعای خود دلیلی اقامه نکرده است.

محمد رشید رضا نیز می‌گوید: وجود فصل ممیز بین ملک و جن مستدل نیست، و اختلاف این دو صرفاً اختلاف صنفی است که به جهت اختلاف اوصافشان به وجود

آمده است و ظاهر این است که جنّ صنفی از ملائک می باشد.^۱
در میان مفسران اهل سنت نیز برخی چون طبری، اخباری از «شهر بن حوشب»،
«سعد بن مسعود»، «ابن زید» و «حسن» نقل کرده اند که صریحا ابلیس را از جنس
جنیان معرفی نموده است. به نمونه ای از این اخبار توجه کنید:

عن شهر بن حوشب قوله من الجن قال: انما كان من الجن الذي ظفر بهم و ذهب به
إلى السماء.^۲

شهر بن حوشب در تفسیر آیه شریفه كان من الجن می گوید: ابلیس از جنیان بود، ملائکه بر او
پیروز شدند و او را اسیر ساختند و با خود به آسمان بردند.

حکمت خلق ابلیس

قبیح هر چیزی نه به خاطر نفس همان چیز است بلکه به اعتبار چیزی خارج از ذات
اوست. مثلاً اگر گفته می شود که دروغ شر است نه بدان جهت که سخن است، بلکه
بدان جهت است که این سخن تبعات فاسدی را در پی دارد.

ابلیس نیز مخلوقی از مخلوقات الهی است و او در آغاز چه ملک بوده باشد یا جنّ،
مانند همه خلایق، پاک آفریده شده بود، خدا هرگز او را ابلیس نیافرید بلکه او با
اختیار خودش ابلیس شد.

علاوه اینکه ابلیس برای همه مضر نیست. برای برخی که او را تبعیت کنند،
هلاک کننده است. اما برای آنان که از تبعیت وی سرباز زنند مایه کمال است.

^۱- تفسیر المنار، ج ۱، ص ۲۶۵.

^۲- بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۳۷؛ طبری با اختلاف اندک حدیث را نقل کرده است. تفسیر جامع البیان، ج ۱، ص ۳۲۴.

موقعیت ابلیس قبل از گناه

ابلیس از هرچه خلق شده باشد، مدت‌ها با ملائک در آسمان‌ها بود، شأن و موقعیتش نزد فرشتگان به حدی رسیده بود که ملائک از وی شیوه ستایش خداوند می‌آموختند و او راه‌های بیان عظمت خدا را برای آنان بیان می‌کرد.

سابقه عبادت و طاعت او تا شش هزار سال گفته شده است و البته حضرت امیر علیه‌السلام ضمن بیان این نکته می‌فرماید: معلوم نیست که مراد از سال، سال دنیوی است یا سال اخروی که هر روز آن پنجاه‌هزار سال دنیوی طول می‌کشد.

كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ.^۱

شیطان خداوند را شش هزار سال ستود، که معلوم نیست از سنین دنیاست یا آخرت.

«حسین بن عطیه» می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم چرا خداوند ابلیس را مهلت داد، حضرت فرمودند: شیطان شش هزار سال خداوند را در آسمان چهارم به دو رکعت نماز عبادت کرد.^۲

أَنَّ ابْلِيسَ عَبَدَ اللَّهَ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ فِي رَكَعَتَيْنِ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةً.^۳

در روایت دیگری امام صادق علیه‌السلام حکمت توجه خداوند به درخواست‌های ابلیس را عبادت چهار هزار ساله وی به دو رکعت نماز در آسمان می‌داند.^۴

در برخی اخبار دیگر، سابقه عبادت ابلیس به هفت هزار، بیست و چهار هزار نیمی از آن بین جنیان و نیمی دیگر بین ملائک و هفتصد هزار سال می‌رسد.

^۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

^۲- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۴.

^۳- بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۴۵؛ ر.ک: ص ۲۴۰.

^۴- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۱۰.

این عباس نیز از مفسرین برجسته قرآن می‌گوید:

كَانَ اسْمُهُ قَبْلَ أَنْ يُرَكَّبَ الْمَعْصِيَةَ عَزَازِيلَ وَ كَانُ مِنْ سُكَّانِ الْأَرْضِ وَ كَانُ مِنْ أَشَدِّ
الْمَلَائِكَةِ اجْتِهَاداً وَ أَكْثَرِهِمْ عِلْمًا فَذَلِكَ هُوَ الَّذِي دَعَاهُ إِلَى الْكِبْرِ.^۱

اسم ابلیس قبل از این که مرتکب عصیان شود «عزازیل» بود و از ساکنان زمین شمرده می‌شد،
وی از همه ملائک بیشتر می‌کوشید و آگاه‌تر بود و همین موجب شد کبر پیشه کند.

^۱ - تفسیر جامع‌البیان، ج ۹، ص ۳۲۲؛ رک: بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۳۰.

ابزار ابلیس

فطرت آدمی براساس میل به مبدأ هستی بنا نهاده شده است و طبعا اگر عوامل منفی درونی و بیرونی او را تحریک نمی‌کردند، این میل محقق می‌شد. عامل منفی بیرونی ابلیس است که با بهره‌گیری از ضعف درون ابزار خود را برای فریب بکار می‌گیرد. امام صادق علیه‌السلام در این باره می‌فرماید:

انَّ لِلشَّيْطَانِ مَصَائِدَ يَصْطَادُ بِهَا فَتَحَامُوا شِبَاكَهُ وَ مَصَائِدَهُ.^۱

شیطان را دام‌هایی است که به وسیله آنها به صید می‌پردازد، پس از این دامها بپرهیزید. ناگفته پیداست که کار ابلیس چندان ساده به نظر نمی‌رسد، او می‌بایست برای فریب انسان، گناه را نیک جلوه دهد و آن را تزئین نماید و به بهترین شیوه آرایش کند تا در بنی‌آدم میلی به سوی آن ایجاد نماید، سپس دل آدمی را به سوی ابزار تزئین شده‌اش، وسوسه کند و بر آن پافشاری نماید.

پس وسوسه به سوی گناه بعد از تزئین گناه، دو ابزار مهم ابلیس برای رسیدنش به هدف هستند.

وسوسه

قلب آدمی چون قلعه‌ای دارای دروازه‌های مختلف است، و یا چون آبی صاف و بی‌حرکت هر تصویری که در مقابلش قرار گیرد نمایش می‌دهد و در هر ظرفی ریخته

^۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۸۰.

شود شکل همان را به خود می‌گیرد.

امکان تصرف مخفیانه خارجی در این قلب و قوای روحانی چون عقل، شهوت و غضب و سپس تثبیت یا تغییر اراده و حرکت اعضاء و جوارح به دنبال آن، امری امکان‌پذیر و غیرقابل انکار است.

آنچه در ظرف احساس حواس پنج‌گانه ظاهریه و یا مستقیماً در برابر ذهن باطنی قرار گیرد، به طوری که بتواند مخفیانه وارد آن شود و آن را در هرچه که هست تقویت بخشد و یا دگرگون سازد، وسوسه یا الهام می‌باشد.

اگر این مؤثر بخواهد تأثیری منفی ایجاد کند، اصطلاحاً وسوسه و اگر آثار مثبت بیافریند، الهام نام می‌گیرد. مراد از آثار مثبت و منفی هرآن چیزی است که موافق یا مخالف طبیعت آدمی و هدف خداوند از خلقت وی می‌باشد.

بنابراین حرکت ابلیس و شیاطین در ایجاد توجه به هرکدام از معاصی و لغزش‌ها وسوسه محسوب می‌شود.

حضرت امیر علیه‌السلام شیوه عداوت و ایجاد وسوسه شیطان را چنین بیان می‌فرماید:

حَدَّرَكُمْ عَدُوًّا نَفَذَ فِي الصُّدُورِ خَفِيًّا وَ نَفَثَ فِي الْأَذَانِ نَجِيًّا.^۱

از دشمنی بپرهیز که مخفیانه در سینه‌ها وارد می‌شود و آهسته در گوشها می‌دمد.

قرآن کریم توجه دادن آدم علیه‌السلام به نافرمانی خداوند و نزدیک شدن به درخت منهی‌عنه را وسوسه نامیده است.

فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى.^۲

^۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

^۲- طه، ۱۲۰.

شیطان آدم را وسوسه کرد و گفت: ای آدم می‌خواهی تو را به درخت جاودانگی و سلطنت بی‌زوال راهنمایی کنم.

پس نتیجه آنچه گفته شد این است که وسوسه صرفاً به امکان تأثیر در باطن اطلاق می‌شود و نفس تأثیر، وسوسه نام نمی‌گیرد بلکه گناه و حاصل وسوسه شمرده می‌شود.

البته وسوسه جز القاء نافرمانی چیزی نیست و از آن نمی‌توان به اجبار به معصیت تعبیر نمود، قرآن کریم همین بیان را در سوره حج آورده است.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ...^۱

تا خداوند با القاءات شیطانی کسانی را که دل‌هایشان مبتلا به بیماری و سنگدلی است بیازماید. فرق وسوسه و الهام

افکاری که در قلب ایجاد می‌شوند اگر مضموم باشند وسوسه و اگر ممدوح باشند الهام نام می‌گیرند، نتیجه این افکار نیز اگر سرور روحانی باشد الهام است و اگر ضیق و تنگی خاطر را به دنبال داشته باشد وسوسه است.

به بیان دیگر، الهام به واسطه تطابق با خواست الهی، و در نتیجه همسازی با قرآن و سنت و نیز عقل، با فطرت انسان هماهنگ است و هنگامی که وارد قلب می‌شود چون میهمانی که صاحب‌خانه منتظر اوست حالت انبساط ایجاد می‌کند. ولی وسوسه برخلاف فطرت است و ورودش بر قلب چون ورود میهمانی ناخوانده است که صاحب‌خانه از آن متنفر است و لذا وسوسه به میزان میل قلب به دوری از گناه، ایجاد

^۱ - حج، ۵۳.

سنگینی و ناراحتی می‌کند و با امیال منفی انسان هماهنگ است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرق وسوسه و الهام را تبیین فرموده است:

لِلْقَلْبِ لَمَتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الْمَلِكِ، اِيْعَادُ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقٌ بِالْحَقِّ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ
مِنَ اللَّهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ، وَ لَمَّةٌ مِنَ الْعَدُوِّ اِيْعَادُ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبٌ بِالْحَقِّ وَ نَهْيٌ عَنِ الْخَيْرِ
فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَتَّعِزَّ مِنَ الشَّيْطَانِ.^۱

قلب را دو محل برای ورود دو اندیشه است، راهی برای فرشته که وعده حق می‌دهد و تصدیق
حق می‌کند، هر که آن را یافت، خدا را ستایش کند؛ و راهی برای ابلیس که وعده باطل می‌دهد
و تکذیب حق می‌کند، هر که آن را یافت، از شیطان به خدا پناه برد.

البته تمیز وسوسه از الهام تنها زمانی امکان‌پذیر است که در قلب جائی برای الهام
باقی مانده باشد و لذا اگر همه قلب به واسطه گناهان در پی وسوسه سیاه شده باشد،
دیگر امکان تشخیص الهام از وسوسه وجود ندارد. چنین قلبی تنها با گناه و معصیت
مسرور می‌شود، و انجام کار نیک او را آزرده می‌سازد.

براین اساس تنها معیار تشخیص وسوسه و الهام تقوا است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...^۲

ای مؤمنین اگر تقوای پیشه کنید، خداوند وسیله‌ای برای جدائی حق از باطل برایتان
قرار می‌دهد.

سه حربه

ابلیس برای مؤثر واقع شدن وسوسه خود به سه حربه کاری متوسل می‌شود. وی بر

^۱- بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۹.

^۲- انفال، ۲۹.

پذیرش و سوسه‌اش اصرار می‌ورزد و خود را خیرخواه جلوه داده و بر حقانیت خویش سوگند یاد می‌کند و اگر مقاومتی ببیند به ایجاد خوف و دلهره دروغین متوسل می‌شود و چنین وانمود می‌کند که توان انجام اموری در دنیا و آخرت را داراست.

اصرار

از جمله کارهای ابلیس اصرار بیش از حد او برای اغوای آدمیزادگان است، به طوری که از هردری که رانده شود از روزنه دیگری بازخواهد گشت و تا هدفش عملی نشود دست‌بردار نخواهد بود و این همان وعده‌ای است که او به خدای متعال داده بود.

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^۱

ابلیس گفت: خدایا اکنون که گمراهم کردی من نیز در راه مستقیم تو به کمین آنان می‌نشینم. آنگاه از پیش و پس و از راست و چپ بر آنان می‌تازم و بیشترشان را ناسپاس خواهی یافت.

^۱- اعراف، ۱۶ و ۱۷.

در این‌که مراد از جلو و عقب و راست و چپ چیست، تفاسیر مختلفی مطرح شده است.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: معنای وسوسه از پیش‌رو، ساده‌انگاری امر آخرت و مراد از وسوسه از پشت سر، دستور دادن به جمع اموال و ثروت و بخل در مصرف آنها و باقی ماندنشان برای ورثه می‌باشد. نیز مراد از راست، فاسد نمودن دین به آرایش راه باطل و نیکو شمردن شبهات بوده و منظور از چپ، ایجاد انگیزه و عشق به لذات و القاء شهوت‌ها در قلب می‌باشد.^۱

نیز می‌توان گفت: مراد از *مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ* حوادثی است که آدمی به آنها رغبت دارد و آنها را خوش می‌شمارد و منظور از *مِنْ خَلْفِهِمْ* حوادثی است که انسان متمایل به آنها نشده و ناخوشایند می‌شمارد. یا مراد از اولی، طول حیات آدمی و مراد از دومی، هر چیزی است که از ناحیه فرزندان برسد و یا مراد از اولی، اعمال انجام گرفته و مراد از دومی، آثار اعمال است. همچنین ممکن است مراد از یمین راه دین و مراد از شمال تزئین گناهان و معاصی باشد.

اقامه سوگند

ابلیس برای ترغیب و تشویق آدمی به گناه خود را نه موجودی مطرود از رحمت الهی و سوگند یاد کرده به عناد با آدم، بلکه خیرخواه او جلوه می‌دهد، و مشاوره امین می‌خواند و به صداقت سخن خود قسم یاد می‌کند، همان‌طور که برای آدم و حوا سوگند به صداقت خود یاد کرد.

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۱.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ.^۱

جبرائیل امین به حضرت آدم عرض کرد: چه شد فریب ابلیس را خوردی؟ حضرت در پاسخ فرمود: او بر صداقتش سوگند یاد کرد و گمان نمی‌کردم کسی سوگند دروغ بیاورد.

تخویف

نمونه‌ای دیگر از کارهای ابلیس ایجاد خوف و هراس است.

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.^۲

آن تنها شیطان است که پیروان خود را می‌ترساند پس از آنها نترسید و اگر ایمان دارید از من بهراسید.

چنانچه گفتیم ایجاد ترس و وحشت در صحراها و بادیه‌ها یکی از عواملی بوده که برخی را به ستایش ابلیس فرا خوانده است تا به این سبب از مکر او ایمنی یابند. اضطراب پایان یافتن حیات دنیوی، از دست رفتن اموال و... از حربه‌های قابل استفاده شیطان برای به گمراهی کشاندن آدمی است. ایجاد خوف به واسطه فقر اقتصادی در سوره بقره مطرح شده است.

الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُّكُم مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.^۳

شیطان وعده تهیدستی به شما می‌دهد و به زشتی‌ها وامی‌دارد، ولی خداوند به آمرزش و فزونی نویدتان می‌دهد و هم او گشایش‌گری داناست.

^۱- اعراف، ۲۱.

^۲- آل عمران، ۱۷۵.

^۳- بقره، ۲۶۸.

وسواس

یکی از بیماری‌های مهلك روانی وسواس است که علاوه بر تأثیر منفی آن بر جسم، امراض روانی چون ضعف اعصاب، جنون، پریشانی، افسردگی و... را می‌آفریند. تمسخر و استهزاء خلاق از آثار دیگر این بیماری است و نیز نباید از اثر بدآموزی آن و احیانا ترویج این رذیله غافل بود.

ابلیس و شیاطین اگر نتوانند انسان را از راه لالابالی‌گری و تفریط در اجرای قوانین الهی و اجتماعی اغواء نمایند راه چاره را در این می‌بینند که آدمی را نسبت به این‌گونه امور به افراط بکشانند از این رو این بیماری را می‌توانیم افراط در تقیّد بنامیم. بنابراین دایره وسواس محدود به موضوعی خاص نیست، بلکه می‌تواند به هرکسی سرایت کند، عناوین ذیل از جمله مواد وسواس شمرده می‌شوند:

۱ - وسوسه در اعتقادات

ایجاد توهم در عظمت خداوند و کنه ذات او، تشکیک در فهم اوصاف باری تعالی، شیوه خلقت هستی، درک نا صحیح قضا و قدر، جبر و تفویض و سرنوشت انسان از عمده خیالاتی هستند که ممکن است به ذهن انسان وارد شوند.

محمد بن حرمان از امام صادق علیه‌السلام حکم این نوع وسوسه را سؤال کرد، حضرت در پاسخ فرمود: لا شیء فیها، تقول لا الله الا الله. ^۱ چیزی نیست، بگو لا اله الا الله.

۲ - وسوسه در عبادات

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۲۴.

وسوسه در مقدمات عبادات و از جمله طهارت و نجاست و... و همچنین وسوسه در نفس عبادات چون نیت اعمال، وضوء و غسل، نماز و جزئیات آن، وقت انجام عبادت چون وقت بجا آوردن نماز یا اداء زکات و مخصوصاً زکات فطره و... از مصادیق وسوسه در عبادات محسوب می‌شوند.

۳ - وسوسه در امور اجتماعی

حس بدبینی، تشکیک در سلامت روح و جسم افراد، وسوسه در نظافت و امور بهداشتی، انتخاب همسر، غیرت بیجا زوجین نسبت به هم، خرید کالا، انتخاب شغل و... از اشکال دیگر وسوسه شمرده می‌شوند.

راه علاج

علاج وسواس به خاطر پیچیدگی بیماری‌های روانی و تنوع آن مشکل است و به اندازه تنوع آن و میزان ریشه‌اش در وجود انسان می‌تواند راههای مختلفی داشته باشد. با توجه به اخبار و احادیث مربوطه، راه‌های ذیل به‌عنوان راه علاج این بیماری پیشنهاد می‌شود.

۱ - افزایش سطح معلومات

یکی از عوامل وسوسه جهل نسبت به مسائل اعتقادی و عملی است، از آنجا که هر شبهه اعتقادی پاسخ خاص خود را دارد و نیز هر برنامه علمی حدود آن مشخص است، لازم است معلومات اعتقادی و جوانب دانستنی‌های علمی و سایر تکالیف، افزایش یابد تا آنچه که محدودیتی نسبت به آن وجود ندارد نامشروع قلمداد نشود.

۲ - توجه به ساده بودن دین اسلام

هیچ عمل غیرقابل انجامی در اسلام نیست و هرگز خداوند امت آخرین دینش را

تکلیف مالا یطاق و بیش از حد توان نداده است.

... لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...^۱

خداوند کسی را جز به مقدار توانائی او تکلیف نمی کند.

... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...^۲

خداوند آسانی را برای شما می خواهد نه دشواری را.

... مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ...^۳

خداوند نمی خواهد مشقتی را بر شما ایجاد کند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز می فرماید:

و لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ.^۴

خداوند مرا به آئین پاک، سهل و آسان برانگیخت.

۳ - تساهل و تسامح

اسلام در قوانین حقوقی و معاملات به استثناء آنچه که بین زوجین می گذرد^۵ احکام قطعی دارد به طوری که اداء حقوق مردم لازم بوده و همواره گناهایی که «حق الناس» نامیده می شوند از معاصی دیگری که صرفاً «حق الله» هستند قوانین محکم تری دارند.

در عبادات دین اسلام به طاقت انسان نظر دوخته و تکلیفی ماوراء طاقت ندارد، علاوه این که بیش از عبادات لازم و واجب و مقدمات آنها چیزی نخواست و کسی را

^۱ - بقره، ۲۸۶.

^۲ - بقره، ۱۸۵.

^۳ - مائده، ۶.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۶۳.

^۵ - ر.ک: از دواج و آداب زناشویی در آئینه حدیث، اثر مؤلف.

که تمام وقت خود را به عبادت بگذرانند و از تحصیل امور دیگر بازماند نمی‌ستایند. ولی احکام دین در ابواب طهارت و نجاست همواره با تساهل و تسامح همراه است و لذا همه چیز جز برخی استثنائات پاک می‌باشند و استثنائات محدود نیز فقط در صورتی حکم نجاست دارند که علم به نجس بودن آنها وجود داشته باشد و هرآنچه که علم به نجاست آن محقق نشده، یا انسان از راه دیگر یقین به نجاست آن پیدا نکرده، یا صاحبش به نجاست آن خبر نداده، به فرض اینکه نجس باشند اما حکم طهارت دارند.

قال الصادق عليه السلام: كلُّ شَيْءٍ نَظِيفٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ قَذِرٌ فَإِذَا عَلِمْتَ فَقَدْ قَذِرَ وَ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَلَيْسَ عَلَيْكَ^۱.

هرچیزی پاک و طاهر است مگر این که علم به نجاست آن داشته باشی پس اگر علم به نجاست آن داری نجس و الا چیزی بر تو نیست.

۴ - پرهیز از غفلت

غافل نبودن انسان از این نکته که دشمنی سوگند خورده داشته و توجه به حیل‌های این دشمن، تأثیری مهم در رفع بلای وسوسه دارد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنْ كَانَ الشَّيْطَانُ عَدُوًّا لَكُمْ فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا^۲.

اگر می‌دانید شیطان دشمن شماست پس چرا غفلت می‌ورزید؟

۵ - وسواس و وسوسه شیطان است

مبتلای به این بیماری باید بداند ابلیس، چون نتوانسته از راه ترک اوامر و نواهی

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۰۵۴.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۹۰.

خداوند او را وسوسه کند از راه دین، علم و سوسه را برافراشته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد وسوسه در وضو می فرماید:

إِنَّ لِلْوَضوءِ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ وَهَّانٌ، يُوسَّوسُ الْعَبِيدَ إِذَا لَمْ يُسَمِّ اللَّهَ فِي وَضوئِهِ.^۱

وضو را شیطانی است که آن را «ولهان» می گویند، او بندگانی را که در وضوی خود نام خدا را نمی برند به تردید می اندازد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد وسوسه در نماز می فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اشْتَغَلَ بِالصَّلَاةِ جَاءَهُ الشَّيْطَانُ وَقَالَ لَهُ أَذْكَرُ كَذَا أذْكَرُ كَذَا، حَتَّى يُضِلَّ الرَّجُلَ أَنْ يَدْرِيَ كَمْ صَلَّى.^۲

بنده چون به نماز مشغول می شود شیطان می آید و به وی می گوید: این را بگو این را بگو، تا این که انسان نفهمد چند رکعت نماز گذارده است.

۶- بی اعتنایی به افکار شیطانی

طبعاً تکرار عمل و سواس به این جهت است که او خیال می کند عملش قبول نشده و یا صحیح انجام نگرفته است، لذا یکی از راه های مؤثر درمان وسوسه بی اعتنایی به وسوسه ای است که بر آدمی عارض می شود، و سواسی باید بداند امام باقر و امام صادق علیهما السلام به وی دستور می دهند که توجهی به افکار وسوسه انگیز نکند و عملش را همان جور که صورت گرفته پایان دهد و طبعاً خداوند به همان عمل او که با بی اعتنایی از شیطان صورت پذیرفته راضی است.

قال الباقر عليه السلام: إذا كثرَ عليك السَّهْوُ فامضِ على صلاتِكَ.^۳

^۱- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۲۳.

^۲- بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۲۵۹.

^۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۳۰.

وقتی سهو تو زیاد شد نمازت را به همان شکل به پایان ببر.

زراره نیز از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

أَمَّا يَرِيدُ الْخَبِيثُ أَنْ يُطَاعَ فَإِذَا عَصِيَ لَمْ يَعُدْ إِلَى أَحَدِكُمْ^۱.

شیطان می‌خواهد اطاعت شود، اگر او نافرمانی گردد به سوی احدی از شما باز نمی‌گردد.

۷ - توجه به عدم تأثیر تکلیفی و سوسه

چیزی که وسواسی را بیشتر نگران می‌کند این است که به وی گفته شود اعمال تو باطل است و ارزشی ندارد. چنین چیزی نه تنها شیوه درمان بیماری نیست بلکه بیماری را بسی عمیق‌تر و مهلک‌تر می‌کند، اگر وسواسی در پی شنیدن این حرف مجنون شود سزاوار ملامت نیست.

شیوه معصومین علیهم السلام این بود که وسواسی را آرامش خیال بخشند و روحیه او را تقویت کنند، آنان به وسواسی می‌گفتند: این حالت تو اثر منفی ایجاد نمی‌کند و خداوند تو را به خاطر این حالت معاقبه نخواهد کرد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: تجاوزَ اللهُ لِأُمَّتِي عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ يُنْطِقْ بِهِ أَوْ تَعْمَلْ^۲.

خداوند از امت من چیزهایی که بردل‌هایشان خطور کرده مادامی که برزبان نیاورند و کاری نکنند، بخشیده است.

۸ - توجه به قبح عمل

شخص وسواسی که خود از وسواس دیگران تعجب می‌کند و آن را قبیح می‌شمارد،

^۱ - همان، ص ۳۲۹.

^۲ - تنبيه الخواطر، ص ۳۶۰؛ این روایت به این صورت نیز نقل شده است: ان الله تجاوزَ اللهُ عَمَّا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَنَا. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۵.

باید از تمسخر دیگران عبرت گیرد و اجازه ندهد با اعمالی که هرگز خداوند از وی نخواسته، دیگران و از جمله انسان‌های بی‌قید نسبت به امور دینی، وی را مسخره نمایند. حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

إِسْتَقْبِحَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ.^۱

آنچه برای دیگران قبیح می‌شماری برای خود نیز قبیح شمار.

۹ - تخفیف عمل

اگر وسواسی می‌داند که با طولانی شدن عملش، وسواس به سراغ او خواهد آمد می‌تواند عملش را کوتاه کند و مثلاً در انجام عبادت به واجبات قناعت نماید تا این‌که این حالت از او دور گردد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

يَنْبَغِي تَخْفِيفُ الصَّلَاةِ مِنْ أَجْلِ السَّهْوِ.^۲

سزاوار است تخفیف نماز به خاطر سهو.

۱۰ - ذکر و یاد خدا

یاد خدا قلب را مطمئن می‌سازد و آرامش روان ایجاد می‌کند.

...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۳

بدانید که دلها تنها به یاد خدا آرامش می‌یابند.

در روایات معصومین علیهم‌السلام برخی اذکار برای رفع این بیماری ذکر شده است که از جمله آنها ذکر لا اله الا الله یا بیان اذکار ذیل است:

أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ

^۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

^۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۵.

^۳- رعد، ۲۸.

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.^۱

پناه می‌برم به خدای شنوای دانا از شیطان مطرود، و پناه می‌برم به خداوند از این که آنها نزد من حاضر شوند که همانا خداوند شنوا و داناست.

تلاوت قرآن و از جمله سوره «یس» و سه آیه اول سوره انعام و دو سوره معوذتین و استعاذه به درگاه خداوند نیز برای رفع و سوسه سفارش شده است.

۱۱ - سه روز روزه

روزه نیز در رفع این بیماری تأثیر بسزائی دارد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:
مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَذْهَبَ كَثِيرٌ مِنْ وَحَرِ صَدْرِهِ فَلْيَصُمْ شَهْرَ الصَّبْرِ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ.^۲
کسی که دوست دارد بسیاری از وسوسه‌های دلش برطرف شود ماه رمضان و سه روز از هرماه را روزه بگیرد.

۱۲ - پند و موعظه

پند و اندرز می‌تواند شخص وسواس را از مسیر ناصحیح خود برگرداند البته مشروط بر این که کسی که موعظه و سواس را برعهده می‌گیرد علاوه بر شرایط عامه و عظم، بایستی تمام جوانب و زوایای مورد وسوسه را متوجه باشد چرا که شخص وسواسی قاعدتا بی‌خبر از احکام دین نیست، می‌بایست نسبت به احکام دین لاابال نباشد. باید از این نکته غافل نباشد که وسوسه نوعی بیماری است، بنابراین پرخاش و تندی، ارباب و تهدید، هرچند ظاهراً مرض روحی را التیام بخشند اما هرگز نمی‌توانند آن را ریشه‌کن نمایند، بلکه بر عمق مرض می‌افزایند.

^۱- کنز العمال، ۱۲۶۶.

^۲- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۰۸.

عوامل رهایی از گزند ابلیس

ابلیس می‌دانست برخی از بنی‌آدم خلیفه خدا بر زمین خواهند شد و لذا آنگاه که سوگند به اغوای همه آدمیزادگان یاد کرد، عده‌ای را استثناء نمود و گفت:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.^۱

خداوند نیز بر طبق حکمتش، تسلط شیطان بر بندگان محض خود را نفی نمود و او را به این مهم متوجه ساخت که وی هرگز توان اغوای «مخلصین» را ندارد.

براین اساس تنها عامل رهایی از وسوسه ابلیس بنده خدا شدن است و بس، البته این مطلب هیچ حاجتی به تفصیل و تطویل مملّ ندارد چرا که بندگی خدا معنایی مبهم نبوده و محتاج به بیان نیست.

با این وصف عواملی که به‌عنوان راه‌های رهایی از کید و مکر ابلیس خواهیم آورد، صرفاً اسبابی برای ایجاد بندگی هستند و الاّ هیچ‌کدام به خودی خود توان رها کردن آدمی از حيله ابلیس را ندارند.

اسباب رهایی

استعاذه

اولین قدم برای رهایی از وسوسه ابلیس، پناه بردن به خداوند است.

وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيَاطِينِ * وَاعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ.^۲

^۱- ص، ۸۲ و ۸۳.

^۲- مؤمنون، ۹۷ و ۹۸.

بگو: پروردگارا من از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم، و از این که نزد من حاضر شوند به تو پناه می‌برم.

آیه ذیل استعاذه را قبل از تلاوت قرآن لازم می‌داند.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ.^۱

هنگام تلاوت قرآن، از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

هنگامی که وسوسه ابلیس آشکار می‌شود، استعاذه اهمیت مضاعفی می‌یابد.

وَإِنَّمَا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.^۲

و اگر شیطان وسوسه‌ات کرد به خدا پناه بر که او شنوای داناست.

استغفار

استغفار و انابه بعد از لغزش و معصیت موجب می‌شود گناه آمرزیده گردد و

رشته‌های ابلیس برای نزدیک تر کردن آدمی به کفر پنبه شود، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

استغفارکنندگان را از جمله کسانی می‌داند که از کید ابلیس مصون هستند.

ثَلَاثَةٌ مَعْصُومُونَ مِنَ ابْلِيسَ وَ جُنُودِهِ، الذَّاكِرُونَ اللّٰهَ وَ الْبَاكُونَ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَ

المستغفرونَ بِالْاَسْحَارِ.^۳

سه‌دسته از شرور ابلیس و سربازان آن مصونند، ذکرکنندگان خدا، گریه‌کنندگان از خوف خدا

و استغفارکنندگان در سحرها.

خوف از خداوند

آیا چیزی به قدر اشک و آه در دل شب ابلیس را ناامیدتر می‌کند.

^۱- نحل، ۹۸.

^۲- فصلت، ۳۶.

^۳- مستدرک‌الوسایل، ج ۱۲، ص ۱۴۶.

علاوه بر روایتی که از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله تحت عنوان استغفار نقل شد، به روایت ذیل از امام باقر علیه السلام توجه کنید.

تَحَرَّزْ مِنْ ابْلِيسَ بِالْخَوْفِ الصَّادِقِ.^۱

از ابلیس به وسیله خوف و ترسی صادقانه بپرهیز.

تلاوت قرآن

امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ چیزی به قدر تلاوت قرآن از روی آن موجب ناراحتی شیطان نمی شود.

ليس شيء أشدَّ على الشيطان من القراءة في المصحف نظراً و المصحف في البيت يطرد الشيطان.^۲

چیزی سخت تر بر شیطان از قرائت قرآن از رو نیست، و البته قرآن موجود در منزل شیطان را طرد می نماید.

در این راستا سوره های بقره، یس، کافرون و ناس و نیز آیه الكرسي سفارش شده اند. در حدیثی مفصل امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله دعایی فرا گرفته اند که از هردارویی موجب بی نیازی است. این دعا عبارت است از: ۳۷ تهلیل قرآنی^۳ از ۲۴ سوره قرآن، از سوره بقره تا مزمل.

در توصیف این اذکار حضرت فرموده است: و هیچ صاحب اندوهی نخواند مگر این که خداوند اندوهش را بر طرف گرداند، و هیچ قرض داری نخواند مگر این که

^۱ - همان، ج ۷۵، ص ۱۶۲.

^۲ - همان، ج ۸۹، ص ۱۹۶.

^۳ - تعداد این آیات با احتساب قسمت های مورد نظر از برخی آیات و مطابق رسم الخطهای کنونی ۴۳ آیه است.

خداوند قرضش را ادا فرماید، و هیچ غائبی نخواند مگر این که خداوند او را از غربت نجات دهد، و هیچ صاحب حاجتی نخواند، مگر این که خداوند حاجتش را برآورده سازد، و هیچ خائفی نخواند مگر این که خداوند او را ایمنی بخشد.

هر که صبحدم آن را تلاوت کند قلبش از گسستگی و نفاق ایمنی یابد و هفتاد نوع از انواع بلا که کمترین آنها جذام و جنون و برص است از او رفع گردد. و خداوند او را سیراب زنده بدارد و سیراب بمیراند و سیراب وارد بهشت نماید، و آن کس که آن را بخواند و در سفر باشد، جز خیر در سفرش نخواهد دید، و هر کس هر شب زمانی که به بستر می رود آن را تلاوت کند، خداوند هفتاد ملک را مأمور او می سازد تا این که او را تا صبحدم از شر شیطان و لشکرش مصونش کنند و هم او در آن روز حفظ می شود و روزیش می رسد تا این که شب به سر آید، و هر کس آن را با آب باران بنویسد و بنوشد، بر بدنش بدی و ناراحتی نخواهد رسید، و چشم های جنیان و دمیدن آنان و سحرشان و کیدشان در وی اثر نمی کند، و او دائما از هر بلائی محفوظ بوده و هر نوع بلیه دنیوی از او دور می باشد، و نیز بیشتر از آنچه که امکان دارد، روزی به او رسیده و از هر شیطان سرکش و جبار و عنادجو ایمن بوده و از دنیا نخواهد رفت مگر این که خدای متعال جایگاهش را در بهشت به او بنمایاند.

این تهلیل ها عبارتند از:

- ۱ - از سوره بقره دو آیه، ۱۶۳ «والهکم...»، ۲۵۵ «اللّه لا...».
- ۲ - از سوره آل عمران پنج آیه، ۱ «الم»، ۲ «اللّه...»، ۳ «نزل...»، ۴ «هو الذی...»،

- ۱۸ و ۱۹ «شهد الله... ان الدين... الاسلام»، ۶۲ «ان هذا...»^۱.
- ۳ - از سوره نساء یک آیه، ۸۷ «الله لا اله...».
- ۴ - از سوره مائده یک آیه، ۷۳ «لقد كفر الذين...».
- ۵ - از سوره انعام دو آیه، ۱۰۲ «ذلکم الله...»، ۱۰۶ «اتبع ما...».
- ۶ - از سوره اعراف یک آیه، ۱۵۸ «قل يا ايها الناس...».
- ۷ - از سوره برات دو آیه، ۳۱ «اتخذوا احبارهم...»، ۱۲۹ «فان تولّوا...».
- ۸ - از سوره يونس یک آیه، ۹۰ «وجاوزنا...».
- ۹ - از سوره هود یک آیه، ۱۴ «فان لم يستجيبوا...».
- ۱۰ - از سوره رعد یک آیه، ۳۰ «كذلك...»^۲.
- ۱۱ - از سوره نحل یک آیه، ۲ «ينزل الملائكة...».
- ۱۲ - از سوره طه سه آیه، ۷ و ۸ «وان تجهر... الله لا اله...»، ۱۳ و ۱۴ «وانا اخترتك... اننى...»، ۹۸ «انما الحكم...»^۳.
- ۱۳ - از سوره انبياء دو آیه، ۲۵ «وما ارسلنا...»، ۸۷ «وذالنون...».
- ۱۴ - از سوره مؤمنون یک آیه، ۱۱۶ «فتعالى الله...».
- ۱۵ - از سوره نمل یک آیه، ۲۵ و ۲۶ «ويعلم... الله لا اله...»^۴.
- ۱۶ - از سوره قصص دو آیه، ۷۰ «وهو الله...»، ۸۸ «ولا تدع...».

^۱ - ظاهراً آیات ۱ و ۲ مجموعاً يك آیه و آیات ۱۸ و ۱۹ مجموعاً يك آیه محسوب شده‌اند، چرا که جزئی از آیه ۱۹ تا «الاسلام» مورد نظر است.

^۲ - در متن حدیث از «وهم يكفرون» آغاز شده و به پایان همین آیه ختم شده است.

^۳ - ظاهراً آیات ۷ و ۸ يك آیه محسوب شده و از جزئی از آیه ۷ «يعلم السرّ» شروع شده است و آیات ۱۳ و ۱۴ با این‌که تماماً مورد نظر روایت بوده، يك آیه محسوب شده است.

^۴ - ظاهراً آیات ۲۵ و ۲۶، يك آیه محسوب شده و از جزئی از آیه ۲۵ «يعلم ما تخفون» تا آخر آیه بعد مورد نظر است.

- ۱۷ - از سوره فاطر یک آیه، ۳ «یا ایها الناس...».
- ۱۸ - از سوره صافات یک آیه، ۳۵ «انهم كانوا...».
- ۱۹ - از سوره ص یک آیه، ۶۵ «قل انما...».
- ۲۰ - از سوره غافر دو آیه، ۶۲ «ذلکم اللّٰه...»، ۶۴ و ۶۵ «ذلکم اللّٰه ربکم... هوالحی...».
- ۲۱ - از سوره دخان یک آیه، ۸ «لا اله الا...».
- ۲۲ - از سوره حشر دو آیه، ۲۲ «هو الله الذی...»، ۲۳ «هو الله الذی...».
- ۲۳ - از سوره تغابن یک آیه، ۱۳ «الله لا اله الا...».
- ۲۴ - از سوره مزمل یک آیه، ۹ «ربّ المشرق والمغرب...».^۲

ذکر

وسوسه ابلیس، در دل آشوب ایجاد می‌کند و ذکر خدا این آشوب را التیام می‌بخشد.

... اَلَا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.^۳

چرا که ذاکر، همنشین خداوند است و خدا خود فرموده است:

أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذَكَرْنِي.^۴

خداوند در توصیف اهل تقوا می‌فرماید: آنان هرگاه دچار وسوسه شیطان شدند، خدا

را یاد می‌کنند و بدان سبب بصیرت می‌یابند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^۱

^۱- ظاهراً آیات ۶۴ و ۶۵، يك آیه محسوب شده و از جزئی از آیه ۶۴ «ذلکم اللّٰه ربکم» تا آخر آیه بعد مورد نظر است.

^۲- بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۸۷.

^۳- رعد، ۲۸.

^۴- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۳۲۹.

پرهیزگاران چون گرفتار وسوسه‌های شیطانی شوند خداوند را یاد می‌کنند و بصیرت می‌یابند. ذکر خدا در همه حال موجب طرد شیطان می‌شود و از آن جمله: هنگام خروج از منزل، هنگام نزدیکی با همسر، هنگام فراموش نمودن چیزی، هر صبح و شام.

دعا

دعا جدا از این که چه بسا مستجاب شود و حاجت داعی برآورده گردد، باعث قرب به خداوند و دوری از شیطان می‌گردد، همان چیزی که ابلیس از آن هراسان است.

قال علی علیه السلام: أَكْثَرُ الدَّعَاءِ تَسْلِيمٌ مِنْ سَوْرَةِ الشَّيْطَانِ^۲

بسیار دعا کن تا از حدت و بیداری شیطان سالم بمانی.

قرائت دعای ۱۷ صحیفه سجادیه نیز مناسب است. این دعا حاوی بیان شیوه استعاذه به خداوند از گزند شیطان و کید و مکرهای اوست.

بهترین اوقات دعا در شبانه‌روز، سحرها و نیز بین اذان و اقامه و بعد از هر نماز و گاه غروب آفتاب و مخصوصاً وقتی که نصف قرص آن غروب کرده باشد، می‌باشد.

در ایام هفته، شب و روز جمعه و در ایام ماه، ایام البیض و در ایام سال، شبهایی که احتمال قدر آنها می‌رود و نیز شب پانزدهم شعبان و شبهای عید و روز عرفه از اهمیت خاصی برخوردارند.

یاد اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت علیهم السلام به حکم حدیث ثقلین، شریک قرآن محسوب می‌شوند و یاد آنها و ذکر فضائلشان و بیان دستوراتشان موجب طرد ابلیس و شیاطین می‌گردد.

^۱- اعراف، ۲۰۱.

^۲- بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۸.

حضرت امیر علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

فَاذْكُرُوا يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مُحَمَّدًا وَآلِهِ عِنْدَ نَوَائِبِكُمْ وَشِدَائِدِكُمْ لِيَنْصُرَ اللَّهُ بِهِ مَلَائِكَتَكُمْ
عَلَى الشَّيَاطِينِ الَّذِينَ يَقْصِدُونَكُمْ.^۱

ای امت محمد، محمد صلی الله علیه وآله و خاندان او را به یاد آورید تا خداوند به وسیله فرشتگان
مأمورتان، شما را بر شیاطینی که قصد تعدی به شما را دارند، پیروز گرداند.

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا يُنَادِي يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، ذَابَّ كَمَا يَذُوبُ الرِّصَاصُ.^۲

همانا شیطان وقتی صدای منادی را می شنود که می گوید یا محمد یا محمد صلی الله علیه وآله یا علی علیه السلام،
چون سرب که ذوب شود، ذوب می گردد.

موعظه

قرآن کریم، سخنان اولیاء خدا، تجارب انسان، دنیا، مرگ و همه چیز موعظه اند و
یکی از مواعظ عمر انسان است.

تا قبل از چهل سالگی، شهوات و غرایز، زمینه های وسوسه ابلیس را بیشتر تدارک
می بینند، اما انسان چهل ساله که مستی جوانی را بدرود گفته و در مرحله کاملی از
عقل و خرد قرار گرفته و تجربه های گذشته را به همراه دارد، اگر از عمر خود پند
نگیرد، و خود برای خود موعظه نباشد، فلاح و رستگاری او بسی سخت تر می شود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

إِذَا بَلَغَ الرَّجُلُ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرُهُ شَرَّهُ، قَبَّلَ الشَّيْطَانُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَقَالَ: هَذَا

^۱- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۲.

^۲- بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۱۳۱.

وجهٌ لا يُفْلِحُ.^۱

وقتی آدمی به چهل سالگی برسد و خیر او بر شرش برتری نداشته باشد شیطان بین دو چشمش را می‌بوسد و می‌گوید: این صورتی است که رستگار نمی‌شود.

حضرت امام صادق علیه‌السلام در مورد شصت ساله‌ها می‌فرماید:

إِذَا بَلَغْتَ سِتِّينَ سَنَةً فَأَحْسَبْ نَفْسَكَ فِي الْمَوْتَى.^۲

چون به شصت سالگی رسیدی، خود را در زمره اموات بدان.

طول سجده

سجده عالی‌ترین علامت کرنش و خضوع انسان در برابر خداست و طبعاً برای ابلیس که یادآور عصیان وی می‌باشد ناخوشایند می‌باشد. حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ نَادَى ابْلِيسُ يَا وَيْلَهُ أَطَاعَ وَ عَصَيْتُ وَ سَجَدَ وَ آيْتُ؛ وَ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ إِذَا سَجَدَ.^۳

بنده خدا وقتی به سجده افتد، ابلیس صدا بلند کند که وای بر او، خدا را اطاعت کرد و مرا نافرمانی نمود و در برابر خدا به خاک افتاد و مرا سرپیچی کرد. و نزدیک‌ترین حالات بنده به خدا زمانی است که در سجده باشد.

تفکر

تفکر در آفاق و انفس، موجب هدایت به مصالح و درک حقایق می‌گردد و آدمی را به سوی کمال مطلوب و دوری از موانع سر راه و از جمله وسوسه‌های ابلیس

^۱- مشکوة الأنوار، ص ۱۶۹.

^۲- بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۹۰.

^۳- بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۳۲.

وامی دارد. این معنی از روایت ذیل قابل استفاده است.

قال علی علیه السلام: الاعتبارُ یفیدُکَ الرِّشَادَ.^۱

سکوت

زبان عامل بسیاری از گناهان و به همین علت ابزاری مناسب برای شیطان است و سکوت سلب این ابزار از شیطان می‌باشد.

رسول خدا به بادیه‌نشینی که درخواست فراگیری عملی کرد که او را به بهشت رهنمون شود، فرمودند: گرسنه را سیر کن و تشنه را سیراب نما و امر به معروف و نهی از منکر بکن و اگر نمی‌توانی پس:

كُفَّ لِسَانُكَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّكَ بِذَلِكَ تَغْلِبُ الشَّيْطَانَ.^۲

زیانت را جز در راه خیر نگه دار که تو به این وسیله بر شیطان چیره می‌شوی.

مجالست با خوبان

همان‌طور که نشست و برخاست با اهل عصیان، ایمان را به دست فراموشی می‌سپارد و شیطان را به حضور می‌خواند.

قال علی علیه السلام: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاءٌ لِلْإِيمَانِ وَ مَحْضَرَةٌ لِلشَّيْطَانِ.^۳

مجالست با نیکان نیز موجب حضور فرشتگان و انزال رحمت‌های الهی به اهل مجلس می‌باشد.

به این روایت از امام صادق علیه السلام که اثر مجالست با هردو را بیان کرده است توجه

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۰۵.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

کنید:

مَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَصَاعِدًا إِلَّا حَضَرَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مِثْلَهُمْ فَإِنْ دَعَا بِخَيْرٍ آمَنُوا
وَإِنْ اسْتَعَاذُوا مِنْ شَرٍّ دَعَا اللَّهُ لِيَصْرِفَهُ عَنْهُمْ وَإِنْ سَأَلُوا حَاجَةً تَشَفَّعُوا إِلَى اللَّهِ
وَسَأَلُوهُ قَضَاهَا.

وَمَا اجْتَمَعَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْجَاهِدِينَ إِلَّا حَضَرَهُمْ عَشْرَةٌ أضعافِهِمْ مِنَ الشَّيَاطِينِ فَإِنْ تَكَلَّمُوا
تَكَلَّمَ الشَّيَاطِينُ بِنَحْوِ كَلَامِهِمْ وَإِذَا ضَحِكُوا ضَحِكُوا مَعَهُمْ وَإِذَا نَالُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ نَالُوا
مَعَهُمْ.

فَمَنْ ابْتُلِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ فَإِذَا خَاضُوا فِي ذَلِكَ فَلْيَقُمْ وَلَا يَكُنْ شَرِكًا لِلشَّيْطَانِ وَلَا
جَلِيسَةً فَإِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَا يَقُومُ لَهُ شَيْءٌ وَلَا لَعْنَتُهُ لَا يَرُدُّهَا شَيْءٌ. ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
: فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيُنْكِرْ بِقَلْبِهِ وَلْيَقُمْ وَ لَوْ حَلَبُ شَاءَ أَوْ فُوقَ نَاقَةٍ^۱.

هیچ گاه سه نفر و بیشتر از مؤمنین اجتماع نکرده‌اند مگر این که از ملائک به اندازه آنان حاضر
شوند، پس چون آن عده دعای خیر نمایند، ملائک آمین گویند؛ و اگر از شرّی به خدا پناه
برند، ملائک از خدا می‌خواهند که آن شرّ را از آنان دفع کند، و اگر حاجتی را از خدا طلب
بنمایند، ملائک شفیع بین آنان و خدا می‌شوند و از او برآورده شدن آن حاجت را درخواست
می‌کنند.

و هیچ گاه سه نفر از منکرین جمع نمی‌شوند مگر این که ده برابرشان از شیاطین در جمعشان حاضر
می‌گردند و چون آن عده سخنی برزبان رانند، شیاطین همان سخن را می‌گویند؛ و چون بخندند،
شیاطین با آنها می‌خندند؛ و چون از دست اولیاء خدا ناله سر دهند و شکوه کنند، شیاطین نیز
همان ناله را سردهند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۲۵۸.

پس اگر مؤمنی مجبور به شرکت در مجلس آنان شد، هرگاه آنان به این باطیل وارد شدند، مؤمن بایستی از مجلس خارج شود و شریک و هم‌نیشن شیطان نگردد چرا که غضب و خشم خداوند با چیزی برابری نکرده و چیزی لعنت او را بر نمی‌گرداند. حضرت سپس فرمودند: اگر توان خارج شدن از مجلس را ندارد، قلباً ناراحت گردد و برخیزد هرچند به مقدار دوشیدن شیر یا باز و بسته کردن دست دوشنده هنگام دوشیدن شیر باشد.

همراهی با جماعت

قیح معاصی و حداقل برخی از آنها بدان حد است که گاه انسانی که می‌خواهد ظاهرش را آراسته جلوه دهد به سادگی حاضر نمی‌شود در برابر بیننده‌ای آن معصیت را مرتکب شود، لذا همراهی با جماعت برای وی نعمتی است که در پرتو آن، گناهانش را ترک گوید.

اما اگر آدمی از جامعه فاصله گرفت و تنها شد، وسوسه ابلیس در وی افزوده شده و او چون گرگی خواهد گشت که به گوسفند دور شده از گله حمله برد، و البته مهمترین دلیل کراهت تنهایی در سفر، بیتوته، غذا خوردن و... همین نکته است.

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره می‌فرماید:

عَلَيْكَ بِالْجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذِّبُّ مِنَ الْغَنَمِ الْقَاصِيَةَ^۱

بر تو باد همراهی با جماعت، چرا که گرگ، گوسفند دور شده را می‌درد.

حضرت امیر علیه‌السلام نیز می‌فرماید:

إِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ عَنِ أَهْلِ الْحَقِّ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّبِّ^۱

^۱ - مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۲۱۱.

از تفرقه پرهیزید، چرا که دور شده از راه حق، سهم شیطان است همان‌طور که دور شده از گله گوسفندان از آن گرگ است.

ازدواج

نتیجه ازدواج، خروج از بن‌بست تنهایی و حصول آرامش، رفع نیازهای فطری و غریزی و بقاء نسل انسان و حفظ او از گناه است. و لذا چون پتکی گران بفرق شیطانی است که دوست دارد جوان مملو از احساس و غریزه را به عصیان بکشاند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما من شاب تزوج في حداثته سنه إلا عَجَّ شيطانهُ يا ويْلَهُ عَصَمَ مِنِّي ثُلثِي دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ فِي الثُّلْثِ الْبَاقِي. ^۲

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۴۹.

جوانی نیست که در آغاز جوانی ازدواج کند مگر این که شیطانش فریاد برآورد، وای بر من، دوثلث دینش را از من حفظ کرد، پس این بنده باید برای کسب ثلث باقی تقوای الهی پیشه کند.

روزه

روزه همه ایام سال به استثنای روزهای حرام، عاملی اساسی برای دوری از کید و مکر ابلیس است،

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد روزه ۲۷ رجب می فرماید:

فِي سَابِعِ وَعَشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى مُحَمَّدًا فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَانَ كَفَّارَةً سِتِّينَ سَنَةً وَيَعْصِمُهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ابْلِيسَ وَجُنُودِهِ فَإِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ فِي لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيدًا.^۱

خداوند در روز ۲۷ رجب، محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برگزید، پس هرکس که این روز را روزه گیرد، کفاره گناهان شصت ساله اش خواهد بود و خداوند متعال او را از گزند ابلیس و لشکریانش حفظ خواهد کرد، و اگر در آن روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است.

رضا از افعال خداوند

از راه های رهائی از کید و مکر ابلیس راضی شدن به مقدرات الهی است. تسلیم انسان در آنچه که از ناحیه خداوند بر او وارد شده است و صبر در مصائب و بلاها و فقر و رضایت به آن، موجب می شود حربه ناشکری از دست ابلیس گرفته شود.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

الْفَقِيرُ الرَّاضِيُّ نَاجٍ مِنْ حَبَائِلِ ابْلِيسَ.^۲

^۱- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۵۱.

^۲- غرر الحکم.

فقیر خرسند از دامهای شیطان نجات یافته است.

صدقه

ابلیس از وسوسه‌ای که باعث گناه شده مسرور می‌شود ولی وقتی بنده خدا روز خود را برای مصون ماندن از شر ابلیس با صدقه شروع کند، ابلیس را ناامید کرده است.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید:

عليكم بالصدقة فبكرروا بها فإنه تسوّد وجه ابليس.^۱

بر شما باد صدقه، با آن صبح کنید که موجب سیاه شدن چهره ابلیس می‌گردد.

روزی حضرت عیسی علیه‌السلام ابلیس را دید و به او گفت: محبوب‌ترین و

مبغوض‌ترین مردم نزد تو کیانند؟

ابلیس گفت: محبوب‌ترینش مؤمن بخیل و مبغوض‌ترینشان فاسق سخی است.

حضرت پرسید: چرا؟ ابلیس گفت: صفت زشت بخل کافی است که بخیل را به

هر معصیتی بکشاند و از او خوفی ندارم، ترسم از سخاوتمندی است که خداوند

عملش را بپذیرد و او به سبب سخاوتش به راه راست هدایت گردد و از فسق و

فجور توبه نماید.^۲

و...

مطابق اخبار و احادیث، برخی خوردنیها نیز در طرد ابلیس مؤثرند که عبارتند از:

اسفند، کندر، سبزیجات، انار، خرما، گلابی، نوشیدن آب به سه جرعه.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۷۸.

^۲ - محجّه البیضاء، ج ۶، ص ۷۷.

دو روایت دیگر

در روایت ذیل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام به موارد مختلفی از عوامل رهایی از وسوسه ابلیس اشاره کرده‌اند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمودند:

أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ عَنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: الصَّوْمُ يُسَوِّدُ وَجْهَهُ وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ، وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْمُوازِرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ، وَالِاسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ.^۱

آیا شما را خبر دهم به چیزهایی که اگر انجامشان دهید شیطان به اندازه فاصله مشرق و مغرب از شما فاصله گیرد؟ اصحاب عرض کردند: بلی. حضرت فرمود: روزه چهره شیطان را سیاه می‌کند، صدقه کمرش را می‌شکند، عشق در راه خدا و انجام عمل صالح دنباله‌اش را قطع می‌کند و استغفار بند دلش را پاره می‌نماید.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

قال ابليس: خمسةٌ ليس لي فيهنَّ حيلةٌ و سائرُ الناسِ في قبضتِي: مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ عَن نِيَّةٍ صَادِقَةٍ وَ التَّكَلُّ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ، وَ مَنْ كَثُرَ تَسْبِيحُهُ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ، وَ مَنْ رَضِيَ لِأَخِيهِ الْمُؤْنِ مَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَجْزَعْ عَلَى الْمُعْصِيَةِ حَتَّى تُصِيبَهُ، وَ مَنْ رَضِيَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ لَمْ يَهْتَمْ لِرِزْقِهِ.^۲

ابلیس گفته است: پنج عده‌اند که حيله و مکر من در مورد آنان کارائی ندارد و بقیه انسان‌ها در اختیار من هستند و آن پنج دسته عبارتند از:

۱ - کسانی که با نیت صادق به خدا توسل جویند، و در همه امور به خدا توکل نمایند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۸۰.

^۲ - همان، ص ۳۷۸.

- ۲- کسانی که روز و شب تسبیح خدا را گویند.
- ۳- کسانی که هرچه برای خود می‌پسندند برای برادر با ایمانشان نیز بیسندند.
- ۴- کسی که گاه رسیدن بلا و مصیبت جزع و فزع نکند.
- ۵- کسی که به آنچه که خداوند قسمت او کرده راضی باشد و غصه روزی را نخورد.

اخلاص

نیّت به عمل جهت می‌دهد و میل و سوی می‌بخشد، و هر کاری را به سوی هدفی خاص راهنمایی می‌کند. علاوه اینکه بهره عمل نیز به وسیله نیّت آن معین می‌شود و کم و کیف و جزئیات نتیجه و ثمره عمل، بستگی به قدرت و توان نیّت دارد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ^۱

کسی که زراعت آخرت را بخواهد به کشت او برکت و افزایش می‌دهیم و کسی که زراعت دنیا را بطلبد، چیزی از آن به وی داده می‌شود و در آخرت بهره‌ای ندارد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مَنْ أَسْرَّ سَرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رَدَائِهَا، إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ.^۲

آنکه نیّتی در دل دارد، خداوند لباس مناسب آن بر وی بپوشاند، اگر خوب باشد خوب و اگر بد باشد بد. بی‌تردید خداوند از باطن امور آگاه است.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ.^۳

او چشم‌های خائن و آنچه در سینه‌هاست، همه را می‌داند.

آدمی نیز به کردار خویش آشناست.

۱- شوری، ۲۰.

۲- اصول کافی، ج ۲، ح ۲۴۸۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۸.

۳- غافر، ۱۹.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ.^۱

انسان به خویشتن آگاه است هر چند برای رهایی خود عذرهایی بتراشد.

بنابراین هم خالق و هم مخلوق به روشنی می‌دانند، اعمال و کردار تا چه مقدار ارزش دارند، و چه اندازه ایجاد ترقی و تکامل روحی نموده‌اند. آنکه خود را به بیراهه می‌زند با خود و خدای خود خدعه کرده است و در واقع قصد فریب خویش را دارد. و کسی جز خود او متضرر نمی‌شود.

ارزش عمل

اموری که جنبه نفسانی دارند و یا از جمله اعتقادات آدمی محسوب می‌شوند، وجودشان برای پذیرش آنها کافی است. اخلاص و عدم اخلاص در این گونه موارد معنا ندارد، چه اینکه نفس وجود آنها دال بر صحت آنهاست. علی‌هذا این گونه امور اجبار و اکراهی یا اضطرار و خوفی نمی‌پذیرند، و هیچ کس را نمی‌توان مجبور کرد که از اعتقادش برگردد و یا به واسطه اضطرار هیچ‌گاه امکان ندارد کسی اعتقاد خود را از دست دهد. و پذیرش سلطه اکراه کننده، به معنای زوال اعتقاد نیست. آیه شریفه ذیل هر چند تفاسیر متعددی را می‌تواند بپذیرد اما تفسیر آن به عدم امکان جریان اکراه در اعتقادات، زیباتر است.

... لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...^۲

اما اموری که جنبه عملی دارند و به وسیله اعضاء و جوارح و زبان محقق می‌شوند تابع نیت خویشند و می‌توانند مخلصاً لله یا لغير الله یا لله و لغيره صورت پذیرند.

^۱ - قیامت، ۱۴ و ۱۵.

^۲ - بقره، ۲۵۶.

مثوبت و عقوبت تحت ید و قدرت خداوند متعال می‌باشد و او تنها به اعمالی ثواب عطا می‌فرماید که فقط برای او صورت گرفته باشد.

... إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ^۱.

ارزش عبادت انسان به حرکات و سکانات نیست، بهای عبادت به رنگ آن است، به جلای عبادت است، آن است که به قیام و قعود ارزش می‌بخشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لَيْسَتْ الصَّلَاةُ قِيَامَكَ وَ قُعُودَكَ إِنَّمَا الصَّلَاةُ إِخْلَاصُكَ وَ إِن تَرِيدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ^۲.

نماز تنها نشست و برخاست تو نیست، بلکه نماز در واقع اخلاص تو و قصد قربت به خداوند است.

طبعاً اعمالی که این صبغه را نپذیرفته‌اند، بهایی هم ندارند و چه بسا وبال بیافرینند. چنین اعمالی انحراف از مسیر عبادت بوده و به ضلالت و گمراهی منجر می‌شوند.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

أَلْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا أُخْلِصَ فِيهِ^۳.

هر عملی جز آنچه مخلصانه باشد خاکستر و بی‌ارزش است.

اهمیت اخلاص

عمل بی‌اخلاص پوچ و بی‌ارزش است و لذا اهمیت اخلاص را در اهمیت عمل می‌بایست جستجو کرد.

۱ - مائده، ۲۷.

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۵.

۳ - غرر الحکم.

قال علي عليه السلام: طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَرَكَهُ وَ كَلَامَهُ وَ صُمْتَهُ وَ فَعَلَهُ وَ قَوْلَهُ.^۱

خوشا به حال کسی که عمل و علمش، حبّ و بغضش، دفع و جذبش، سخن و سکوتش، کردار و گفتارش، خالصانه صورت پذیرد.

مقابل اخلاص غفلت واقع شده است. غفلت از درک موقعیت خود با خالق هستی از گذشته و آینده خود و همان سرچشمه بسیاری از معاصی و رذایل و از جمله ریا می باشد.

قال الصادق عليه السلام: وَ لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سُكُونٍ، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا، وَ الْغَافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ.^۲

بنده می بایست نیت خود را در هر حرکت و سکونی خالص گرداند، چرا که اگر این صورت نپذیرد، او غافل گشته و غافلین در قرآن کریم چنین توصیف شده اند آنها چون حیوان بلکه پست ترند

کسانی که مراحل عمل را تا نیت پشت سرگزارده اند و در برابر وسوسه های ابلیس پیروز گشته اند، بیشتر از دیگران در معرض تحریک های او قرار می گیرند و دشمن سوگند خورده یا فشاری بیشتری برای به اغوا کشیدن آنها می کند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْعَامِلُونَ وَ الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَ الْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ.^۳

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۸۹.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۹.

^۳ - تنبيه الخواطر، ص ۳۵۸.

عالمان همه هلاکند، مگر عمل‌کنندگان آنها، و عمل‌کنندگان همه هلاکند مگر مخلصین و مخلصین در خطری بزرگ واقع شده و در معرض هلاکت هستند. اثرات اخلاص عملی که خالصانه برای خداوند انجام گیرد، بنابر مقتضای حکمت الهی، هم دنیای آدمی و هم آخرت او را تأمین می‌کند، و طبعاً عمل غیر مخلصانه علاوه بر اینکه اثر اخروی نداشته، در دنیا نیز عایدی مفید ندارد. در این قسمت از بحث، عواقب و آثار مفید اخروی و دنیوی اخلاص را بحث می‌نماییم.

۱ - محک درجات مؤمن

میزان اخلاص، بیانگر رتبه ایمان مؤمن و مقدار بهره او در آخرت است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بِالْأَخْلَاصِ تَتَفَاضَلُ مَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

به وسیله اخلاص مراتب مؤمنین و فضل آنها معین می‌شود.

۲ - مایه‌رهایی انسان از اسارت نفس

راه‌رهایی انسان از عذاب قیامت، اخلاص است و تنها برگ برنده آدمی در محشر، نیّت صادقانه می‌باشد.

امام صادق علیه‌السلام دو رکعت نماز مخلصانه را باعث ورود به بهشت می‌داند.

إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّيَ رَكَعَتَيْنِ يُرِيدُ بِهِمَا وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ بِهِمَا الْجَنَّةَ.^۲

۳ - خشوع همه چیز برای انسان

اگر آدمی برای خدا حرکت کند، همه چیز و حتی جماد و نبات و حیوان برای او به

^۱ - تنبيه الخواطر، ص ۳۶۰.

^۲ - وسائل الشيعة، ج ۱، ص ۴۴.

خضوع می‌افتند و تسلیم او می‌شوند.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَهَابُهُ كُلُّ شَيْءٍ... إِذَا كَانَ مُخْلِصاً

لِلَّهِ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ سِبَاعِهَا وَ طَيْرِ السَّمَاءِ.^۱

مؤمن همه چیز در مقابلش خاشع و همه چیز از او می‌ترسد به شرطی که اعمالش تنها برای

خدا انجام گیرد، در این صورت خداوند همه چیز، حتی حشرات زمین و درندگان آن و

پرندگان آسمان را از او می‌ترساند.

۴ - بصیرت دل

معصیت، حجاب دل است و اگر گناه نباشد، چشم دل، تاب مستوری ندارد.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۸.

پری رو تاب مستوری ندارد

چو در بندی سر از روزن بر آرد

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اثر چهل روز اخلاص را چنین بیان فرموده است:
مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى
لِسَانِهِ.^۱

هیچ بنده خدایی چهل روز اخلاص نورزیده مگر اینکه سرچشمه‌های حکمت از قلب به زبانش
جاری می‌شود.

۵ - نیل به میل

امیال و آرزوهای انسان مخلص، برآورده شدنی است. او که به صف مخلصین راه
یافته است، طبعاً آرزوهای زودگذر را از خود دور نموده و با امیال عقلانی فاصله‌ای
ندارد.

قال علی علیه السلام: مَنْ أَخْلَصَ بَلَغَ الْأَمَالَ.^۲

آنکه اخلاص ورزد، به آرزوها رسیده است.

نشانه‌های اخلاص

اخلاص صفتی نفسانی است و هرگز ظاهر نمی‌شود، امّا برخی آثار و تبعات
می‌توانند حکایت از وجود کلی صفت اخلاص و نه در خصوص عملی خاص
بنمایند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

^۲ - غرر الحکم.

۱ - اعمال نیک

اعمال نیک و انجام حسنات و ترک رذائل، هر چند با وجود صفت اخلاص اهمیت می‌یابند ولی به طور کلی حاکی از وجود اخلاص نوعی و کلی در ریشه جان آدمی هستند، کما اینکه معاصی و رذائل، حاکی از عدم وجود اخلاص می‌باشند.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: کسی که با اخلاص شهادتین را بر زبان جاری کند و آن را با چیزی نیامیزد، به بهشت وارد می‌شود. حضرت امیر علیه‌السلام برخاست و گفت: چگونه با اخلاص بگویند و چیزی با آن مخلوط نکنند؟ پیامبر خدا در پاسخ فرمود: حرص دنیا، جمع آن از راه نامشروع، رضایت از دنیا، بهترین سخن‌ها با بدترین اعمال، این‌ها آمیزه‌ها هستند.

فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ وَ هُوَ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَهُ الْجَنَّةُ فَإِنْ أَخَذَ الدُّنْيَا وَ تَرَكَ الْآخِرَةَ فَلَهُ النَّارُ.^۱

پس کسی که خداوند متعال را ملاقات کند و چیزی از این خصلت‌ها با وی نباشد و بگوید لا اله الا الله، بهشت برای اوست، و آنکه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند. آتش بر او لازم است.

و نیز فرموده‌اند:

تَمَامُ الْأَخْلَاصِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ.^۲

همه اخلاص در پرهیز از محرّمات نهفته شده است.

۲ - عدم انتظار ستایش

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۳۶۰.

^۲ - کنز العمال، ۴۴۳۹۹.

آنکه عمل نیک را به انتظار ستایش دیگران انجام می‌دهد، پیداست، برای خداوند آن را انجام نداده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَمَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ.^۱

هر حقیقی حقیقتی دارد و کسی به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر اینکه ستوده شدنش را برای عملی که به خاطر خدا انجام داده است، دوست نداشته باشد.

۳ - هماهنگی ظاهر و باطن

مخلص آن است که اگر چیزی از او آشکار شد، همان با باطن وی هماهنگ باشد.
قال علی علیه السلام: مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ، وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ، فَقَدْ أَدَّى الْإِمَانَةَ وَ
أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ.^۲

آنکه پنهان و آشکارش، و عمل و گفتارش با هم مخالف نباشد، امانت الهی را اداء و عبادت را خالصانه انجام داده است.

عامل اخلاص

ریشه و عامل اصلی اخلاص، عقل آدمی است، چه اینکه انسان عاقل اگر بداند عملی که «لله» صورت گیرد، هم ثواب اخروی دارد و هم خداوند رحمن بنده خود را در دنیا تنها نخواهد گذاشت و حاجت‌های دنیوی او را روا خواهد ساخت، هیچ‌گاه سراغ عملی غیر خالصانه که نهایتاً اثر محدود و زایل شدنی دنیوی دارد، نمی‌رود.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

^۱ - همان، ج ۷۲، ص ۳۰۴.

^۲ - نهج البلاغه، نامه ۲۶.

مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا قَلَّةٌ الْعَقْلِ.

اصحاب عرض کردند: چگونه؟ امام علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ يَعْمَلُ الْعَمَلَ الَّذِي هُوَ لِلَّهِ رَاضٍ فَيُرِيدُ غَيْرَ اللَّهِ، فَلَوْ أَنَّهُ أَخْلَصَ لِلَّهِ لَجَاءَهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعٍ مِنْ ذَلِكَ.^۱

بین حق و باطل جز قَلت عقل فاصله‌ای نیست، بنده عملی را انجام می‌دهد و قصد خداوند می‌کند، و خداوند بدان راضی است، سپس برای رسیدن به چیزی، غیرخدا را شریک قرار می‌دهد. اگر او عملش را خالص برای خدا قرار می‌داد، سریع‌تر از این به مقصودش می‌رسید.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۹۹.

توحید

توحید، یعنی عدم وجود هرگونه هم‌تا و شبیه برای خدا. از دلایل نقلی بر توحید از آیات و روایات، تنها می‌توان به عنوان مؤید و اعتماد بیشتر مؤمنان بهره جست، برای کسانی که منکر توحید هستند و نیز همه مؤمنینی که الزاما اعتقاد خود را باید با برهان عقلی اثبات نمایند، توجه به دلایل عقلی لازم است اینک به چند دلیل عقلی اشاره می‌شود.

دلایل توحید

۱ - برهان صرف الوجود خداوند وجود مطلق است، و هیچ قید و شرط و حدی ندارد، چنین وجودی مسلما نامحدود خواهد بود، چرا که اگر محدودیتی پیدا کند باید با عدم باشد، و ذات مقدسی که هستی از اوست، هرگز با عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند بنابراین، محدود به هیچ حدی نمی‌باشد.

از سوی دیگر دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی‌شود، زیرا اگر دو موجود پیدا شود حتما هر یک از آنها فاقد کمالات دیگری است، و بنابراین هر دو محدود می‌شوند.

۲ - وحدت و انسجام عالم جهان به ظاهر تشکیل شده از موجوداتی پراکنده است،

زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات و... همه هر یک در کار خویشند و گوئی ارتباطی با هم ندارند. اما وقتی بیشتر دقت می‌کنیم اجزاء و ذرات این عالم را به هم مربوط و پیوسته می‌بینیم به طوری که گوئی یک واحد منسجم هستند و یک قانون معین بر همه حاکم است.

البته هر قدر پیشرفت علم و دانش بشری بیشتر می‌شود وحدت و انسجام اجزای این جهان آشکارتر می‌گردد.

این وحدت گسترده هستی و قوانین حاکم بر آن، نشان می‌دهد که خالق آن یکی است.

۳ - برهان تمنع هماهنگی قوانین آفرینش از این حکایت می‌کند که از مبدء واحدی سرچشمه گرفته است چرا که اگر مبدء‌ها متعدد می‌بود، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به فساد می‌کند در عالم به وضوح دیده می‌شد. اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر یک اقتضائی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می‌کرد و سرانجام جهان به فساد می‌گرائید.

اگر گفته شود تعدد خدایان در صورتی منشأ فساد در جهان می‌شود که آنها به مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آنها افرادی حکیم و آگاهند، حتماً با کمک هم جهان را اداره می‌کنند.

در پاسخ گوئیم، هنگامی که از تعدد چیزی صحبت کردیم، مفهومی این است که از هر نظر یکی نیستند، چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند، یکی می‌شدند، و دیگر تعددی نبود. بنابراین هر جا تعدد است حتماً تفاوتها و اختلافاتی وجود دارد، این

تفاوتها، تفاوت در اراده و عمل است. چرا که در غیر این صورت تعددی نیست. به بیان دیگر می توان گفت که: اگر دو اراده در آفرنش حکمفرما بود، اصلاً جهانی موجود نمی شد و حدوث جهان دلیل بر اراده واحد از سوی آفریدگار است.

۴ - اتحاد دعوت انبیاء اگر دو واجب الوجود در عالم می بود، هر دو باید منبع فیض باشند، چرا که وجود بی نهایت کامل، ممکن نیست در ارسال فیض خود بخل ورزد، زیرا عدم فیض برای وجود کامل نقص است، و حکیم بودن او ایجاب می کند که همگان را مشمول فیض خود قرار دهد.

طبعاً این فیض نباید منحصر در فیض تکوینی در عالم خلقت شود بلکه بایستی فیض تشریحی در عالم هدایت را نیز شامل گردد. ولی ما در هستی جز یک خالق که مبدأ تمام فیوض است نمی شناسیم دیگری اگر می بود باید خویشتن را معرفی می کرد.

۵ - لزوم بساطت اگر خدا مرکب از اجزاء و اعضا می بود به آنها محتاج می شد، چرا که موجود اگر اجزاء خارجی داشته باشد طبعاً نیازمند به آنها است، و اگر اجزاء عقلیه داشته باشد لازمه اش ترکیب شدن وجود از «ماهیت» و «وجود» و یا جنس و فصل است، در حالی که می دانیم موجود مرکب موجودی محدود است و حال آنکه وجود او نامحدود است و نیز کنه ذاتش برای ما نامعلوم است تا توان درک جنس و فصل آن را داشته باشیم.

۶ - نظم برهان نظم از مهمترین براهین وحدانیت خدا و حتی اثبات وجود او می کند. تردیدی در وجود انضباطی کامل در سراسر نظام هستی نیست، نظمی که گاه افکار

بشری از بیان آن عاجز است، انتظامی که بشر را قادر می‌سازد که صدها سال قبل و بعد را پیش بینی کند.

این نظام گسترده کار یک حکیم است، حکیمی یگانه.

اصناف توحید

اصل توحید را می‌توان به چند صنف تقسیم نمود.

۱ - توحید ذاتی ذات خدا یکی است و همتا ندارد.

۲ - توحید صفاتی یعنی صفات او از ذاتش جدا نیست، و نیز صفات از یکدیگر جدا نمی‌باشند. به این مثال توجه کنید: علم و قدرت دو وصفی هستند که عارض بر ذات ما شده‌اند، ذات ما چیزی است و علم ما چیز دیگر و...، مبدأ علم، روح ما و مرکز قدرت، جسم ما است. نیز علم و قدرت خودشان هم دو چیز از هم جدا و قابل منفک شدن می‌باشند. ولی خداوند مرکب نیست که هر حیث آن صفتی بپذیرد، او وجودی بسیط است، تمامش علم، تمامش قدرت، تمامش ازلیت و ابدیت است. نه صفاتش زائد بر ذات او است، و نه جدا از یکدیگرند.

۳ - توحید عبادی یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست، چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است.

۴ - توحید افعالی یعنی هر وجودی در عالم است به خدا برمی‌گردد، او علت العلل تمام هستی می‌باشد.

توحید افعالی را می‌توان در اشکالی بیان کرد که عبارتند از:

۱ - توحید خالقیت وقتی با دلایل گذشته ثابت شد واجب الوجود یکی است، و همه چیز

- غیر از او ممکن الوجود است، بنابراین خالق همه موجودات نیز یکی خواهد بود.
- ۲ - توحید ربوبیت یعنی مدبر و مدیر و مربی هستی تنها خدا است دلیل آن نیز وحدت واجب الوجود و توحید خالق در عالم هستی است.
- ۳ - توحید قانون گذاری غیر از خالق مدیر، کسی صلاحیت قانونگذاری نخواهد داشت، چون غیر او در تدبیر جهان سهمی ندارد تا قوانینی هماهنگ با نظام تکوین وضع کند.
- ۴ - توحید مالکیت وقتی خالق همه اشیاء او است طبعاً مالک همه اشیاء نیز ذات مقدس او است و مالکیت هر مالکی از او سرچشمه می گیرد.
- ۵ - توحید حاکمیت مسلماً جامعه بشری نیاز به حکومت دارد، چون زندگی اجتماعی بدون حکومت ممکن نیست، حاکم کسی است که اشراف به قوانین داشته باشد و چون قانون گذار خداست حاکم هم باید او باشد و یا کسی از ناحیه او معین گردد.
- ۶ - توحید اطاعت یعنی تنها مقام واجب الاطاعه در جهان، ذات پاک خدا و هر کسی است که خدا به وی چنین مقامی ارزانی داشته است.
- خدای را شاکرم که توفیق به پایان رساندن این مجموعه را عطا فرمود، ما و شما امید به رحمت و اسعاهش دوخته و انتظار توجه خاتم الأنبياء صلی الله علیه وآله و عنایت خاتم الأوصیاء «عجل الله تعالی فرجه الشریف» دارم.

الهی در مسیر مستقیم خودت ثابت قدممان دار، ما را از شرور نفس و وسوسه‌های ابلیس و شیاطین ایمنی بخش، ادعیه امام عصر را در حقّ ما به اجابت رسان، آن وجود شریف را از هرگزند مصون دار و درد گران فراق او را با ظهورش شفابخش.
الهی آمین.